



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب هفتم



فهرست مطالب

- شبهه ۱: چرا خدا امام زمان (عج) را از نظرها پنهان داشت؟ (علت این غیبت چیست)؟ ۳
- شبهه ۲: استاد فیزیک ما می گوید: با توجه به این مسئله که هر موجودی که می میرد مولکولهای بدن او به چیزهای دیگری تبدیل می شود و به عبارت دیگر مقدار مواد در جهان هستی همواره ثابت است، پس امکان ندارد که زمانی دوباره همه این موجودات با هم به وجود بیایند چرا که با محدودیت ماده اولیه رو به رو می شویم. ۶
- شبهه ۳ (دانشجوی مکانیک): در قرآن شما آمده است، خدا قادر مطلق است و با یک فرمان «باش» می تواند هر چیزی را «بود» نماید. پس چرا همه معجزات را فقط طی ۲۳ سال به پیامبر شما داد، و چرا پس از آن معجزه ای به علما نداد و یا به کافران بر اساس خواستشان معجزه نشان نداد که به او ایمان آورند؟ پاسخ قاطع چیست؟ ۸
- شبهه ۴ (کارشناسی عمران): استادمان گفت: ایرانی ها اسلام را انتخاب کرده اند، دانشجویی با ارائه کتابی گفت: خیر به خاطر جنگ شدید اعراب به ایران مسلمان شده اند. پاسخ چیست؟ ۱۰
- شبهه ۵: استادمان می گوید: دین افسانه کهن است و من وقت خود را صرف این افسانه ها نمی کنم؟ پاسخ چیست؟ ۱۱
- شبهه ۶: چرا باید پیامبری را که به لحاظ انسان بودن مانند دیگران است، الگوی خود قرار دهیم؟ مگر حکمی متفاوت با سایر انسانها دارد؟ لطفاً با توجه به اهمیت موضوع، دلایل عقلی و نقلی ارائه دهید. ۱۳
- شبهه ۷: یک سنی از من پرسید: چه دلیلی برای شیعه بودن داری که در قرآن آمده باشد؟ و چرا در قرآن آیه ای درباره امامت نیامده است؟ چرا نام علی (ع) نیامده است و ...؟ چه پاسخی قاطعی می توان داد؟ ۱۵
- شبهه ۸ (ارشد): برخی از اهل سنت می گویند: «ولایت» به معنای دوستی است و اگر منظور حضرت خلافت بود، از واژه خلیفه استفاده می نمود. اگر معنا سرپرست باشد، «علی ولی الله» یعنی علی سرپرست خداست. ۱۷
- شبهه ۹: آیا این که گفته می شود فقط دین اسلام کامل است و سایر ادیان کامل نبودند، با عدل الهی که دیگران را از رسیدن به کمال معرفت محروم داشته منافات ندارد؟ ۲۰
- شبهه ۱۰ (علوم سیاسی): آقای زیبا کلام می گوید: دین فقط برای این آمده که به ما بگوید خدا هست، آخرت هم هست. نیامده که دنیا را برای ما بسازد و ما دنیا را با عقل خودمان می توانیم بسازیم و دلیل آن که بسیاری در دنیا از دین و مذهب کناره گرفتند، ولی خوشبخت هم هستند. آیا قبول دارید یا پاسخی دارید؟ ۲۲
- شبهه ۱۱ (دانشجو): خدا فرمود خلق نکردم مگر برای عبادت! در ضمن می دانست که چه کسانی عبادت نخواهند کرد، پس چرا آفرید؟ ۲۴
- شبهه ۱۲: وقتی انسان می تواند خودش آدم خوبی باشد، دیگر نیازی به خدا یا دین ندارد! پاسخ چیست؟ ۲۶
- شبهه ۱۳: آیا کسی که از اسلام فقط نامی شنیده باید حتماً تحقیق کند؟ تکلیف اهل کتاب در آخرت چه می شود؟ ۲۸
- شبهه ۱۴ (ارشد هوش مصنوعی): اهل تسنن معتقدند که امام حسن عسکری (ع) عقیم بوده و فرزندی نداشته است. آیا دلیلی برای رد این ادعا دارید، پاسخ شما چیست؟ ۳۰

- شبهه ۱۵ (کاردانی حسابداری): خدا چگونه می‌تواند همه را پس از یوسیدن مجدداً جمع کند، هر روح را به بدنش بازگرداند و تمامی اعمال همگان را به یاد داشته باشد تا قیامتی برپا کند و کیفر و پاداش بدهد؟ ۳۲
- شبهه ۱۶: در آیات آمده که خدا هدایت یا گمراه می‌کند. آیا با توجه به ثواب و عقاب، این آیات منافاتی با عدل الهی ندارد؟ ۳۵
- شبهه ۱۷: مؤمن به اسلام و ولایت هستیم، اما گاه مشکلات اقتصادی ایجاد تشکیک می‌کند. آیا ما مسلمانان باید فقط به آخرت فکر کنیم؟ ۳۹
- شبهه ۱۸ (کارشناسی برق): در وجود خدا شک کردم، مطالب بسیاری نیز خواندم، ولی نتیجه‌ی خاصی نداشت. چگونه او را بشناسم؟ لطفاً کمک کنید. ۴۱
- شبهه ۱۹ (مهندسی/لالیچین): آمده‌ایم برای عبادت خدا و او نیز می‌داند چه کسانی عبادت نمی‌کنند، پس ما را آورده است تا خودمان بدانیم که عبادت نمی‌کنیم و می‌رویم به جهنم. خوب این چه کاری است؟ اصلاً مگر ضعیف بودن ما تقصیر خودمان است؟ ۴۳
- شبهه ۲۰ (لیسانس نرم افزار/ تهران): می‌گویند عزاداری در ایام فاطمیه^(ع) و سیاه پوش کردن با فرهنگ نوروز سازگاری ندارد؟ ۴۵
- شبهه ۲۱ (استرالیا): وقتی خدا به انسان عقل، تفکر و درایت داده تا راه خطا و گناه را بشناسد، لذا نیازی به مکتب‌های دینی باقی نمی‌ماند. ۴۶
- شبهه ۲۲ (کارشناسی/تهران): واژگان «اکبر و اصغر» یعنی بزرگتر و کوچکتر. مثل این که بگویند خواهر یا برادر اکبر یا اصغر از وسطی. پس وقتی می‌گوییم «الله اکبر»، یعنی باید خدایان دیگری هم باشند؟ پاسخ چیست؟ ۴۸
- شبهه ۲۳ (ارشد ادبیات/تبریز): «ولایت تکوینی» را ساده و جامع توضیح دهید؛ آیا بدون اعتقاد به آن می‌توان مسلمان و شیعه بود؟ ۵۰
- شبهه ۲۴ (لیسانس/بابل): پزشکی گفت: اگر علائم بیماری را ببینید، اقدام به معالجه می‌کنید، پس چرا باید عالم را فساد بگیرد تا امام زمان^(عج) ظهور نماید؟ چرا ظهور نمی‌کند؟ لطفاً جواب کامل با ادله عقلی در این رابطه ارائه فرمایید. ۵۲
- شبهه ۲۵: دانشمندان غربی با برهانی تحت عنوان «خدای حفره‌ها» مدعی شدند که با برهان نظم نمی‌توان خدا را به اثبات رساند. پاسخ چیست؟ ۵۴
- شبهه ۲۶: چرا از ما برای خلق کردنمان سؤال نشد، شاید من دوست نداشتم که خلق شوم؟! ۵۶
- شبهه ۲۷ (دیپلم/دزفول): فرد صالحی امروز می‌میرد و در برزخ تا قیامت از باقیات‌الصالحات بهره می‌برد و صالح دیگری تا قیامت زنده می‌ماند و مدت زیادی در برزخ نمی‌ماند، آیا این در عدل خدا خللی وارد نمی‌کند؟! ۵۸
- شبهه ۲۸ (خرمشهر): آیا در قیامت محاکمه برقرار می‌گردد، آیا متهمین می‌توانند از خود دفاع نموده و احیاناً خود را تبرئه کنند؟ ۶۰
- شبهه ۲۹ (مهندسی متالوژی/ شیراز): به کسی که خداپرست است ولی دین ندارد چه می‌گویند؟ ۶۲

شبهه ۱: چرا خدا امام زمان (عج) را از نظرها پنهان داشت؟ (علت این غیبت چیست؟) (۲۷ شهریور ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: امام خلیفه و حجت خداست. سکان داری عالم از جانب خدا به دست اوست و تدابیر الهی در تمامی امور عالم جهت تحقق به ایشان ابلاغ می‌گردد، چرا که او «ولی الله الاعظم» است. چنانچه در سوره‌ی قدر تصریح شده است:

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (القدر، ۵)

ترجمه: در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.

از این رو برای امام دو شأنیت، منزلت و تکلیف وجود دارد. یکی «ولایت و امامت» و دیگری «حکومت و زعامت». و در این میان تنها مقوله‌ای که اثر خاص مستقیمی در هدایت ندارد، همان «زیارت یا رؤیت» یا به تعبیری ملاقات حضوری و چهره به چهره است. هر چند که برای مؤمنین، توفیق، برکت، نعمت و رحمت است.

چه بسیار بودند افرادی که امامان (ع) را از نزدیک دیدند، اما نه تنها هدایت نشدند، بلکه بر غیض و دشمنیشان افزوده شد و چه بسیار بودند افرادی که رو در روی امام قرار گرفتند، اما اقدام به شکنجه یا قتل آنان نمودند. خاصیت دیدار امام، مثل دیدار و مواجهه با قرآن کریم است:

«وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

الف - ولایت و امامت مستدام و مستمر است:

ولی الله و امام، از سوی خدا انتخاب و انتصاب می‌شود و معنایی ندارد که هدایت از جانب الله جل جلاله باشد، اما ولی امرش و امام را مردم با نظر خود و یا بر اساس اکثریت آرای خود انتخاب نموده و به خدا تحمیل نمایند. لذا مردم چه امام را بشناسند یا نشناسند، قبول کنند یا نکنند، بخواهند یا نخواهند، او امام و ولی الله است. لذا ولایت و امامت همیشه مستدام و مستمر است.

حضرت علی (علیه السلام) در دوران سکوت ۲۵ ساله همان‌گونه امام بود که در دوران کوتاه خلافت امام بود. امام حسن (ع) در دوران شش ماهه ی حکومت همان گونه امام بود که در سال‌های بعد تا شهادت امام بود، امام حسین (ع) در یک دهه قبل از واقعه ی کربلا و عاشورا نیز امام بود ... و همه به انجام تکالیف محوله ی الهی مشغول بوده و اهتمام داشتند. امام زمان (عج) نیز امام و ولی الله است. چه در غیبت باشد و چه در ظهور و به انجام وظایف محوله اهتمام دارند.

ب - حکومت با خواست مردم محقق می‌گردد:

ولی حکومت امری است که با خواست مردم محقق می‌گردد. اگر مردم بخواهند امام بر آنان حکومت می‌کند و جامعه را به لحاظ سیاسی و اداره امور اجتماعی هدایت می‌نماید و اگر نخواستند حکومت نمی‌نماید. البته این بدان معنا نیست که هر چه مردم خواستند همان حق و موجب کمالشان است، بلکه انتخاب سعادت به عقل، اختیار و شعور خودشان واگذار شده است. چنانچه در دیگر امور نیز چنین است. چه بسا مردم حکومت معاویه را به امام حسن (ع) و حکومت یزید را به امام حسین (ع) ترجیح دهند و البته محکوم به عواقبش نیز می‌گردند.

حکومت حضرت مهدی (عج) نیز چنین است و البته با این تفاوت که حکومت وی جهانی خواهد بود. پس باید این خواست و آمادگی در اکثریت اذهان عمومی ایجاد شود. البته نه الزاماً به این که شخص حضرت مهدی (عج) را بشناسند و بخواهند، بلکه غالب مردم از سلطه ی حکومت‌های جابر و سلطه ی مستبدانه ی

کفار بیزار شده و از کارآمدی نظریه‌ها و ایسم‌های متفاوت عوام فریب نیز ناامید شده و منتظر یک منجی الهی و مترصد استقرار حکومت عدل الهی می‌گردند.

ج - ۱۱ امام به شهادت رسیدند:

به رغم آن که برخی به نام دین و تقدس دینی مدعی «جدایی دین از سیاست» می‌گردند [و البته معلوم می‌شود که از دین هیچ نمی‌دانند]، ۱۱ امام معصوم ترور شدند که همگی در حیطه‌ی مسائل سیاسی و حکومتی و به خاطر مطامع جائران و نیز مقابله‌ی امامان^(ع) بود.

بدیهی است که اگر حضرت مهدی^(عج) نیز در جمع مردم ظاهر بودند، مانند ۱۱ امام دیگر ترور می‌شدند. چنانچه شاهدیم به علما، فقها، مردم و حتی زنان و کودکان پیرو و علاقمند به آنها رحم نداشته و ندارند.

ج - واقعیت غیبت:

برخی گمان دارند که منظور از «غیبت امام زمان^(عج)»، غیبت وجود مبارک ایشان است! در حالی که چنانچه بیان شد، امام همیشه هست و به امور «ولایت و امامت» خود اشتغال دارد. میان مردم رفت و آمد می‌نماید، هدایت ظاهری و باطنی، حفظ قرآن کریم و تحقق تدابیر الهی در تمامی امور عالم را به انجام می‌رساند و از دوستان و شیعیانش نیز مراقبت می‌نماید. چنانچه خود ایشان می‌فرمایند:

«انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکر کم و لولا ذلک، لنزل بکم اللوا و اصطلمکم الاعداء»

(الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۲)

ترجمه: ما در رسیدگی به شما کوتاهی نکنیم و یاد شما را از خاطر نبریم، و اگر چنین بود سختی شدید بر شما وارد می‌شد و دشمنان شما را ریشه کن می‌ساختند.

پس غیبت، فقط غیبت از شناسایی است. چنانچه فرمود: «روی زمین زندگی می‌کند، مانند همه مردم، می‌بینیدش، ولی نمی‌شناسیدش (... یرونه و لا یعرفونه)»

د - از دلایل اصلی غیبت، ما مسلمانان - به ویژه شیعیان - هستیم:

انتظاری که ما داریم، انتظار وجود یک امام معصوم نیست، چرا که وجود دارد. انتظار دیدار، زیارت و رؤیت نیز نیست، چرا که آن نیز امر و توفیقی شخصی است، بلکه انتظار «ظهور» است، یعنی انتظار قیام و برپایی حکومت عدل جهانی. و مشخص شد که امام بدون برخورداری از حداقل یار و شرایط مناسب، قیام به حکومت نمی‌نماید. حال انتظار داریم که چه کسانی به یاری ایشان بشتابند و زمینه را برای ظهور، قیام و حکومت مساعد نمایند؟ کفار و ملحدین؟ بت پرست‌ها و مشرکین؟ بندگان هوای نفس و مفسدین؟ یا مسلمانان و به ویژه شیعیان ایشان؟

پس مشکل اصلی خود ما هستیم و به قول شاعر «از ماست که بر ماست». یا به قول فیض^(ره): «گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است؟ گفتا تو خود حجابی، و نه رخ عیان است». چنانچه حضرت مهدی^(سلام الله علیه و علی آباءه) در این خصوص می‌فرمایند:

«قَدْ آذَانَا جُهَلَاءَ الشَّيْعَةِ وَ حُمَقَاؤُهُمْ وَ مَنْ دِيْنُهُ جَنَاحُ الْبُعُوصَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ.»

ترجمه: همانا جاهلین شیعه و احمق هایشان، و آن که بال پشه از دین وی سنگینتر است، موجب آزار ما هستند.

و نیز می‌فرمایند:

«ما را از ایشان دور نمی‌دارد، مگر آن دسته از کردارهای آنان که ما را ناپسند و ناخوشایند است، و از آنان روا نمی‌داریم. (صحیفة المهدی، قیومی اصفهانی، ۳۵۱)

ه - از مسببات پایان غیبت، وحدت در محبت و ارادت میان شیعیان است:

بی تردید در این میان شیعیان بسیاری نیز وجود دارند که نسبت به آن حضرت معرفت و محبت دارند. اما این یک فضیلت شخصی است و مقوله ی حکومت امام معصوم^(ع) یک امر جمعی می باشد. لذا امام زمان^(عج) در بیان خود ضمن آن که تصریح نموده و متذکر می گردند که زیارت بر مبنای معرفت و صداقت ارزشمند است، تأکید می نمایند که وحدت شیعیان ماست که موجبات و مسببات پایان این فراق را فراهم می آورد:

«اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت. دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.» (صحیفة المهدی - ۳۵۱، اصفهانی)

مرتبط:

آیا به هیچ وجه نمی شود تا قبل از ظهور امام زمان^(عج) را دید؟ اگر نمی شود، چرا؟ و اگر می شود چگونه؟

آیا امام زمان^(عج) را می توان دید - چگونه؟ با اساساً رؤیت نمی شوند؟

شبهه ۲: استاد فیزیک ما می‌گوید: با توجه به این مسئله که هر موجودی که می‌میرد مولکول‌های بدن او به چیزهای دیگری تبدیل می‌شود و به عبارت دیگر مقدار مواد در جهان هستی همواره ثابت است، پس امکان ندارد که زمانی دوباره همه این موجودات با هم به وجود بیایند چرا که با محدودیت ماده اولیه رو به رو می‌شویم. (۱۰ مهر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: استاد فیزیک محترم یک پیش فرض ذهنی دارد مبنی بر این که عالم وجود الا و لابد فقط مادی است و بالتبع تمامی قوانین فیزیکی بر اجزای آن حاکم می‌باشد و یک خطای بینشی نیز دارد مبنی بر این که گمان می‌نماید قوانین فیزیک (شیمی و ...) نیز همین است که تاکنون کشف شده است!

دقت شود که «جسمانی» بودن معاد با «مادی» بودن عالم آخرت، بسیار متفاوت است. بدیهی است که اگر قرار باشد عالم آخرت نیز مادی باشد، اولاً دیگر به آن عالم دیگر یا عالم آخرت، یا عالم باطن و ... اطلاق نمی‌شد و همچنان عالم مادی خواهد بود و ثانیاً مستلزم همه ی قوانین مادی حیات و از جمله جذب، دفع، تغذیه، هضم، رشد، پوسیدگی و تغییر صورت‌ها می‌گردید. لذا جسمانی بودن، به مثابه‌ی مادی بودن نمی‌باشد.

ناباوری معاد و معاد جسمانی با نگاه مادی به عالم غیرمادی آخرت که امروزه به نام قوانین «فیزیک» یا «شیمی» به آن نگاه می‌کنند، مطلب جدیدی نیست، بلکه این سؤال و یا شبهه‌ی همه نابوران در طول تاریخ حیات بشر در زمین بوده است. منتهی جدیدی‌ها گمان می‌کنند که چون علوم کشف شده‌ی دنیا را دسته بندی کرده و نام یک دسته را «فیزیک» گذاشته‌اند، دیگر همه چیز را می‌دانند و هر چه می‌گویند نیز علمی است! در حالی که گذشتگان نیز عین همین سؤالات و شبهات را مطرح می‌کردند:

«أَيُّدَا مِئْتَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَيُّتَا لَمَبْعُوثُونَ * وَ أَيُّوْنَا الْأَوَّلُونَ» (الصافات، ۱۶ و ۱۷)

ترجمه: آیا چون مُردیم و خاک و استخوان‌های [خُرد] گردیدیم آیا به راستی برانگیخته می‌شویم * و همین طور پدران اولیه ی ما (گذشتگان ما)؟!

«أَيُّدَا مِئْتَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (ق، ۳)

ترجمه: آیا چون مُردیم و خاک شدیم [زنده می‌شویم] این بازگشتی بعید است!

همین نگاه خطا سبب شده تا اولاً گمان نمایند که قوانین علمی حاکم بر عوالم وجود از جای دیگری آمده است و نه آن تجلی همان علم و مشیت خدا باشند و ثانیاً گمان نمایند که قوانین محدود به همین است که آنها تا کنون شناخته‌اند و ثالثاً گمان نمایند که خداوند علم فزونتری ندارد و محکوم به این قوانینی که خود بر جهان مادی حاکم کرده نیز می‌باشد!

از این رو به این خیال می‌رسند که اگر قرار باشد عالم معادی وجود داشته باشد، باید مانند همین دنیا و آن هم طبق قوانینی که ما تا کنون در قالب فیزیک یا شیمی شناخته‌ایم باشد و این نیز ممکن نیست!

در هر حال در پاسخ به این گروه یا این قبیل سؤالات و شبهات باید به چند نکته توجه داشت:

الف - نگاه و سخن از «آخر» بدون شناخت و باور «اول»، یا سخن از «مقصد» بدون شناخت «مبدأ»، و در یک کلام سخن از «معاد» بدون شناخت و باور «توحید»، نگاهی ناقص و سخنی ابتری می‌باشد.

ب - اگر آدمی با عقل خود و نگاه به نشانه‌های علم و قدرت الهی در همین عالم ماده خداشناس شد و فهمید که این عالم مخلوق و مصنوع خداوندی علیم، حکیم، قادر و عادل است، نتیجه می‌گیرد که اولاً خلقت عبث نبوده و به طور قطع باید مقصد و آخرتی در کار باشد و ثانیاً همان صاحب علم و قدرتی که توانست از ابتدا عوالم مادی و غیرمادی، جسم، روح و ملکوت را بیافریند و قوانین فیزیک و شیمی را بر نظم آنها حاکم نماید، علم و قدرت بازگرداندن آنها را نیز دارد.

«وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَّ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس، ۷۷ و ۷۸)

ترجمه: و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد (و) گفت چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی میبخشد * بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست.

ج - با توجه به نکات فوق، اصلاً ضرورتی ندارد که معاد جسمانی را با قوانین فیزیک مادی اثبات نماییم، هر چند که در قوانین فیزیک نیز به اثبات رسیده است که اولاً ماده به اجزای ریزتر مبدل می‌گردد و نه به انرژی. لذا تجزیه و ترکیب آنها برای به دست آوردن ماده ی اولیه کار دشواری نمی‌باشد. چنانچه ثابت شده هر بدنی یک یا چند بار همه ی اجزای تشکیل دهنده ی خود را کاملاً دفع می‌کند و دوباره اجزای جدیدی می‌یابد و با عالم ماده با کمبود مواد اولیه نیز مواجه نمی‌گردد. مضاف بر این که مگر تمامی اجزا، مواد، سلولها و ملوکولهای عالم ماده یا همین دست کم زمین را شمرده‌اند و نسبت آن را با انسانهای قلیل پوسیده شده سنجیده‌اند که حکم می‌کنند مواد اولیه کم می‌آید؟! و ثانیاً اگر ماده به انرژی نیز مبدل گردد، بازایی آن از طریق عکس قانون نسبیت ممکن خواهد بود و ثالثاً ثابت شده که «هر موجودی دارای حیطة و مرز فیزیکی خاص خود است (حَیْز وجودی)، که امکان ندارد با موجود یا وجود دیگری اتحاد یا وحدت داشته یا بیابد - (انیشتاین، قوانین فیزیک نسبیتی)» و رابعاً امروزه فیزیک بحث از سیطره ی بدن غیرمادی (به تعبیری الکتریکی یا ...) بر بدن مادی دارد (فیزیک کوآنتوم)، یعنی همان که در ادبیات اسلامی از آن به «بدن برزخی یا صورت برزخی» یاد می‌شود.

خوب است استاد محترم فیزیک شما مباحث مطروحه توسط انیشتاین در کتاب «معاد جسمانی» را نیز مطالعه نماید. وی در این کتاب اثبات می‌نماید: (علاوه بر اثبات آن از راه قانون سوم نیوتون = برابری و همسانی عمل و عکس العمل). او فرمول ریاضی معاد جسمانی را عکس فرمول معروف «نِسْبِیَّتِ مادّه و انرژی " ($2E = M \cdot C$) می‌داند: ($2M = E : C$)؛ یعنی اگر حتی بدن ما تبدیل به انرژی شده باشد دوباره عیناً به ماده تبدیل شده و زنده خواهد شد.

مجدد لازم به تذکر است که «معاد جسمانی» با «معاد مادی و متشکل از عناصر ماده و محکوم قوانین مادی» بسیار متفاوت است، لذا لزومی ندارد که معاد جسمانی با قوانین فیزیک مادی به اثبات رسد. این مبحث در حکمت متعالیه به صورت کامل توضیح داده شده و به اثبات رسیده است.

شبهه ۲ (دانشجوی مکانیک): در قرآن شما آمده است، خدا قادر مطلق است و با یک فرمان «باش» می‌تواند هر چیزی را «بود» نماید. پس چرا همه معجزات را فقط طی ۲۳ سال به پیامبر شما داد، و چرا پس از آن معجزه‌ای به علما نداد و یا به کافران بر اساس خواست‌شان معجزه نشان نداد که به او ایمان آورند؟ پاسخ قاطع چیست؟ (۱۲ مهر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: معجزه (کاری که دیگران از انجام آن عاجز باشند و بفهمند که از وجود و قدرتی دیگر نشأت گرفته است)، برای اثبات نبوت و رسالت پیامبر است و نه اثبات وجود خدا. و آن نیز همیشه به خواست پیامبر^(ص) یا کفار و ... صورت نمی‌گرفته است، بلکه بنا بر حکمت و مشیت الهی واقع می‌شد، خواه مطابق درخواست کفار باشد یا نباشد. به عنوان مثال: شاید فرود آمدن مواد خوراکی از آسمان، شفای بیماران، زنده کردن مردگان، شق القمر یا ... مطابق خواست نیز بوده است، اما به یقین هیچ یک از کفار معجزات عصای موسی^(ع) و از جمله شکافتن بحر و غرق شدن فرعونیان، یا شفای بیماران به نوعی که پزشکان دیگر خود را خدایان نامند و نیز نزول قرآن را نخواستند بودند. لذا در آیات متعدد قید شده که از تو معجزه می‌خواهند، اما بگو که آوردن معجزه به اختیار و توان من نیست.

اما در مبحث «توحید» یا آنچه اصطلاحاً به آن «اثبات وجود خدا» می‌گویند، گواهی عقل کافیه است، هر چند که ذره به ذره ی این عالم هستی که در مقابل دید همگان می‌باشد «معجزه» است. هیچ کس قادر به خلق یک عنصر نمی‌باشد. در پیشرفت‌های علمی نیز هر چه به دست آمده، «کشف» است و نه ابداع. یعنی چیزی که بوده را شناخته‌اند. هیچ کس چیزی را که در عالم هستی نبوده، به وجود نیاورده است و نمی‌تواند به وجود آورد. ضمن آن که خودش نیز مخلوق است:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ» (النحل، ۲۰)

ترجمه: و کسانی را که جز خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند در حالی که خود آفریده می‌شوند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْأَلَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌تواند آن را بازپس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

خداوند متعال اسما، نشانه‌ها و آیات خود را که همگی معجزه هستند، در تمامی ذرات عالم و حتی وجود خود انسان نشان داده و می‌دهد. و هر چیزی نیز با نشانه‌هایش شناخته می‌شود. چنانچه معجزه و آیه نیز نشانه است و نه ذات حق تعالی.

«سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، ۵۲)

ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟

حال برای کسی که این همه را نمی‌فهمد یا می‌فهمد، اما از روی لجابت نمی‌خواهد بپذیرد، عالم، چه معجزه‌ای بیاورد؟

جالب آن که بدانید سؤال یا شبهه ی فوق حرف جدیدی نیست. اینها لابلای کتاب‌ها می‌گردند و سؤالات و شبهات قدیمی را می‌یابند و از نو در سایت‌ها و وبلاگ‌ها و ... مطرح می‌کنند و تردیدی نیست که پاسخش را نیز خوانده‌اند، ولی نمی‌خواهند قبول کنند و یا اصلاً نخوانده‌اند، بلکه همین قدر که سؤال یا شبهه را خواندند، خوشحال می‌شوند که این برای طرح در اذهان خوب است. به عنوان مثال به حکایت ذیل که عین همین سؤال است توجه نمایید:

حکایت:

«ابن ابی العوجاء که خود را از دانشمندان ماده گرا (دهریون سابق یا ماتریالیست‌های کنونی) در نقل بحثش با امام صادق^(ع) به رفیق زندیقش گفت: در مناسک حج نزد او نشستیم، چون دیگران رفتند و تنها ماندیم، بدون این که من پرسشی کنم، رو به من کرد و گفت: اگر حقیقت چنان باشد که اینها (مسلمانان طواف کننده) می‌گویند - و چنان هم هست - اینها رستگارانند و شما هلاکید. اما اگر چنان باشد که شما می‌گویید - در صورتی که چنان نیست - شما با آنها برابرید.

گفتم: مگر ما چه می‌گوییم و آنها چه می‌گویند؟ گفته ی ما با آنها یکی است (ابتدا می‌خواست کفرش را پنهان کند). فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است؛ در صورتی که آنها معتقدند معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند که در آسمان معبودیست و آنجا (با وجود نظم الهی و فرشتگان) آباد است و شما عقیده دارید آسمان خراب است و کسی در آن نیست؟ ابن ابی العوجاء گوید: من این سخن را از او غنیمت دانستم و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می‌گویند (خدایی هست) چه مانعی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند، چرا از آنها پنهان گشت و فرستادگانش را به سوی آنان گسیل داشت؟ اگر خود بی‌واسطه این کار را می‌کرد، راه ایمان مردم به او نزدیکتر می‌شد. (دقت شود که عین سؤال فوق است که به شکل کاملتری بیان گردیده است).

به من فرمود: وای بر تو! چگونه پنهان گشته بر تو کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو ارائه داده است؟ پیدا شدن بعد هیچ بودن، بزرگ سالیت بعد از کودکی، خرسندیت بعد از خشم و خشمیت پس از خرسندی، و اندوهت پس از شادی و شادیت پس از اندوه، دوستیت بعد از دشمنی و دشمنیت پس از دوستی، تصمیمت بعد از درنگ و درنگت پس از تصمیم، خواهشت بعد از نخواستن و نخواستنت پس از خواهش، تمایلت بعد از هراس و هراست پس از تأمل، امیدت پس از ناامیدی و نومیدیت پس از امید، به خاطر آمدن آنچه در ذهنت نبود و ناپیدا گشتن آنچه نیک می‌دانستی از ذهنت...، به همین ترتیب پشت سر هم قدرت خدا را که در وجود بود و نمی‌توانستیم انکار کنیم را برایم می‌شمرد. چنانچه معتقد شدم به زودی در این بحث بر من غالب خواهد شد.» (اصول کافی، جلد یک، کتاب التوحید، ۹۶)

دقت شود که امام او را متوجه نشانی‌هایی نمود که از یک سو مستلزم علم، حکمت، مشیت، اراده، اداره، تربیت، ایجاد تحول از حالی به حال دیگر و ... بود و از سوی دیگر ساخته و مصنوع خودش و یا امثال خودش نبود، مضافاً بر این که در قابلیت ماده خلق و ایجاد چنین حالات و تحولاتی وجود ندارد.

حال اگر کسی این همه نشانه که در وجود هست و همه نیز معجزه هستند، کدام نشانه توسط یک عالم می‌تواند موجب بیداری و هدایت او گردد؟ لذا به پیامبرش فرمود که تو فقط با قول احسن وحی را به آنان بگو، حقایق را بیان دار و راهنمایی کن، اما وکیل آنها نیستی که بتوانی معتقدشان کنی و نیز می‌فرماید: تو فقط تذکر بده (یادآوری کن آنچه می‌دانستند و فراموش کردند - یا تعلیم بده آنچه را نمی‌دانند) و تسلطی نداری که کسی ایمان بیاورد یا نیاورد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (یونس، ۱۰۸)

ترجمه: بگو ای مردم حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود و من بر شما نگهبان نیستم»

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای * بر آنان تسلطی نداری.

مرتبط:

یادداشت سردبیر: ما باید خدا را بشناسیم، یا او باید خودش را به ما شناساند؟

شبهه ۴ (کارشناسی عمران): استادمان گفت: ایرانی‌ها اسلام را انتخاب کرده‌اند، دانشجویی با ارائه کتابی گفت: خیر به خاطر جنگ شدید اعراب به ایران مسلمان شده‌اند. پاسخ چیست؟ (۲۰ مهر ۱۳۹۱)

«**ایکس - شبهه**»: چندین ایمیل با متنی مشابه، به این پایگاه ارسال شده است! پس یا همه ی استادها با هم به این موضوع پرداخته و نزد هر کدام نیز دانشجویی یک کتاب معینی ارائه داده است، که بعید است؟! یا اصلاً هیچ استادی چنین نگفته و دانشجویی هم چنان پاسخ نداده و این فقط یک جوّ ضدتبلیغ و تکراری است که مجدد در فضای مجازی به راه انداخته‌اند.

در هر حال این بحث بسیار بسیار قدیمی است که مایلند دوباره در اذهان مطرح کنند و قبلاً نیز پاسخ‌های مبسوطی در این پایگاه ایفاد شده است که از گرامیان تقاضا می‌شود حتماً بخوانید. - (۱) و (۲) - لذا در این فرصت جدید بسیار خلاصه بیان می‌شود:

الف - چطور شده که وقتی به مباحث عقلی می‌رسند، به جای تفکر، تعمق و تعقل می‌گویند: اسلام مال ۱۴۰۰ سال پیش است و امروز کارآیی ندارد، اما اگر به نفعشان باشد، جنگ ۱۴۰۰ سال پیش را عامل مؤثر برای گرایش‌های اعتقادی امروز قلمداد می‌کنند؟!

ب - اگر حمله ی اعراب به ایران در ۱۴۰۰ پیش «علت» برای مسلمانی و اسلام آوردن مردم ایران «معلول» آن علت باشد، لازم می‌آید که چه در آن روز و چه امروز، دیگر در میان ایرانیان، هیچ غیرمسلمان و پیروان ادیان دیگری چون زرتشتی، مسیحی، یهودی وجود نداشته باشد، چه رسد به کافر، مشرک، منافق، شیطان پرست، غربزده و چرا که یک «علت» واحد، معلول‌های گوناگون و حتی متضاد به وجود نمی‌آورد. لذا لازم می‌آید که تمامی نویسندگان، گویندگان و مدعیانی که چنین ادعای بی‌منطقی را مطرح می‌کنند، خود و تمامی غیرمسلمانان را ایرانی اصیل ندانند.

ج - اگر جنگ علت انتخاب یک دین باشد، لازم می‌آید که همه ی ایرانیان مسلمان شده به علت حمله ی اعراب، پس از حمله ی مغول‌ها به ایران، به دین مغول‌ها بگردند، در حالی که مغول‌ها (به ویژه از هولاکوخان به بعد) به اسلام گرویدند. امروز نیز باید مردم به دین روس‌ها، انگلیس‌ها و امریکایی‌ها باشند، چرا که کشور و ملت ایران نزدیک به سه قرن مستعمره و مستثمره آنها بوده اند و میزان کشتار، کتاب‌سوزی، اسلام‌زدایی و تهاجم فرهنگی‌شان به مراتب بیش از حمله ی اعراب به ایران بوده است.

د - علت گرایش روز افزون امروز مردم در امریکا و کشورهای اروپایی و حتی خاور دور به اسلام، که سنای امریکا و مجلس اتحادیه ی اروپا را به وحشت انداخته چیست؟ آیا اعراب به آنها نیز حمله کرده‌اند؟! به راستی چرا فلسطینی‌ها تا کنون یهودی نشده‌اند؟ یا چرا ترک‌ها پس از جنگ‌های صلیبی مسیحی، و پس از آناترک، بی‌دین نشدند؟! یا این فرمول فقط برای اسلام، آن هم اسلام ایرانی‌ها ساخته شده است؟!

و - اعتقاد به اصول عقاید اسلام، از همان زمانی که دعوت آغاز شد تا کنون، تحقیقی بیان شده است و نه تقلیدی یا زوری. لذا ادعای کذب کسانی که حمله ی اعراب را دلیل و علت بر مسلمانی ما ایرانیان قلمداد می‌کنند، از یک سو با اصول اولیه ی دین اسلام منافات دارد و از سوی دیگر اهانت به شعور تمامی ایرانیان طی ۱۴ قرن گذشته است. لذا نتیجه می‌گیریم که هر چند شناسنامه‌ی این مدعیان ایرانی باشد، اما به لحاظ شخصیتی یا ایرانی نیستند و یا خودفروخته به دشمنان ایران هستند که چنین اهانتی به شعور ملت را بر خود روا و جایز می‌دانند. چرا که اگر ایرانی بوده باشند، لازم می‌آید آنها نیز در اثر حمله ی اعراب مسلمان شده باشند و اگر غیرمسلمانی خود را جایز و دلیل بر تفکر و تعقل می‌دانند، لابد خودفروخته هستند که اهانت به شعور سایر هموطنان مسلمان خود را جایز می‌دانند.

ز - در خاتمه می‌پرسیم که آیا اساساً «جنگ» علت گرایش اعتقادی است، یا این فرمول را فقط برای گرایش به اسلام تجویز می‌کنند؟ لذا خوب است که اگر به خدا کفر و با اسلام عناد و لجاجت دارند، دست کم تحقیق کنند که علت گرایش خودشان به کفر، شرک، نفاق، ایسم‌های غربی و شرقی و ... چیست و در اثر کدام جنگ به این روز افتاده‌اند؟! نمی‌شود که علت گرایش هر مسلمانی به اسلام را جنگ اعراب در ۱۴۰۰ پیش قلمداد کنیم، اما هر گرایشی به غیر اسلام و حتی ضد اسلام را آزادی فکر، اندیشه، عقیده، روشنفکری و ... بشماریم! یک علت واحد، دو معلول متضاد نمی‌دهد.

شبهه ۵: استادمان می گوید: دین افسانه کهن است و من وقت خود را صرف این افسانه ها نمی کنم؟ پاسخ چیست؟ (۲۰ مهر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: گویا برخی از اساتید به تازگی بر تهاجم علیه دین اسلام مأموریت ویژه تری یافته اند. در یک زمان و فضا می گویند «اینجا کلاس درس ریاضی، فیزیک، هنر و ... است و جای بحث دینی و سیاسی نیست» و در شرایط دیگری سر کلاس با هر موضوع درسی که باشد، علیه توحید و اسلام ضد تبلیغ می کنند؟! لذا، برای وزارت علوم و جامعه دانشگاهی متأسفیم.

در هر حال آن استاد وقت خود را صرف چه می کند؟ به خودش ارتباط دارد، ولی خوب است که کمی در این مورد نیز بیانید.

دقت فرمایید که:

الف - «بی دینی» اصلاً وجود ندارد. دین، برنامه و روش زندگی در شئون مختلف است که به تناسب اهداف تبیین و انتخاب می شود (و البته گاهی به روش های مستقیم و غیرمستقیم القا و تحمیل می گردد، چرا که رسیدن به اهداف و منافع، مستلزم همراهی دیگران است). لذا اگر کسی دین کامل، دین حق و دین الهی را نیافت، درک نکرد و یا نپسندید، حتماً دین ناقص، دین باطل و دین غیر الهی که ساخته و پرداخته ی بشر جاهل است را جایگزین می کند و بر اساس آموزه های آن دین زندگی می کند. چنانچه همگان خدا دارند و بندگی او را می کنند، پس اگر خدای حقیقی را نشناخته یا عبادت نکردند، حتماً بنده ی خدایان و الهه های کاذب درونی (نفس) و یا بیرونی (طاغوت های زمان) شده و او را بندگی می کنند. لذا فرمود: «لا إله الا الله».

پس دین منحصر به اسلام یا مسیحیت نیست، کفار هم دین دارند. چنانچه خداوند متعال به پیامبرش فرمود: به کفار بگو، نه شما معبود من را بندگی خواهید کرد و نه من معبود شما را، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم. «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي» (الکافرون، ۶)

ب - پس هر کسی دینی دارد. لذا حملاتی که علیه ادیان الهی و از جمله اسلام می کنند، و شعارهایی که تحت عناوینی چون بی دینی و لائیسزم می دهند و مثلاً می گویند: «دین افیون ملت هاست» - «دین افسانه ی کهن است» و ...، فقط سرپوش و تاکتیکی است برای القا و تحمیل دین خودشان بر دیگران. وگرنه از شیطان پرستی و فراماسون گرفته تا بت پرستی، طاغوت پرستی، پول پرستی، شهوت پرستی و یا گرایش به هگلیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم، فمینیسم ... و ایسم های دیگر، همه گرایش به نوعی دین است. منتهی دینشان الهی و اسلام نیست. بلکه من درآوردی بوده و مانند بت سازی و خدا خواندن آن، دین سازی و حق دانستن آن می باشد.

ج - چه کسی گفته که گرایش به خدا و دین الهی افسانه ی کهن است، اما گرایش به اطاعت از هوای نفس، غریزه، بت، گاو، قدرت ها و ... جدید است؟! چرا می خواهند القا کنند که ایمان به خدا و دینداری ارتجاع بوده و کفر و بی دینی تجدد است؟! این قاعده را از کجا آورده اند و یا به کدام دلیل عقلی استوار است؟

سابقه ی بندگی غریزه ی حیوانی که به قبل از خلقت آدم و عصر حیات حیوانات در زمین می رسد. سابقه کفر و شرک نیز به ابلیس می رسد و خلاصه از وقتی انسان برخوردار از عقل، منطق و اختیار روی زمین زندگی می نموده، ایمان، کفر، شرک و نفاق هم بوده و هر دو کهن هستند. منتهی یکی گرایش به حق است و بقیه گرایش به باطل [حق، دوئیت، کثرت و متضاد یا حتی متناقض ندارد]. لذا از مخالفان دین الهی و به ویژه اسلام، از جمله کفار و مشرکین، هیچ حرف جدیدی نمی شنوید که در اعصار دور و اقوام جاهلیت نیز بیان نشده باشد.

پس این به اصطلاح اساتید را رها کنید تا به هر چه دلشان می خواهد مشغول باشند و عمر خود را در اطاعت هر «إله» ی کاذبی که دوست دارند، [اعم از هوای نفس یا خدایان و ادیان دروغین و دست ساز طواغیب شرق و غرب] صرف کنند. آخر و نهایت کفر، تعطیل عقل و محدود شدن به «بدن» و مشغول شدن به نیازهای جسمی و حیوانی بدن مادی است. لذا حرف، کار یا اندیشه ی جدیدی نمی باشد، که به آن افتخار کرده و قیافه ی تجدد و [به دروغ] روشنفکری هم به خود بگیرند! هر انسانی که عقلش فایده ندهد،

تابع هوای نفس گردیده و به همین اندیشه، دیدگاه و روزگار دچار می‌شود. چشم و گوش دارد، اما نمی بیند و نمی‌شنود، قلب هم دارد، اما نمی‌فهمد. در واقع هنوز در مرحله ی حیوانی (بدن) زندگی می‌کند و به مرحله ی انسانی گام ننهاده است. این که دیگر جدید نیست و افتخار ندارد. همه اهل غفلت از حقایق عالم هستی و بدیهیات اولیه ی عقلی و شعور انسانی، در گذشته و حال چنین بوده و هستند و خواهند بود.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل ماندگانند.

د - آخر و نهایت بی‌دینی (کفر)، با هر ژست و ادبیاتی که بیان دارند، پوچ خواندن دنیا و حیات دنیوی است. حال ما سؤال می‌کنیم که اگر حیات اخروی وجود ندارد و زندگی محدود به همین حیات فانی دنیا است، پس چه فرقی می‌کند که چه کسی چه دینی داشته باشد؟ و چرا باید یک استاد که وقت خود را صرف دین نمی‌کند، وقتش را صرف مخالفت با دین می‌کند؟ و اساساً چرا حکومت‌های جبار و مستکبر، نه تنها وقت، بلکه هزینه های کلانی را نیز به اسلام ستیزی اختصاص داده و این چنین جنگ گسترده‌ی نرم و سختی در جهان راه می‌اندازند؟! پس آنها هر دینی را افسانه نمی‌دانند، بلکه می‌خواهند القا و تحمیل کنند که «دین شما نه» - «دین ما آری». چرا که اگر هیچ دینی نباشد، دنیاگرایی حاکم است و هر کس زورش بیشتر باشد، منافع بیشتری از دنیا می‌برد. یعنی قانون حیات وحش. و اسلام سدی برای تحقق آمال و اهداف و منافع این وحشی‌گری است.

نتیجه:

دین‌گریزی و دین ستیزی در مقابل دین الهی، جدید نیست که خدا پرستی و دینداری را کهن بنامند. مضاف بر این که إله و معبود گرفتن هوای نفس، شیطان، طاغوت، شهوت، مجسمه، گاو ... و هر چیزی به غیر از «الله جل جلاله» افسانه‌ی کهن ساخت بشر می‌باشد که گاه با همان ادبیات کهن و گاه با ادبیات و ظاهری جدید، مجدداً به اذاهان عمومی عرضه و حتی القا و تحمیل می‌گردد.

شبهه ۶: چرا باید پیامبری را که به لحاظ انسان بودن مانند دیگران است، الگوی خود قرار دهیم؟ مگر حکمی متفاوت با سایر انسانها دارد؟ لطفاً با توجه به اهمیت موضوع، دلایل عقلی و نقلی ارائه دهید. (۳۰ مهر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: به چند اصل مهم توجه فرمایید:

اصل اول - انسان از آن جهت که ذاتاً غنی (کمال محض) نیست و فقیر (نیازمند) به غیر می‌باشد، ذاتاً الگوپذیر است. از این رو نه خدا و نه غیر خدا، هیچ گاه به انسان توصیه نکردند که «الگوپذیر» باش، چرا که فطرتاً هست. بلکه گفته‌اند کدام الگو مناسب است.

اصل دوم - از این رو مقوله‌ی «الگو و الگوپذیری» در قالب اسم‌های متفاوتش چون «ولایت، امامت، اسوه و...»، انحصار به اسلام ندارد. لذا چنانچه شاهدیم، همان گونه که کلیه ی آحاد بشر به صورت مرتب و مستمر در کلیه‌ی امور خود الگویی [چه حق و چه باطل] برای تبعیت و شکل‌پذیری انتخاب می‌کنند، هم از جانب حق الگوی برتر معرفی می‌شود و هم از جانب باطل الگوهای متناسب با اهداف، به عنوان الگوی برتر معرفی می‌شوند و به همین دلیل است که امروزه کارخانجات الگوسازی استکبار جهانی (صهیونیسم بین‌الملل) به صورت مستمر و دائم، الگوهای در تمامی عرصه‌ها و شئون ظاهری و باطنی، زندگی فردی و اجتماعی بشر تولید نموده و به بازار عرضه می‌نمایند.

اصل سوم - فقط انسان است که می‌تواند الگوی کاملی برای انسان باشد و بدیهی است الگوپذیری از ملائک میسر نیست و الگوپذیری از حیوانات یا جمادات [که گاه در برخی از شئون صورت می‌پذیرد] نیز موجب انحطاط و هبوط می‌گردد و نه رشد و تکامل انسانی. پس الگو حتماً باید از نوع بشر باشد.

اصل چهارم - مسلم و مبرهن است که رشد «نبی به کمال و تقرب به کمال محض»، در گرو الگوپذیری و تبعیت از انسان کامل است و نه هر انسانی. و شناخت انسان کامل نیز از عهده هم نوع ناقص او ساخته نیست و نوع بشر نیز با انتخاب از سوی اکثریت و یا سلطه بر اساس زور به کمال نمی‌رسد. پس فقط یک راه می‌ماند که انسان کامل را خداوند خالق که همه ی مخلوقات و از جمله انسان را خلق نموده و به سرّ و علن آنها آگاه است برگزیند (مصطفی)، او را مخاطب وحی قرار دهد (نبی)، به سوی دیگران گسیلش نماید (رسول) و به دیگران بگوید که او را الگو قرار داده و به او تاسی کرده و از او اطاعت و تبعیت کنید.

نتیجه:

از این رو خدا انسان کامل را برگزید و فرمود به دیگران بگو که من نیز «بشری» مثل شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌شود. دقت شود که فرمود «انسانی مثل شما» هستم، بلکه فرمود بشری مثل شما هستم. و فرق است میان «بشر» با «انسان». بشر نوعی از خلقت است که به حضرت آدم^(ع) و اولاد او اطلاق می‌گردد. اما همین بشر ممکن است هیچ گاه رشد ننماید و از مرحله نباتی به حیوانی و از حیوانی به انسانی گذر ننماید و «کالانعام بلهم اضل» بماند. پس همین که فرمود به من وحی می‌شود، یعنی به لحاظ تکامل و رتبه‌ی انسانی برتر هستم که مخاطب وحی، رسول و الگوی دیگران قرار گرفته‌ام.

نوع بشری:

لذا از یک سو فرمود، به دیگران بگو که از گروه ملائک یا جنیان یا ... نیستم، بلکه بشری از نوع سایر اولاد آدم ابی البشر می‌باشم، با این تفاوت که اکمل و مخاطب وحی هستم:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الكهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو من نیز بشری مثل شما هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

برگزیدن انسان کامل:

از سوی دیگر فرمود اوست که می‌تواند از میان ابناک بشر، انسان کامل را برگزیند و او را رسول خود برای دیگران قرار دهد:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود، خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به [سزای] آن که نیرنگ می‌کردند در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

الگو قرار دادن رسول(ص):

بدیهی است که رسول (فرستاده‌ی خدا) برای اطاعت به سوی مردم گسیل شده است و نه سرگرمی. لذا فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء، ۶۴)

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق (اذن) الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد(ص)، ۳۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید و کرده‌های خود را تباه نکنید.

و بالبتع کسی که خداوند هادی و مَنَّان به همه بندگانش دستور می‌دهد که برای رشد و کمال از او اطاعت و تبعیت کنید، بهترین الگو در میان سایر الگوهای مناسب است. لذا فرمود:

«فَدَّ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

و برای روشن شدن ضرورت تبعیت از انسان کامل، نبی و رسول الهی برای هر عقل سالمی این سؤال را مطرح نمود که خداوند می‌تواند راه حق را نشان دهد و بهترین الگو برای هدایت را معرفی نماید و به آن راه هدایت نماید، یا کسی که خودش محتاج هدایت دیگران است؟

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۳۵)

ترجمه: بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند، پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت‌شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید؟

و آیا کسی که هدایت شده الگوی مناسبی است، یا آن که از فرط گمراهی سقوط کرده و با صورت به زمین خورده و این چنین ادامه مسیر می‌دهد؟

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الملک، ۲۲)

ترجمه: پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید هدایت‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟

شبهه ۷: یک سنّی از من پرسید: چه دلیلی برای شیعه بودن داری که در قرآن آمده باشد؟ و چرا در قرآن آیه‌ای درباره امامت نیامده است؟ چرا نام علی^(ع) نیامده است و ...؟ چه پاسخ قاطعی می‌توان داد؟
(۳ آبان ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: به شکلی که بحث به جدل نکشد و با مهربانی و قولی نرم (لین) با او در حال و هوای علمی و تحقیقی صحبت شود و نگذارید یک مبحثی که حتی می‌تواند بین دو شیعه یا دو سنّی مطرح شود، سبب اختلاف گردد.

بعد به او بگویید: من دلیل زیاد دارم. اما شما بفرمایید که مگر نام ابوبکر و عمر و عثمان در قرآن آمده است و یا برای شکستن عهد با پیامبر اکرم^(ص) امر الهی نازل شده است، یا در قرآن آیه‌ای دال بر لزوم تشکیل سقیفه یافته‌اید که دیگران خبر ندارند و...، که برای شناخت اصول «ولایت و امامت» و مصادیق آن به دنبال نام علی، حسن، حسین...^(ع) در قرآن می‌گردید؟ چنان می‌گویند که چرا نام علی^(ع) در قرآن نیامده که گویا نام ابوبکر و عمر و عثمان آمده است!

از او بپرسید: فرض کن من شیعه نیستم و یا هستم اما تو می‌خواهی مرا به سنّت دعوت کنی. بر اساس کدام آیه از قرآن کریم، روی گردانی از بیعتی که در غدیر خم با علی^(ع) بستیم و بیعت با شیخین را به من اثبات می‌کنی؟

نام علی^(ع) در کجای قرآن آمده که نشد بحث و دلیل! چنانچه بیان شد: نه تنها نام ابوبکر و عمر نیز در قرآن کریم نیامده، بلکه رکعات نماز، ترتیب رکوع و سجود، اذکار نماز، چگونگی طواف به هنگام حج یا عمره و بسیاری از فروع دیگر نیز در قرآن کریم نیامده است، پس چرا اعتقاد داری یا انجام می‌دهی؟

از او بپرسید: نام ما را پیامبر اکرم^(ص) شیعه گذاشت، چرا که شیعه یعنی «طرفدار». و به ما طرفداران یا شیعیان علی^(ع) لقب دادند. اما «سنّت» یعنی چه؟ اگر منظور «سنّت شیخین» است [که در اصل همین است]، در قرآن کریم تصریح شده که از سنّت پیامبر اکرم^(ص) تبعیت کنید و هیچ آیه‌ای دال بر ضرورت و یا حتی توصیه بر پیروی از سنّت شیخین نداریم. و اگر منظور پیروی از «سنّت پیامبر اکرم^(ص)» است، پس چرا این کار را نکردید؟! نقض بیعت سنّت ایشان بود یا تشکیل سقیفه؟ خانه نشین کردن علی^(ع) به رغم تصریح پیامبر اکرم^(ص) بر ولایت ایشان سنّت پیامبر بود، یا غضب فدک؟ اهانت‌های پیاپی به علی^(ع) سنّت پیامبر اکرم^(ص) بود، یا مضروب نمودن دخترش؟! یا تشدید اختلاف بین مسلمین سنّت است؟

پس خوب است اگر اهل تشیع نمی‌شوند، دست کم اهل تسنن هم نباشند و بدون هیچ پیش‌داوری و حب و بغض قلبی، تحقیق کنند که تکلیف چیست؟ بپرسند که آیا خداوند متعال هدایت ما را پس از پیامبر اکرم^(ص) رها کرده است و یا آن که امامی، جانشینی و خلیفه‌ای معرفی نموده است؟ آیا هر کسی که به هر شکلی بر مسند قدرت نشست، می‌تواند اولی‌الامر شده و مردم را هدایت نماید؟ یا آن شخص باید خودش هدایت شده باشد؟ خداوند حکیم در قرآن کریم چه فرموده است و عقل به کدام حکم می‌کند؟ می‌گویند: همین ظاهر قرآن برای ما بس است! خوب بخوانند:

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (الملك، ۲۲)

ترجمه: پس آیا آن کس که نگونسارراه می‌پیماید هدایت یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده برراه راست می‌رود؟

بپرسید: آیا اگر عده‌ی قلیلی در سقیفه یا حتی اکثریتی جمع شدند و یک نفر را انتخاب کردند، به صرف رأی اکثریت او از علم، قدرت، عصمت، حکمت، هدایت و ... برخوردار می‌شود؟ یا به حکم «لیبرال دموکراسی» هر کس که باشد، چون اکثریتی دارد باید اطاعتش نمود؟ اگر چنین باشد که قبل از هر کس لازم می‌آید انبیای الهی دست از دعوت بکشند، چرا که در آغاز هر دعوتی اکثریت با کفار بوده است. و اگر چنین باشد که در کربلا حق با یزید می‌شود که دست کم سی هزار نفر در مقابل ۷۲ نفر داشت و امروز نیز حق با امریکا می‌شود؟ قرآن کریم در این مورد چه می‌فرماید؟ می‌فرماید روی به سوی حقیقت کنید یا به سوی اکثریت؟ می‌فرماید «مولای» شما باید از متقین باشد یا از برگزیدگان اکثریت؟ (هر چند که اکثریت نیز در غدیر بود و نه در سقیفه) - آیا این آموزه‌ها در همان ظاهر قرآن وجود ندارد؟

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طَنًّا إِنَّ الطَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

ترجمه: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند آری خدا به آنچه می‌کنند داناست.

آیا حتی ظاهر هیچ کدام از این آیات را نمی‌خوانند و فقط به دنبال حروف (ع، ل، ی) که به هم چسبیده باشد و «علی» خوانده شود می‌گردند و می‌پرسند: پس چرا در قرآن نیامده است؟ خداوند منان در کلام وحی بر «رسم»ها تأکید دارد و نه «اسم»ها، چرا که اسمها مشابه و جعلی نیز می‌توانند داشته باشند، اما رسمها خیر. پس اگر صفتی و شأنی برای امام بیان گردید، معلوم است که هیچ کس دیگری نمی‌تواند مظهر تام آن باشد، مگر ولی الله و امام بر حق.

پس اگر بپرسند: چرا در قرآن کریم از رسم «ولایت» سخنی نیامده است؟ پاسخ می‌دهیم: ده‌ها آیه ی صریح در خصوص ولایت و جوانب آن آمده است، شما نخوانده‌اید. و اگر بپرسند: چرا از رسم «امامت» در قرآن کریم چیزی نیامده است؟ پاسخ می‌دهیم: یا قرآن نخواندید و یا پیش داوری قبل از رجوع به قرآن، پرده انداخته و مانع از دیدن و تلاوت این آیات گردیده است. در قرآن کریم واژه ی «امام» و مشتقات آن دقیقاً ۱۲ مرتبه آمده است.

اما اگر باز اصرار کردند که خیر، چرا لفظ (علی^ع) نیامده است؟ به غیر از مطالب فوق پاسخ دهید: نام حضرت محمد^ص که آمده است، دستور اطاعت از او هم که چندین بار به صراحت آمده است، شما به همان ایمان آورده و عمل کنید. مگر خداوند نفرمود که از الله، رسول و اولی الامر تان اطاعت کنید؟ مگر نفرمود اگر در امری اختلاف کردید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید، حکم آنان شرط است و نه رأی شما.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجامتر است.

ما خدمت حضرت رسول اکرم^ص عرض کردیم که اتفاقاً در فرازی از همین آیه اختلاف کردیم. این «أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چه کسانی هستند؟ و ایشان نه تنها پاسخ دادند، بلکه از همه بر فهم و قبول آن بیعت گرفتند. (طبق اسناد محکم و موثق اهل سنت و تشیع).

دعوت به وحدتی منطقی:

در خاتمه به آن دوست عزیز بگوئید: ما هر دو مسلمانیم و قرار نیست که سر اسلام با هم دعوا کنیم. ما باید هر چه فریاد داریم بر سر آمریکا بزنیم. پس بیاییم وحدت کنیم. شما معتقد هستید که حضرت علی^ع خلیفه ی چهارم است و طبعاً بیعت با او نیز مثل سایر خلفا واجب و اطاعت از او لازم بوده و هست. پس شما در بیعت ایشان نیز هستید و نظر بر این که پس از ایشان خلیفه ی دیگری نیامده، باید بر همین بیعت باقی بمانید. پس چه اصرار و لجاجتی دارید که حتماً فقط از موارد اختلاف خلیفه ی دوم اطاعت کنید؟ و چرا نام علی^ع که می‌آید، آشفته می‌شوید؟! این تلقین دشمنان اسلام است. وگرنه باید به او عشق ورزیده و افتخار کنید و بگوئید خلیفه ی چهارم ما علی بن ابیطالب^ع است. مظهر علم، عدل و اتم اسمای الهی است و بخشی از علوم، حکمت‌ها، نامه‌ها و خطابه‌هایش در نهج البلاغه جمع آوری شده و ما باید آنها را بخوانیم و بدانیم. دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بداریم، اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. این باید شعار هر دوی ما باشد، تا وحدت نظر داشته باشیم و در دوست شناسی و دشمن شناسی دچار اختلاف با یکدیگر نگردیم که این فقط به نفع دشمن است.

پس اگر واقعاً اهل سنت باشید و در بیعت خلیفه ی چهارم خود مانده باشید، وحدت نیز حاصل است.

در خصوص چرایی عدم ذکر اسامی، آن هم اسامی رایج بین ما (که نوعی تکلیف چه و چگونه وحی کردن به خداوند علیم است) قبلاً مطالب مبسوط دیگری درج شده است که حتماً مطالعه نمایید:

***- چرا نام حضرت علی^ع در قرآن کریم نیامده تا این همه اختلاف نباشد؟**

***- یا توجه به اهمیت موضوع امامت در سرنوشت اسلام و مسلمین، چرا نام اهل بیت^ع در قرآن کریم نیامده است؟**

***- دلایل تشیع برای امامت و خلافت بلافضل حضرت علی^{علیه السلام} چیست؟ اهل سنت ولایت را دوستی معنی می‌کنند.**

شبهه ۸ (ارشد): برخی از اهل سنت می‌گویند: «ولایت» به معنای دوستی است و اگر منظور حضرت خلافت بود، از واژه خلیفه استفاده می‌نمود. اگر معنا سرپرست باشد، «علی ولی الله» یعنی علی سرپرست خداست. (۹ آبان ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: الحمدلله کثرت احادیث و اخبار رسیده در منابع معتبر مسلمانان اهل سنت آنقدر متواتر است که هیچ جای شک، شبهه و سؤالی در خصوص اصل واقعه و آنچه بیان شده و بر آن بیعت گرفته شده، باقی نگذاشته است، و اکنون برخی می‌گویند: معنای «ولایت» دوستی است! ای کاش به همین معنایی که قبول دارند، مؤمن شده و عمل می‌کردند. هر چند که به «خلافت» حضرت با همین واژه نیز در این خطبه تصریح شده، نخواستند بخوانند. «علی ولی الله» نیز یعنی «علی از جانب خدا ولی است. چنانچه معنای «خلیفة الله»، خلیفه شدن بر خدا نیست.

الف - برخی دوست دارند کلمات، الفاظ یا حتی آیات را آن گونه که خود مایلند، تفسیر یا حتی ترجمه نمایند! اما باید دقت کنند که ترجمه یا تفسیر به رأی هیچ گاه حقایق را تغییر نمی‌دهد.

آری. واژه‌ی «ولایت» معنای متفاوتی دارد، ولی ضد و نقیض یکدیگر نیستند. راغب اصفهانی (از غنی‌ترین منابع تعریف واژگان ادبیات قرآنی) می‌گوید: «ولایت (به کسر واو) به معنی نصرت است و اما ولایت (به فتح واو) به معنی تصدی و صاحب اختیاری يك کار است و گفته شده است که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است. (مفردات القرآن، راغب اصفهانی، ماده ولی)

آیا در آیات «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» یا «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ... وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» یعنی خدا و رسول دوست شما هستند، اما طواغیت دوستان کفارند؟! یا آن که یعنی مؤمنین، الله و رسولش (ص) را به سرپرستی برمی‌گزینند و کفار، طاغوت‌های متفاوت (درونی و بیرونی) را به سرپرستی برمی‌گزینند؟

ب - آیا دستور ابلاغ نازل گردید و پیامبر اکرم (ص) آن خیل عظیم را در منطقه ی غدیر خم جمع کرد و سه روز نگاه داشت تا بگوید «علی دوست شماست و سپس بر آن از مردم بیعت گرفت؟! آیا برای اعلام یا قبول دوستی بیعت می‌گیرند؟ خیلی‌ها دوست مؤمنین بودند، اساساً طبق آیهی قرآن کریم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، مؤمنین فراتر از دوستی، با یکدیگر برادرند. پس دوست، معرفی و بیعت نمی‌خواهد. وانگهی آنان که چنین معنی می‌کنند، راجع به ابوبکر و عمر که در آنجا حضور داشته و از صحابه بودند چه می‌گویند؟ آیا آنان دوست مؤمنین نبودند که معرفی نشدند؟

دقت شود که گاهی یک واژه، معنای عامی دارد که سایر معنای را نیز در مجموعه ی خود دارد. مثلاً اگر گفته شد «عشق»، لابد حالات دیگر چون: مودت، محبت، وابستگی و وفاداری را دارد. گاهی لازم است خط قرمزی در حداقل تعیین شود. می‌فرماید: اجری جز مودت اهل بیت^(ع) را نمی‌خواهم، گاهی لازم است سقف یک معنا و مفهوم بیان شود، می‌فرماید: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. یعنی ولایت او مانند ولایت من است، چه در مودت، چه در محبت، چه در دوستی، چه در خلافت و ... وگرنه «دوست» واژه های دیگر هم دارد، مثلاً می‌فرمود: هر کس من رفیق یا خلیل او هستم، علی نیز رفیق یا خلیل اوست. اما فرمود: ولی اوست، که واژه‌ی جامعی است به معنای (سرپرستی)، که در مورد خدا و رسولش (ص) نیز چنین آمده است و البته سرپرست الهی، بهترین دوست نیز هست.

ج - پیامبر اکرم (ص) در خطبه ی غدیر خم، فقط به واژه‌ی «ولایت» بسنده ننموده‌اند که شبهه ایجاد کنند، چرا «خلیفة» یا ... نفرمود. مراتب و مقامات حضرت علی (ع) در خطبه ی غدیر بسیار است و اساساً سراسر خطبه همین است، که ذیلاً فقط به چند نمونه اشاره می‌شود تا بیشتر معلوم شود این بیانات محکم و این خبر عظیم (نبأ العظیم) صرفاً معرفی یک دوست نبوده است:

ولایت، امامت، ضرورت اطاعت همگان (که برای دوستی معنا ندارد):

«أَنَّ اللَّهَ قَدْ تَصَبَّهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَ عَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ، وَ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحَرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَ عَلَى كُلِّ مَوْجِدٍ»

ترجمه: و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می کنند و بر صحرائشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده است.

ولایت و امامت اهل بیت^(ع) تا روز قیامت:

«... ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى وَثِيكُمُ وَ إِمَامِكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»

ترجمه: و پس از من به فرمان پروردگار، علی ولی و صاحب اختیار و امام شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی رستاخیز که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام دارد.

سنت الهی مبنی بر تعذیب منکرین ولایت علی^(ع):

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلَايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نَكْرًا أَبَدًا الْأَبَادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ. فَتَصَلُّوا نَارًا وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»

ترجمه: هان مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند توبه ی منکر او را نپذیرد و او را نیامرزد. این است روش قطعی خداوند درباره ی ناسازگار علی و هر آینه او را به عذاب دردناک پایدار کیفر کند. از مخالفت او بهراسید وگرنه در آتشی درخواهید شد که آتش گیری آن مردمانند؛ و سنگ، که برای حق ستیزان آماده شده است.

ملعون شمردن کسی که علی^(ع) را ولی، امام و افضل بر همه ی انسانها نداند:

توضیح: ملعون یعنی دور شده از رحمت الهی و افضلیت نیز در همه چیز است، از جمله خلافت.

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَى قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ»

ترجمه: هان مردمان! علی را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزیشان فرود آید. دور دور باد از درگاه رحمت خداوند و خشم خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد!

علی^(ع) صاحب ولایت سرپرستی تام است:

«ثم قال: «إيها الناس، مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قالوا: اللهُ وَ رَسُولُهُ. فَقَالَ: أَلَا مِنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ تَصَرَّهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ.»»

ترجمه: سپس فرمود: مردمان! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوند دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

تصریح به خلافت و نیز امامت در خطبه ی غدیر:

توضیح: به ویژه برای آنان که فقط به دنبال کلمه ی «خلیفه» می گردند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلِيٌّ أَحِي وَ وَصِي وَ وَا عِي عَلَمِي، وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيٌّ مَنْ آمَنَ بِي وَ عَلِيٌّ تَفْسِيرُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ وَ الْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَ الْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَ الْمُوَالِي عَلِيٌّ طَاعَتِهِ وَ النَّاهِي عَنْ مَعْصِيَتِهِ. إِنَّهُ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَامُ الْهَادِي مِنَ اللَّهِ، وَ قَاتِلُ الْتَاكِيثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ. يَقُولُ اللَّهُ: (مَا يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَى ...).»

ترجمه: هان مردمان! این علی است برادر و وصی و نگاهبان دانش من. و هموست جانشین من در میان امت و بر گروندگان به من و بر تفسیر کتاب خدا که مردمان را به سوی او بخواند و به آنچه موجب خشنودی اوست عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید. او پشتیبان فرمانبرداری خداوند و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله و فرمانروای ایمانیان و پیشوای هدایتگر از سوی خدا و کسی که به فرمان خدا با پیمان شکنان، رویگردانان از راستی و درستی و به دررفتگان از دین پیکار کند. خداوند فرماید: «فرمان من دگرگون نخواهد شد.»

دستور به گردن نهادن به امر و نهی علی (ع) که لازمه ی رشد و اتحاد است:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَ تَهَانِي، وَ قَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَ نَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعَلِمُ الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ لَدَيْهِ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَ أَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَ أَنْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرشُدُوا، (وَ صَيِّرُوا إِلَى مُرَادِهِ) وَ لَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ.»

ترجمه: هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم. پس فرمان او را بشنوید و گردن نهید و پیرویش نمایید و از آنچه بازتان دارد خودداری کنید تا راه یابید. به سوی هدف او حرکت کنید. راه های گونه گون شما را از راه او بازدارد!

د - پس در خطبه ی غدیر، نه تنها همه چیز به صورت مشروح و روشن بیان شده است، بلکه تمامی واژگان مانند: اخوت، وصایت، ولایت، امامت، خلافت و نیز افضلیت در تمامی شئون و ضرورت اطاعت و تبعیت تصریح شده است.

قطعاً بر هر مسلمانی به خدا و معاد و نیز نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص) و قرآن کریم ایمان آورده است، واجب است دست کم یک بار خطبه غدیر را کامل بخواند و بداند که آخرین نبی خدا (ص) چه راهی برای بعد از خود نشان داده است تا موحدین و مؤمنین از صراط مستقیم خارج نگردند.

متن کامل خطبه ی غدیر با ترجمه ی فارسی آن، در دوازده فصل (بر اساس تقسیم بندی موضوعی)، در صفحه ی اصلی، بخش در محضر استاد درج شده است. لازم است که مسلمان، به ویژه در این ایام، دقایقی در محضر آخرین نبی و رسول خدا (ص) حاضر شود، و آن چنان که خود در خطبه فرمودند: با تعمق و فهم، و بدون غرض گوش فرادهند و به امر ایشان بیعت یا تجدید بیعت کنند.

لینک:

در محضر استاد: [خطبه ی غدیر - نبی اکرم و رسول اعظم، حضرت محمد مصطفی \(صلوات الله علیه و آله\)](#)

شبهه ۹: آیا این که گفته می شود فقط دین اسلام کامل است و سایر ادیان کامل نبودند، با عدل الهی که دیگران را از رسیدن به کمال معرفت محروم داشته منافات ندارد؟ (۱۴ آبان ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: اولاً دین شامل دو بخش اصول و فروع است. اصول آن دعوت به یکتاپرستی (توحید) و باور آخرت (معاد) است که مستلزم اصول دیگری چون «عدل الهی» و قائل نبودن به انحصار «جبر یا اختیار» و نیز پذیرش و ایمان به پیامبر خدا (نبوت) می باشد که آخری قبول «امامت» را ایجاب می نماید. و فروع دین شامل احکام است که می تواند به تناسب مکان و زمان متفاوت باشد. اصول همه ی ادیان یکی بوده است و کمال در اطاعت امر پروردگار است که از طریق نبی ابلاغ می گردد و نه چگونگی احکام.

الف - پس اصل دین، اصول آن است که ادیان الهی در آن هیچ تفاوتی ندارند، لذا همه را «دین ابراهیمی» می خوانند و خداوند متعال می فرماید، همه ی ادیان نزد الله جل جلاله همان اسلام است.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران، ۱۹)

ترجمه: در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد آن هم به سابقه ی حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد پس [بداند] که خدا زودشمار است.

ب - کمال یک دین، به تناسب حوزه ی مأموریت نبی و رسول آن مورد توجه و مطالعه قرار می گیرد. حوزه ی مأموریت (مخاطبین) همه ی انبیای قبل محدود به مکان و زمان خاص بوده است، چنانچه می فرماید حضرات موسی و عیسی^(ع) را برای قوم بنی اسرائیل فرستادم و زمان هر کدام نیز تا نبی بعدی محدود بود. لذا بی تردید این ادیان برای جهانی شدن (مکانی) و همگانی شدن (مخاطبین) و همیشگی شدن (زمانی)، کامل نبودند، نه این که برای امت های آن نبی و رسول نیز کامل نبودند. اما دینی که آخرین ادیان است و پس از آن باب نبوت بسته می شود و نبی به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی می شود و حوزه ی مأموریت وی همه ی انسان ها تا آخرالزمان است، باید جهان شمول بوده و تمامیت داشته باشد. پس بدین لحاظ کاملتر است.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (الأعراف، ۱۵۸)

ترجمه: بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه ی شما هستم همان [خدایی] که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می کند و می میراند پس به خدا و فرستاده ی او که پیامبر درس نخوانده ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده ی خود فرقان [کتاب جداسازنده ی حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشدار دهنده ای باشد.

ج - وقتی قرار است باب انزال وحی بسته شود و دین جهانی، همگانی و همیشگی استقرار یابد، اکمال و اتمام دین مستلزم تعیین و تکلیف مردم، پس از رحلت آخرین نبی و رسول الهی تا آخر الزمان است. و این مقوله ای نبود که امت های دیگر به آن نیازی داشته باشند یا مبتلا به آن باشند. از این رو آیه ی مبارکه ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (المائدة، ۳) - امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم» به مناسبت معرفی ولایت، امامت و خلافت پس از آخرین نبی تا آخرالزمان نازل گردید. لذا پیامبر اکرم، حضرت خاتم النبیین^(ص) در خطبه ی غدیر فرمودند که خداوند متعال به واسطه ولایت و امامت حضرات امیرالمؤمنین علی^(علیه السلام)، و امام حسن و امام حسین و اولاد آنها حضرت مهدی^(عج) دین شما را کامل و تمام نمود.

بخشی از خطبه ی غدیر خم در این مورد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْآيَةَ فِي عَلِيٍّ وَوَلَّيْتَكَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ وَتَصَيَّكَ إِبَاهُ لِهَذَا الْيَوْمِ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ). اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَيُّ قَدْ بَلَغْتُ.»

ترجمه: معبودا! تو خود در هنگام برپا داشتن او و بیان ولایتش نازل فرمودی که: «امروز آیین شما را به کمال، و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم، و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» «و آن که به جز اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نبوده، در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود.» خداوندا، تو را گواه می گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَيَمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، (لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).»

ترجمه: هان ای مردم! خداوند عزوجل دین را با امامت علی تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او - تا برپایی رستاخیز و عرضه ی بر خدا - پیروی نکنند، در دو جهان کرده هایشان بیهوده بوده در آتش دوزخ ابدی خواهند بود، به گونه ای که نه از عذابشان کاسته و نه برایشان فرصتی خواهد بود.

[متن کامل خطبه \(کلیک\)](#)

شبهه ۱۰ (علوم سیاسی): آقای زیبا کلام می‌گوید: دین فقط برای این آمده که به ما بگوید خدا هست، آخرت هم هست. نیامده که دنیا را برای ما بسازد و ما دنیا را با عقل خودمان می‌توانیم بسازیم و دلیل آن که بسیاری در دنیا از دین و مذهب کناره گرفتند، ولی خوشبخت هم هستند. آیا قبول دارید یا پاسخی دارید؟ (۱۹ آبان ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: این بحث را در شبکه ی ۲ (چهارشنبه شب) شنیدیم. به رغم آن که ایشان از یک سو در زمره ی اهل دانش و بینش قرار گرفته و از سوی دیگر اهل تدین و تقیدات دینی (نماز و ...) می‌باشند، تعجب کردیم که چرا حتی با خودشان نیز مغلطه می‌کنند؟ هدف فقط بحث یا مجادله است، یا روشن شدن یک مبحث عقلی؟ پس چرا به جدل بی منطق روی می‌آورند؟!

بحث ایشان در دو محور مطرح گردید که خیلی کوتاه مطرح و نقد می‌کنیم:

الف - دین فقط برای این آمده است که به ما بگوید خدا هست، آخرت هم هست، بهشت و جهنم نیز هست، نه برای این که دنیای ما را بسازد. دنیا را خودمان با عقل خودمان می‌سازیم. (زیبا کلام)

حال اگر به ایشان بگوییم: بسیار خوب. شما می‌گویید که دین فقط برای این آمده است که به ما بگوید خدا هست، آخرت هم هست. ما هم می‌گوییم: خوب باشد، به ما چه؟ اصلاً می‌خواهد باشد، می‌خواهد نباشد. چرا که فرقی در چگونگی ساختار زندگی ما که خودمان با عقل خودمان می‌سازیم نمی‌کند. حال آیا این اطلاع‌رسانی از این که خدا هست و آخرت هم هست، به لحاظ همان عقلی که بر آن تکیه می‌کنند، کاری پوچ و عبث تلقی نمی‌شود؟!

بعید است که ایشان با این انبوه مطالعاتی که دارند خبر نداشته باشند که این حرف یا نظریه، نه جدید است و نه متعلق به ایشان. بلکه یهودیان، یا بهتر بگوییم کفار زورمدار نفوذی در یهودیت، چون دیدند نمی‌توانند با اعتقاداتی که مردم به خدا (توحید) و حضرت موسی و تورات (نبوت) و معاد آورده‌اند، مقابله کنند، گفتند: «بسیار خوب، خدا هست، تورات هم هست و آخرت هم هست. اما خدا یک بار جهان را خلق کرد و پس از آن کنار کشیده و دستش نیز بسته است! خدا هم پاسخ آنان را داده و به خاطر این گفتار لعنتشان نموده است:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته است، دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند، بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم، هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

بر همین اساس مدعی شدند که خدا یک بار جهان را خلق کرده و یک بار هم جهان را جمع می‌کند. این ما هستیم که با عقلمان چه باید کردها و نکردها را نیز تشخیص داده و دیکته می‌کنیم و به فرض آن که موجب معصیت نیز شده باشیم، چند روزی بیشتر عذاب نخواهیم شد.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (ال عمران، ۲۴)

ترجمه: این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید و ساخته‌هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است. (فریب افتراات خود به دینشان را خوردند).

همین پندار و بیان کهن یهود را روشنفکران امروزی غرب (البته بدون این که کلمه خدا یا دین را به زبان آورند) مطرح می‌کنند. بودریار در کتاب «اغواگر» می‌نویسد: «ما با قواعد بازی (حقایق عالم هستی) کاری

نداریم، چون نمی‌توانیم در آن دخالتی داشته باشیم و برایمان جذاب نیز نیست، اما قوانین بازی جذاب است، چون خودمان وضع و با نقض می‌کنیم».

پس این نگاه به دین و این اختصاص در تعریف که «دین فقط برای این آمده که به ما بگوید، خدا هست و معاد هم هست»، یک نگاه قدیمی یهودی مآبانه است.

ب - حال ببینیم اصلاً این نگاه درست است یا خیر؟ دینی که فقط بخواهد بگوید خدا و قیامت هست، به درد دنیا و آخرت‌مان می‌خورد یا خیر؟ رها کردن انسان در حیات دنیا با حکمت الهی و هدایت الهی مطابقت دارد یا خیر؟ دنیا از آخرت جدا هست یا خیر؟

آیا عقل آنان که هم ادعای خداپاوری و حتی اسلام دارند و هم گمان دارند دنیا را خودشان با عقلشان می‌سازند و اتفاقاً با کنار گذاشتن دین از دنیا خوب هم می‌سازند! به سؤالات فوق چه پاسخی می‌دهد؟ خدا چه می‌فرماید؟ آیا می‌فرماید در دنیا رها شده هستید و بروید خودتان قانون گذاری کنید؟ یا می‌فرماید قوانین را من وضع می‌کنم؟ اصلاً اطاعت و تبعیت از رسول یعنی چه؟ اسوه قرار دادن او یعنی چه؟ ارجاع احکام و قضاوت به او یعنی چه؟

اگر هدف از دین فقط همین بود که یهودیان گذشته، پست مدرن‌های جدید و نیز امثال آقای زیباکلام می‌گویند، لازم بود قرآن فقط یک کتاب فلسفی در خصوص اثبات وجود خدا و معاد باشد، پس این همه احکام در عرصه‌های متفاوت عبادی، اخلاقی، رفتاری، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، جنگی ... و کلیه ی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان برای چه آمده است؟! برای بازی، یا برای اجرا و ساختار دنیا براساس آن قوانین؟!

اگر فرمود: دنیا مزرعه ی آخرت است، آخرت نتیجه ی اعمال است، اصلاح دنیا و آخرت را از خدا بخواهید و بگویید «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه وقتنا عذاب النار» برای چیست؟ و آیا این معانی جدایی دین از دنیا و شئون زندگی دنیوی را می‌رساند؟! چرا فرمود: این گونه ازدواج کنید، این گونه جدا شوید، این گونه تجارت کنید، این گونه ارث بگذارید، این گونه قیام کنید، این گونه محاکمه کنید، این گونه قصاص یا عفو کنید، این گونه بجنگید یا صلح کنید و ... ؟ آیا نباید می‌فرمودید بروید با عقل ناقص خودتان هر کاری که دوست دارید بکنید و فقط بدانید که خدایی هست، آخرتی هم هست؟!

آیا حکم عقل سلیم این نیست که اگر خدایی هست (که هست) و اگر آخرتی هست (که هست)، پس باید خدای علیم و خالق، خودش ربوبیت کرده و هدایت نماید؟ و هدایت نیز مستلزم بیان چه باید کردها و چه نباید کردهاست؟ و بدون هدایت نه تنها ربوبیت معنایی ندارد، بلکه حساب و کتاب و بهشت و جهنم نیز معنایی ندارد.

ج - اما راجع به خوشبختی کسانی که ایشان مدعی هستند مذهب را کنار گذاشتند و دنیایشان را با عقل خودشان ساختند و خوشبخت شدند، مثل امریکا و اروپا؟! و اضافه می‌کند که چون شما جواب ندارید، می‌گویند که خیر خیلی هم بدبخت هستند و ... اما خودشان نمی‌فهمند! باید توجه داشته باشیم که اولاً خود آنها مثل نگاه جهان سوم‌ها به آنها، خودشان را خوشبخت نمی‌بینند. اذعان دارند که نه تنها خوشبخت نیستیم، بلکه دائم در خوف و نگرانی نسبت به حال و آینده هستیم و در هیچ عرصه و شئونی از زندگی از امنیت لازم یا امید به آینده برخوردار نیستیم.

ثانیاً نتیجه ی ساختن دنیا با عقل خود همین می‌شود که انگلیس، امریکا، فرانسه و ... فکر کنند که چگونه دنیا را به خاک و خون بکشند و بچاپند و خودشان خوشبخت شوند. این طبیعی‌ترین نتیجه ی رسیدن به خوشبختی با محوریت «خود» است. با خود می‌گوید: چرا تو نفت داشته باشی و من نداشته باشم؟ پس تو را می‌کشم و نفت و ذخائرت را نیز تاراج می‌کنم و برای خودم قصر و دانشگاه و بیمارستان می‌سازم و اگر صداقت درآید، بمبارانت می‌کنم. البته این عقل نیست، بلکه به قول امام صادق (علیه السلام) ادای عقل بلکه شیطنت است، اما حالا آنها و آقای زیباکلام دوست دارند نامش را تطهیر کرده و عقل بگذارند عیبی ندارد، اما نتیجه ی طبیعی این است. نظام سلطه نیز با همین استدلال به اصطلاح عقلی، سلطه را توجیه می‌کند. آیا این خوشبختی است و خوشبختی این است؟ یعنی رفاه و فلاح و خوشبختی و سعادت در دنیا مستلزم گردن کلفتی، قلدری و ظلم است؟!

اما در نگاه انسان شناختی و روان شناختی نیز باید گفت که انسان هم جسم دارد و هم روح، هم نفس دارد و هم عقل، هم اخلاق دارد و هم رفتار و ... و خوشبختی وقتی حاصل می‌شود که زمینه رشد مجموعه فراهم گردد و امکان به فعلیت رسیدن همه ی استعدادها مساعد باشد. نه این که نیمی از وجود در راه نیمی دیگر قربانی و فدا شود. لذا هم آن گروهی که برای خوشبختی ظاهر (لذت بدن) روح را کشتند خوشبخت نیستند و هم این گروهی که به اسم آخرت‌گرایی به ساختار دنیا و نیز به تعقل و تأمل در احکام و آموزه‌های دینی توجه نکردند خوشبخت نیستند. خوشبخت کسی است که ساختار جسم و روح، عقل و روان، زندگی فردی و اجتماعیش، همه منطبق با معرفت عقلانی و وحی باشد.

شبهه ۱۱ (دانشجو): خدا فرمود خلق نکردم مگر برای عبادت! در ضمن می‌دانست که چه کسانی عبادت نخواهند کرد، پس چرا آفرید؟ (۱۵ آذر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: اگر غیر از این بود، جای تردید و شبهه بود. چرا که معنایش این می‌شد که خدا نمی‌دانست چه می‌شود، آفرید تا بداند چه می‌شود؟ یا نمی‌دانست که چه کسی چه خواهد کرد و چه خواهد شد، پس آفرید تا بداند که چه خواهد کرد و چه خواهد شد؟ و اینها همه [العیاذ بالله] حمل نادانی بر خداوند علیم و منان است. اگر چنین نباشد (خدا عالم نباشد)، خدا هم می‌شود مثل مخلوقاتش و علمش مسبوق به جهل می‌گردد.

الف - «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات، ۵۶)

ترجمه: و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند.

بدیهی است وقتی انسان از نگاه بنده و مخلوق نیازمند و فقیر به ظاهر این آیه می‌نگرد، این سؤال برایش پیش می‌آید که چرا؟ مگر خدا نیازمند به عبادت جن و انس است و با این عبادت چیزی به او اضافه می‌شود؟

این نگاه به خالق، عین نگاه مخلوق به مخلوق است. چرا که ما انسان‌ها معمولاً هر کاری می‌کنیم، به خاطر حصول نتیجه‌ای است که به آن نیازمندیم. در واقع ناقص، محتاج و فقیریم و بالتبع کاری می‌کنیم که نقصی در ما مرتفع شده و گامی به سوی کمال برداریم. که آن هم بالتبع عشق فطری به کمال (خداوند) صورت می‌پذیرد.

اما ما فقیریم، خدا که غنی و بی‌نیاز است و هر کس را به هر شکلی که بخواهد خلق می‌کند و از بین می‌برد و این برای او کار سختی نیست، لذا معلوم می‌شود که به مخلوقش و عبادت او هیچ نیازی ندارد؟ چنانچه فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (فاطر، ۱۵ تا ۱۷)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است * و اگر بخواهد شما را می‌برد و خلقی نو [بر سر کار] می‌آورد * و این [امر] برای خدا دشوار نیست.

این سؤالات و شبهات ذهنی همه به خاطر آن است که معمولاً اذهان معنای درست و صحیحی از «عبادت» و مفهوم ژرف آن درک ننموده‌اند و گمان می‌کنند که عبادت یعنی انجام دستوراتی چون: نماز، روزه، حج، جهاد و ... در حالی که اینها همه از مصادیق و مظاهر عبادت است و روح عبادت عبارت است از «تعلق و وابستگی» که در فارسی به آن «بندگی» می‌گوییم.

انسان چون ذاتاً نیازمند، ناقص و فقیر است (همه ی مخلوقات چنینند و هستی و کمال محض فقط ذات باریتعالی است)، با عقل و فطرت خود می‌یابد که «متعلق و وابسته به غیر است». این «غیر»ی که انسان خود را متعلق، وابسته و بنده‌ی او می‌داند، می‌شود «إله، معبود و معشوق» انسان. و آدمی معشوق را که کمال است، هدف گرفته، عاشقش می‌شود و به سوی او می‌رود. خواه معشوق حقیقی «الله» را شناخته باشد و خواه إله کاذبی را معشوق حقیقی فرض کرده و همه ی محبتش را به او اختصاص داده باشد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از انسان‌ها، همانندهایی برای خدا برمی‌گزینند، آنها را دوست دارند مانند دوست داشتن خدا، و کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت (اوج) محبتشان الله است.

لذا خداوند متعال نبی درونی (عقل) و نبی بیرونی (انبیاء) را با وحی گسیل داشته تا به انسان متذکر گردند که هیچ مخلوقی إله نیست و اساساً الهی نیست به غیر از الله جل جلاله. «لا إله الا الله» و نباید خودت را به هیچ چیزی متعلق، وابسته و عاشق نمایی به جز من، تا به رشد رسی.

پس «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، یعنی خلق نکردم تا دیگری را هدف قرار داده، آن یا او را کمال فرض نموده، متعلق و وابسته به او شود، او را محبوب و معشوق حقیقی بداند و به سوی او برود و هلاک گردد؛ بلکه خلق آفریدم تا من را بندگی کند و به سوی من آید. و نیل به کمالش مستلزم حرکت به سوی این هدف است.

خلقت، تجلی ذات مقدس بارینتعالی است نه نیاز او به نتیجه خلقت. حیات، علم، قدرت، زیبایی، اراده، حکمت ... و مشیتش تجلی می‌کند و مخلوقات پدید می‌آیند.

ب - در مورد علم خدا و سؤالات و شبهاتی پیرامون «اگر خدا می‌دانست، پس چرا ...» باید به چند نکته ی مهم دقت شود: **اول** آن که علم خدا (العیاذ بالله) مسبوق به جهل نیست، که چیزی را نداند، سپس کاری کند تا بداند. **دوم** آن که علم و دانستن مانعی برای تحقق آن نیست. اگر به معانی «علم، عالم و معلوم» دقت شود، بیشتر این سؤالات مرتفع می‌گردد. علم، آگاهی است، عالم دارنده ی علم و آگاهی است و معلوم، تحقق علم و آگاهی در عالم واقع است.

انسان نیز ابتدا نمی‌داند، بعد آگاه و عالم می‌شود و سپس حرکت می‌کند تا علم خود را در عالم واقع (بیرون) محقق و متجلی نماید. و البته جهل به خدا راه ندارد و او منزّه (سبحان) از نقص و نیستی می‌باشد، لذا علمش مسبوق به جهل نیست و تجلی یافته و در عالم واقع محقق می‌گردد.

علم خدا محدود به وجود ملائک، یا آسمان‌ها و زمین نیست که بگوییم تجلی و تحققش همین کائنات هستند. همچنین فقط محدود و مختص به نتیجه ی کار نیست که بگوییم می‌داند چه کسی به بهشت می‌رود یا به جهنم. بلکه علم دارد که انسان را چگونه آفریده است؟ علم دارد که به او عقل، اراده و اختیار هم داده است. علم دارد که انبیا و هادیان درونی و بیرونی نیز برایش فرستاده است، علم دارد که امکانات استفاده بهینه از نعمات را هم داده است ... و نیز علم دارد که او از عقل، فطرت، نبی، کتاب، هادی، اختیار، اراده، امکانات و نعمات خود چگونه استفاده خواهد کرد. و این علم باید در عالم بیرون نیز محقق [معلوم] گردد.

شبهه ۱۲: وقتی انسان می‌تواند خودش آدم خوبی باشد، دیگر نیازی به خدا یا دین ندارد! پاسخ چیست؟ (۲۰ آذر ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: چنین ادعایی خود دلیل بر نشناختن خدا، دین، آدم و همچنین خوبی و بدی است. باید دقت نمود که اساساً تعریف «آدم» و «کار خوب» چیست؟ اصلاً خدایی وجود دارد یا ندارد؟ و اگر وجود دارد (که به گواهی عقل شکی در آن نیست)، آیا نیاز انسان به خدا و سپس دین خدا فقط برای خوب شدن است؟ حالا تعریف خوبی چیست؟ مصادیق آن کدام است؟ محک تشخیص و ملاک داوری چیست یا کیست؟ آیا هر کس هر کاری کرد که به نظرش خوب آمد، آن کار خوب است؟ آیا ملاک خوبی فقط لذت (اندیشه‌های نوین غرب) است؟ یا اگر اکثریت رأی دادند که فعل یا حالتی خوب است، آن وقت خوب می‌شود و اگر رأی ندادند، بد می‌شود! پس آیا خوبی و بدی اصلتی ندارند؟!

الف - القای این که نیاز به خدا فقط به خاطر خوب شدن است، القای غلط و کاذبی است. خداوند متعال خالق، رازق، مالک و ربّ عالم هستی است. وجود مخلوقات همه تجلی وجود اوست و بقای عالم با تمامی عناصرش منوط به حکمت، علم، مشیّت و اراده اوست. انسان نه در پدید آوردن کائنات نقشی دارد و نه اداره‌ی حکیمانه‌ی آن و نه در تربیت امور و ربوبیّت آن، اما به همه‌ی آنها محتاج است. پس هر آن محتاج خداوند کریم و مّنان است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

اگر انسان به واسطه‌ی بدیهیات اولیه‌ی عقلی چیزی می‌داند، از خودش نیست، اگر علمی به دست می‌آورد، آن علم را به وجود نیاورده، بلکه فقط کشف می‌کند، اگر حبّ و بغض یا خوش آمدن و بد آمدنی در قلب و فطرت خود می‌شناسد، دستاورد خودش نیست و اگر به هنگام مواجهه با امور، الهامی به او می‌شود که این خوب است یا این بد است نیز از خودش نیست. با یازده قسم تصریح نمود:

«وَتَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.

گرایش انسان به خدا و خداپرستی، گرایش فطری و از عشق به کمال حقیقی است، به همین علت کسی را گریز از آن نیست و بی‌خدا و بی‌پرستش در عالم وجود ندارد، فقط اگر کسی خدای حقیقی را نیافت، حتماً خدایان دروغین را کمال فرض نموده و به آن مفروض کاذب خود عشق خداگونه می‌ورزد.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را دوست می‌دارند مانند دوست داشتن خدا، (اما) کسانی که ایمان دارند، شدت محبتشان به خداست.

ب - دین نیز منحصر به سفارش انجام کارهای خوب و پرهیز از انجام کارهای بد نیست که کسی گمان کند که خودش می‌داند، می‌فهمد و انجام می‌دهد(!) پس دیگر نیازی به دین ندارد.

دین مجموعه‌ای از تعریف عالم هستی از مبدأ تا معاد است به اضافه‌ی چه باید کردها و چه نباید کردهای مبتنی بر آن جهان‌بینی. از این رو کسی را گریزی از دین نیست، منتهی اگر دین حق را نیافت، حتماً دین باطل و کاذب را جایگزین می‌نماید. (۱) لذا فرمود به کفار بگویند که نه شما آنچه من بندگی می‌کنم را بندگی خواهید کرد و نه من معبود شما را بندگی خواهم کرد، پس «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» - دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.

ج - «آدم». آدم کیست و چه مشخصاتی دارد؟ حیوان ناطق، حیوان کامل، حیوان راست قامت، تکامل یافته‌ی میمون و یا سایر تعریفاتی که اندیشه‌های غرب از آدم کرده‌اند؟ یا موجودی که از جمادی به وجود

آمده و می تواند به اسفل السافلین سقوط کرده و بدتر از حیوان (کالانعام بلهم اضل) گردد و یا از ملائک به حدی سبقت گیرد که مسجود آنان شود. رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند. و آدمی چطور می تواند بدون این که هستی و کمال محض را بشناسد، هدف بگیرد و بدان سو رود، رشد نموده و به کمال رسد؟

د - «کار خوب». آدمی کدام کار خوبی را انجام می دهد که حیوان انجام نمی دهد و فرقی با حیوان چیست؟ حیوانات دروغ نمی گویند، غیبت نمی کنند، شرب خمر و قمار ندارند، برای کسب رزق حلال خانواده و بچه ها تلاش می کند، از مرزهایش تا پای جان دفاع می کند، مهندسی می کند، تولید می کند، نقش به سزایی هم در چرخه ی حیات دارد، جنایت و نسل کشی هم ندارد. اگر هجومی کند و حیوان دیگری را بدرد، طبق قانون خلقت و ضرورت حیات است و میزان دزدگی او نیز مطابق ضرورت های حیات و محیط زیست است و توازن بقا ایجاد می نماید. اما انسان چه و اگر فقط به بُعد حیوانی (جسم) توجه کند چه می کند و چه می شود؟!

تعریف انسان (به نقل از آیت الله جوادی آملی)، «حَى مَالُوهُ» است. یعنی موجود زنده ای که تا آخر زنده خواهد ماند و در ضمن پرستنده است. با اراده و اختیار خود الهی اتخاذ می کند و به آن اله خود عشق می ورزد، به تناسب اله و معبودش تعریف می شود و چون وجودش آینه ی تجلی او می گردد، شکل و صبغی او را به خود می گیرد. لذا متذکر گردید که اله دیگری جز الله جل جلاله وجود ندارد و فرمود از آن کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه دچار خود فراموشی و خود دگر بینی (الیناسیون) شدند.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.

«... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (الکھف، ۱۰)

ترجمه: پروردگار ما از جانب خود به ما رحمتی بخش و در کار ما را برای ما رشد قرار بده.

مرتبط:

س - شبهه می کنند که دین سبب می گردد انسان نتواند درست فکر کند. ارزشها و ضدارزشها را باید با عقل سنجد نه با دین؟ دین گرایی مانع پیشرفت است.

شبهه ۱۳: آیا کسی که از اسلام فقط نامی شنیده باید حتماً تحقیق کند؟ تکلیف اهل کتاب در آخرت چه می‌شود؟ (۵ دی ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: انسان عاقل در مورد هر چیزی که حتی حدس بزند شاید برای او فایده و یا ضرری داشته باشد تحقیق می‌کند. رشد انسان نیز منوط به همین تدبیر، تفکر، تأمل و تعقل اوست. پس تحقیق در مورد مبدأ و معاد، اول و آخر هستی، و نیز که هستیم، چه هستیم، در کجا هستیم، به کجا می‌روم و... می‌باشد. معرفت حقایق عالم هستی، بدیهی‌ترین و ضروری‌ترین موضوع برای عقل و تعقل است.

پس ضرورت تحقیق در این زمینه اختصاصی به اسلام ندارد، بلکه بر هر عقل و قلب سلیمی واجب است که خود را بشناسد و بداند که از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ تا بتواند با شناخت و بصیرت، زندگی کرده و سالم و کامل برود. منتهی حقانیت، هنر، لطافت و بزرگی اسلام به این است که می‌فرماید «اصول دین تحقیقی» است، یعنی باید تحقیق کنی و بپذیری؛ نه این که با تقلید از این و آن بگویی که خدا، رسول، امام و قیامتی وجود دارد. پیامبر اکرم^(ص) حتی از پیرزن عوامی که در سؤال از پرستش پاسخ داد: «خدا یکتا را می‌پرستم»، سؤال نمود: «از کجا فهمیدی؟»، که مثال چرخ ریسندگی را آورد (حرکت و محرک).

کفار نیز راجع به هر موضوع کوچک و بزرگی، از کهکشان‌ها گرفته تا حتی نقش سگ و چگونگی نگهداری او تحقیقات کلانی دارند، پس غافل از ضرورت تحقیق در مورد انسان و حیات او نمی‌باشند. کفار نیز بر اساس بدیهیات اولیه، حق و باطل - عقل و جهل - علم و خرافه - نظم و ناظم - علت و معلول - محبت و بغض - عشق به کمال و ... را نیز به خوبی می‌شناسند.

اندیشمندان ماتریالیسم نیز به رغم انکارهای جدی، متعصابه و شدیدی [که به رغم ظاهر فلسفی، اغلب هدف سیاسی در توجیه اهداف و عملکرد استکبار را دارند]، به خدا، الوهیت و ربوبیت او اقرار دارند، اما با صراحت اذعان می‌کنند که او را کنار می‌گذاریم! بودریار، اندیشمند پست مدرن معاصر می‌گوید: «جهان قواعدی دارد و قوانینی، قواعدش متقن و تغییر ناپذیر است، از دسترس ما دور است، ما نمی‌توانیم دخالت کنیم، پس کنارش می‌گذاریم، اما قوانین این بازی را خودمان وضع و نقض می‌کنیم» (کتاب اغواگر).

اهل کتاب نیز از عقل محروم نشده‌اند. خواه از اسلام اسمی شنیده باشند و یا حتی آن را نیز نشنیده باشند، دست کم به مبدأ و معاد (خدا و قیامت) و همچنین وحی و نبوت که شناخت و اعتقاد دارند. وقتی در کتابشان تورات می‌خوانند: «خدا تصمیم می‌گیرد از آسمان به زمین بیاید و قدمی بزند و مدتی را در محلی از زمین ساکن شود. (سفر پیدایش، فصل ۱۸، آیه ۱ تا ۸)» (رجوع شود: ۱)؛ یا در کتابشان انجیل (ها) می‌خوانند: پدر، پسر و روح القدس، هر سه یک چیز و هر سه خدا هستند! «وقتی عیسی مسیح^(ع) در رود اردن غسل می‌کرد، روح القدس (خدا) مثل کبوتری نزول نمود و مقابل او قرار گرفت و صدای خدای پدر از آسمان شنیده شد که فرمود: این است پسر من که از او خوشنودم. (انجیل متی)» یا می‌خوانند: «فیض عیسی مسیح خداوند، محبت خدا و رفاقت روح القدس، با همه شما باد آمین. (دوم قرنتیان ۱۳: ۱۴)» - «پس بروید و همه ی ملت‌ها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمیم دهید. (متی ۲۸: ۱۹)» - یا می‌خوانند که حضرت مسیح^(ع) در ابتدا کلمه بود و کلمه نیز خود خدا بود و بعد می‌خوانند: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. بر از فیض و راستی. و جلال او را دیدیم؛ جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر. (انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۱۴)» و...؛

باید از عقل، شعور و فطرت خدادادش بهره بجوید و بفهمد که این خرافه‌ها همه «اسرائیلیات» است که به نام مسیحیت و انجیل به او تحمیل و القا شده است.

خداوند متعال و حکیم، پیامبرانش را نبی بیرونی و «عقل» را نبی درونی انسان قرار داد که امکان هدایت و رشد برای همه ی انسان‌ها فراهم باشد و حجت نیز تمام شده باشد که در پایان سفر نگوید: ما در محیط اسلامی نبودیم و نشنیدیم.

پس از چگونگی اعتقاد به اصول، در اعمال و رفتار نیز حجت بر همگان تمام شده است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید خوبی و بدی را به هر کسی الهام کردیم:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۶ و ۷)

ترجمه: سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد.

چه کسی است که نداند، قتل، سرقت، زنا، شرب خمر، قمار، دروغ‌گویی، خیانت، استکبار، ظلم و جنایت بد است، با چه کسی این رفتارها صورت بگیرد خوشش می‌آید؟ چه کسی (به جز ظالمان) بچه‌کشی و نسل‌کشی را برای منافع و مطامع شخصی یا حزبی تأیید می‌کند؟ اگر مردم جهان و به ویژه امریکایی‌ها برای کشته شدن ۲۲ کودک به دست یک جوان دیوانه متأثر شدند، نمی‌توانند مدعی شوند که چون از اسلام فقط نام شنیده بودیم و یا حتی آن را نیز نشنیده بودیم، نفهمیدیم که بچه‌کشی در فلسطین، غزه، افغانستان، عراق و ... چه ظلم بزرگی به جهان بشریت است؟

در هر حال باید بدانیم که این توجیهاات و مفرهای فرضی، همه مال دنیا و در قبال اذهان عمومی (و اغلب برای ایجاد تشکیک و فریب) است و خدایی که خالق همه ی مخلوقات و رب العالمین است و به درون و برون همه ی مخلوقاتش احاطه دارد و از سرّ و علن هر کسی باخبر است، راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

امام حسین (علیه‌السلام): «به درستی که خداوند درباره‌ی بهشتش فریب نمی‌خورد. یعنی کسی نمی‌تواند به فریب و نیرنگ وارد بهشت گردد؛ و ثواب‌هایی که نزد اوست به کسی نمی‌رسد مگر به سبب بندگی و اطاعت او.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۸)

شبهه ۱۴ (ارشد هوش مصنوعی): اهل تسنن معتقدند که امام حسن عسکری^(ع) عقیم بوده و فرزندی نداشته است. آیا دلیلی برای رد این ادعا دارید، پاسخ شما چیست؟ (۱۷ دی ۱۳۹۱)

«**ایکس - شبهه**»: قبل از پاسخ، به دو نکته بسیار مهمی که قبلاً نیز مکرر بیان شده است توجه نمایید:

الف - اگر قرار باشد هر کس هر چه دوست دارد بگوید و بعد دیگران به دنبال دلیل برای نفی آن بگردند، هیچ چیزی در این عالم به غیر از ادعا و شایعه به اثبات نمی‌رسد. به همین دلیل، چه به حکم اسلام و چه به حکم عقل و چه به حکم قوانین قضایی در تمامی دادگاه‌های عالم، این مدعی است که باید برای ادعای خود سند و دلیل اقامه کند، وگرنه خودش محکوم است.

فرض کنید کسی به شما (با عرض معذرت) تهمت بزند که شما دزد یا دروغگو هستید! حال شما باید ثابت کنید که نیستید؟ و یا اصلاً چگونه می‌توانید ثابت کنید؟ آیا می‌توانید تمامی جملات بیان شده در طول زندگی خود را بیاورید و اثبات کنید که هیچ کدام دروغ نبوده است؟ یا آن که مدعی باید اثبات کند که اتهامش مستند و وارد است؟

ب - وقتی گفته می‌شود «اهل تسنن» معتقدند یا می‌گویند؛ درست مثل این است که گفته شود «اهل تشیع» معتقدند یا می‌گویند. لذا مهم است که بدانیم منظور چه کسانی هستند؟ اذهان عمومی که ممکن است اطلاعات درستی نداشته باشند و یا حتی به خرافات گرویده باشند و خیلی چیزها بگویند، و یا علما، فقها و منابع معتبر؟

متأسفانه اهل تسنن (مردم) بیش از اهل تشیع، از معارف و منابع خود دور هستند و به همین دلیل بیش از اهل تشیع با شنیده‌ها و جوّ هماهنگ شده و جهت می‌گیرند. و دشمنان اسلام و به ویژه وهابیت نیز نهایت سوءاستفاده را از این ناآگاهی می‌کنند.

مسئله ی فرزند نداشتن حضرت امام حسن عسکری^(ع) نیز یک جوّ است، وگرنه ده‌ها نقل و سند معتبر از علما و اکابر اهل سنت در خصوص تولد امام زمان^(عج)، با اسم، رسم و مشخصات وجود دارد که ذیلاً فقط به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

* **علامه محمد عبدالرئوف المناوی:** روایات مربوط به مهدی^(ع) فراوان و مشهور است به حدی که گروه زیادی به نگاشتن کتاب مستقل درباره ی ایشان مبادرت کرده‌اند. (فیض القدير شرح جامع الصغير، ج ۶، ص ۲۷۹).

* **ابن خلدون:** [شیعه] اثنی عشریه که گاهی نزد متأخران آنها به طور ویژه امامیه نامیده می‌شوند به امامت موسای کاظم فرزند جعفرالصادق معتقد شده‌اند؛ زیرا برادر بزرگترش اسماعیل در زمان حیات پدرشان جعفر درگذشت و (پدر) بر امامت موسی تصریح کرد. پس از وی فرزندش علی الرضا که مأمون او را ولیعهد خویش کرد به امامت رسید، ولی پیش از مأمون درگذشت و به خلافت نرسید. سپس فرزندش محمدالتقی و پس از او علی الهادی و پس از او ابومحمدحسن العسکری و سپس فرزندش محمدالمهدی المنتظر که پیشتر درباره‌اش سخن رفت به امامت رسیدند. (المقدمه، ص ۱۵۹)

* **امام شمس‌الدین الذهبی** (که همیشه بیان تندی نیز علیه شیعه داشته است): شریف ابوالقاسم محمدبن الحسن العسکری... آخرین کس از امامان دوازده‌گانه بنی‌هاشم است که امامیه مدعی عصمت آنهایند... این محمد کسی است که آنان گمان می‌برند خلف حجت، صاحب الزمان، غایب شده در سرداب سامرا و زنده است تا گاه ظهورش، پس زمین را پر از قسط و عدل خواهد کرد آن‌گونه که از ظلم و جور آکنده شده باشد. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، صص ۱۱۹-۱۲۲، مؤسسه الرساله، بیروت، چاپ نهم، ۱۴۱۳ ق)

* **عزالدين معروف به ابن اثیر:** «به سال ۲۶۰ هجری حسن بن علی^(ع) ابومحمد علوی العسکری یکی از امامان دوازده‌گانه شیعه امامیه، پدر «محمد»ی که شیعه او را منتظر می‌دانند از دنیا رفت.»

(عزالدين بن الاثير الكامل فی التاريخ ج ۷ ص ۲۷۴، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۲ ق)

* **مجدالدین بن الاثیر:** وی در مجلدات مختلف کتابش «النهاية في غريب الحديث و الاثر» احاديث بسياری درباره ی امام مهدي^(ع) نقل کرده و درباره ی ویژگی‌ها و غیبت ایشان مطالبی را آورده است.

(النهاية في غريب الحديث، ابن الاثير، ج ۱ ص ۲۰، ۲۹۰؛ ج ۲ ص ۱۷۲، ۳۲۵، ۳۸۶؛ ج ۴ ص ۳۳ و ج ۵ ص ۲۵۴؛)

* **علی بن الحسين المسعودی:** امام یازدهم؛ به سال ۲۶۰، ابو محمد حسن بن علی^(ع)، به روزگار معتمد وفات یافت در حالی که ۲۹ سال سن داشت و او پدر مهدي^(ع) منتظر و امام دوازدهم نزد فرقه امامیه که بیشتر شیعیان را تشکیل می‌دهند، هست. (مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۴ ص ۱۱۲، دار الاندلس، بیروت،)

* **خیرالدین زرکلی:** محمدبن الحسن العسکری بن علی الهادی، ابوالقاسم، آخرین امام از امامان دوازدهگانه نزد امامیه است که نزد ایشان «مهدي» شهرت یافته... او در حالی که حدود پنج سال سن داشت پدرش را از دست داد. (الاعلام، ج ۶ ص ۸۰، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ دهم، ۱۹۹۲ م.)

www.x-shobhe.com

شبهه ۱۵ (کاردانی حسابداری): خدا چگونه می‌تواند همه را پس از پوسیدن مجدداً جمع کند، هر روح را به بدنش بازگرداند و تمامی اعمال همگان را به یاد داشته باشد تا قیامت برپا کند و کیفر و پاداش بدهد؟ (۳۱ بهمن ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: این سؤال از قدیم الایام نیز مطرح بوده است. حتی به خود پیامبران و رسول اعظم (ص) که با کلام وحی خبر از آخرت می‌دادند، معترض می‌شدند که مگر ممکن است استخوان‌های ما پس از پوسیدن، تجزیه شدن و تغییر و تبدیل به اجزا و اشیای دیگر، مجدداً جمع شده و ما زنده گردیم؟ لذا آیات بسیاری در قرآن کریم اشاره به همین انکار و تعجب آنان دارد:

«وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس، ۷۸)

ترجمه: و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟!

مشکل نوع بشر همیشه این بوده و هست که به خاطر ضعف علم (شناخت) و ایمان، همیشه علم و قدرت خداوند متعال را با خودش مقایسه کرده و می‌کند. هر کجا به یک کشف علمی تازه‌ای دست یافت، مدعی شد که «چون من به فرآیند علمی این موضوع دست یافته‌ام، پس خدایی نیست!»، گویی آن چه کشف کرده را خودش خلق کرده است؟! و هر کجا که دید علم و توانش قاصر است، گفت: «حال که می‌نمی‌دانم و نمی‌توانم، پس چگونه ممکن است خدا بداند یا بتواند؟!».

الف - دقت شود که هر چند اگر ما ندانیم، نمی‌توانیم شناخت پیدا کرده و ایمان بیاوریم، اما دانستن امکان پیدایش یک پدیده یا وقوع یک حادثه، مستلزم این نیست که ما به تمامی اجزای آن اشراف علمی داشته باشیم و یا خودمان نیز بتوانیم آن کار را انجام دهیم. چنانچه علم امروز به این نتیجه رسیده است که بالاخره زمانی انرژی خورشید به پایان می‌رسد، دیگر در درون ذراتش انفجارهای اتمی صورت نمی‌پذیرد، لذا سرد شده و به صورت یک دود پراکنده می‌شود. اما انسان حتی نمی‌تواند به خورشید نزدیک شود، چه رسد که به تمامی اجزای آن احاطه ی علمی پیدا کند و یا بتواند آن را خاموش گرداند.

آیا اگر ما دانستیم که بشر امروز می‌تواند مثلاً به کرات دیگر سفر کند، دال بر این است که ما (من نوعی) نیز از آن علم برخوردار بوده و می‌توانیم سفر کنیم؟ یا اگر دانستیم که بشر چگونه از امتزاج نطفه در رحم خلق می‌شود، دلیل آن است که خودمان نیز بتوانیم از هیچ، نطفه و بشر خلق کنیم؟ خیر. بلکه دانستیم که «او - دیگری» از چنین علم و قدرتی برخوردار است.

پس فهم و درک این که «خدا چگونه می‌تواند» مستلزم این نیست که ما اشراف علمی کامل به خلق او پیدا کنیم و یا ما نیز بتوانیم آن را انجام دهیم. مگر مخلوق می‌تواند به علم خالق خود اشراف یابد؟! خیر. بلکه همین که او را شناختیم، عقلاً اثبات می‌گردد که «او» از این علم و قدرت برخوردار است، چرا که خود خالق عالم هستی و قوانین مترتب بر آن بوده و هست.

ب - آیا جمع کردن استخوان‌های پوسیده‌ی هر شخص و بازگرداندن روحش به او، سختتر از خلقت ابداعی اوست؟ پس آن که علم و قدرت دارد که از هیچ بیافریند، خلق کند و سپس زنده گرداند، قدرت جمع کردن استخوان‌های پوسیده و بازگرداندن را نیز دارد. هر انسانی قبل از پیدایش و تولد، اجزای مرده‌ای بوده است، چگونه این اجزا جمع شد، تغییر و تحول یافت و به یک انسان زنده مبدل شد؟ حشر آخرت نیز همین طور است. لذا خداوند علیم جهت آگاهی انسان می‌فرماید: به آنها بگو همان که شما را ابتدا خلق کرد، می‌تواند شما را بازگرداند، او به مخلوقاتش علم دارد:

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس، ۷۹)

ترجمه: بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست.

ج - همین بحث در قرآن مطرح شده است:

حق تعالی که خود عالم هستی و انسان را خلق کرده است و به تمامی ظرائف، لطائف، استعدادها و نیز کج روی‌های او علم دارد، مکرر به این جدل انسان اشاره و تصریح نموده است؛ به ویژه در سوره ی «الإسراء» می‌فرماید، انسان به پوسیده شدن بدن خود نگاه می‌کند و آن را برای من مثال می‌آورد و منکر معاد می‌شود. اما به آنها بگو که حتی اگر در تغییر و تحول‌های اجزای بدن سنگ و آهن یا سختتر از آنها هم شوید، مخلوق او هستید و او می‌تواند شما را بازگرداند و البته تصریح می‌نماید که عده‌ای پس از شنیدن این پاسخ به تکذیب و انکار سر تکان می‌دهند - یعنی مگر ممکن است؟!

«انظُرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» (الإسراء، ۴۸)

ترجمه: ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند در نتیجه راه به جایی نمی‌توانند ببرند؛

«وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَيْسَ لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (الإسراء، ۴۹)

ترجمه: و گفتند آیا وقتی استخوان و خاک شدیم [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟!

«قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا» (الإسراء، ۵۰)

ترجمه: بگو [حتی اگر] سنگ باشید یا آهن؛

«أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» (آل عمران، ۲۹)

ترجمه: یا آفریده‌ای (چیزی شوید غیر از سنگ و آهن) از آنچه در خاطر شما بزرگ می‌نماید [باز هم برانگیخته خواهید شد]؛ پس خواهند گفت چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟ بگو همان کس که نخستین بار شما را پدید آورد؛ [باز] سرهای خود را به طرف تو تکان می‌دهند و می‌گویند: آن کی خواهد بود؟! بگو شاید که نزدیک باشد.

د - بشر ناتوان است و برای هر امر جزئی خود محتاج وسیله می‌باشد، اما خداوند که هستی و کمال محض است و منزّه (سبحان) از هر نقص و نیازی می‌باشد که برای تحقق اراده‌اش نیازمند وسیله نیست، بلکه کار با «امر» او انجام می‌گردد، همان طور که روح را با «امر» خود خلق کرد و دمید و فرمود:

«وَسَأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و درباره ی روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان [امر] پروردگار من است (نه از سنخ خلق) و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

لذا در آیات بسیاری تصریح نموده است که مَلَکُوتِ هر چیزی در یَدِ قدرت اوست و هر گاه اراده کند چیزی واقع شود، «امر» می‌کند و آن واقع می‌گردد:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

(یس، ۸۲ و ۸۳)

ترجمه: چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید باش پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود * پس [شکوه‌مند و] پاك (منزه) است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شود.

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (غافر، ۶۸)

ترجمه: او همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و چون به کاری حکم کند همین قدر به آن می‌گوید باش بی‌درنگ موجود می‌شود.

د - در خصوص ثبت اعمال نیز دقت شود که خداوند متعال نیازی ندارد که ذهن و حافظه داشته باشد تا همه چیز را در خاطر نگه دارد؛ اینها همه نیاز مخلوق است، او خالق است و همه چیز در مقابل علم او حاضر است. هر چند که بر اساس حکمت و قدرتش برای هر امری نظمی خاص قرار داده است و برای ثبت تمامی اعمال به غیر از لوح محفوظ، ملائک کاتب و ...، فرموده است که نه تنها اعمال هر کس ثبت می شود، بلکه آثار آن اعمال تا قیامت نیز ثبت می گردد و همه ی این علوم نیز در «امام آشکار» جمع می گردد:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: آری ما ییم که مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثار [اعمال] شان درج می کنیم و هر چیزی را در امام مبین برشمرده ایم (احصاء و جمع کرده ایم).

دقت شود که اعتقادات و اعمال ما جدای از ما نیستند. یعنی این گونه نیست که ما عملی را انجام داده باشیم و آن محو شده باشد و در نتیجه ما چیزی باشیم و اعتقادات و اعمال ما چیز دیگری باشد که در جایی نوشته شده باشد، بلکه آن اعتقادات و اعمال همه عین وجود ما می شوند و وجود ما با آنها شکل می گیرد و همان گونه محشور می گردد. لذا دست و پا گواهی می دهد و یا به انسان گفته می شود که خودت کتاب خودت را بخوان، همین برای تو بس است.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (الاسراء، ۱۴)

ترجمه: نامهات را بخوان کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.

شبهه ۱۶: در آیات آمده که خدا هدایت یا گمراه می کند. آیا با توجه به ثواب و عقاب، این آیات منافاتی با عدل الهی ندارد؟ (۴ اسفند ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: قبل از پاسخ دقت فرمایید که اخیراً در سایت های شبهه افکن باب شده که به بهانه های مختلف عدالت خدا را زیر سؤال می برند و شبهات فراوانی برای ایجاد شک نسبت به عدالت خدا مطرح می کنند؛ و مرتب می گویند: اگر خدا عادل است، پس چرا این چنین شد و چرا آن چنان شد و ...؟! و ساختمان این شبهات را نیز نوعی طراحی و القا می کنند که به صورت ناخودآگاه چندین مسئله در ذهن مخاطب ایجاد شود. مثلاً در همین سؤال معلوم نیست که نسبت به وجود خدا شبهه می کند، یا به عدالت او شک دارد و یا در صحت آیات الهی تردید ایجاد می نماید و آن را مغایر با عدل الهی می خواند؟ (البته منظور کاربر گرامی ما که لطف نمودند و شبهه را ارسال نمودند نمی باشد، بلکه منظور معرفی این تاکتیک انحرافی است).

منتهی قبل از بیان هر گونه مصداقی برای زیر سؤال بردن عدالت خداوند حکیم، باید توجه داشت اصل این سؤال غلط است، چرا که اگر به وجود خدا اعتقاد ندارند، اصلاً نباید در خصوص اسماء، صفات یا افعال او سؤال یا شبهه کنند، بلکه باید در اصل وجود به تحقیق و اثبات و یا نفی بپردازند. منتهی چون قصد آنها بیان اعتقادات خود نیست، بلکه تخریب باورهای دیگران است، نمی گویند که ما اصل وجود حق تعالی را قبول نداریم، بلکه دائم اسماء و افعال او را زیر سؤال می برند.

علم، حکمت، عدالت، جود، کرم، ربوبیت و رحمت الهی «اگر» ندارد که بپرسند: اگر عالم، اگر عادل است، اگر کریم است ... پس چرا؟ او الله، هستی و کمال محض است و از هر نقص و نیستی نیز منزّه (سبحان) است و اگر چنین نباشد اصلاً خدا نیست.

الف - معنای خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه می کند، این است که عالم را دیگران خلق نکرده اند و نظام هستی را نیز دیگران وضع نکرده اند که آنها بتوانند «چه باید کردها و چه نباید کردها» را بیان و دیکته کنند و در هدایت یا گمراهی افراد نقش مستقلى داشته باشند. بلکه خداوند علیم و حکیم خلق کرده است و ربوبیت می نماید. لذا فرمود:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (النور، ۴۶)

ترجمه: قطعاً آیاتی روشن گر فرود آورده ایم و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

* نه ابلیس و دیگر شیاطین انس و جنّ در گمراهی انسان نقش مستقیم و مستقلى دارند، چنانچه فرمود آنها هیچ تسلطی بر انسان ندارند، مگر آن که خود انسان ولایتشان را بپذیرد:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (التحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او (شیطان) را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی نیست * تسلط او فقط بر کسانی است که خودشان او را به سرپرستی برمی گیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک می ورزند.

* و نه پیامبر اکرم (ص) یا دیگران اختیار و تسلطی در هدایت دیگران دارند، چنانچه خطاب به ایشان می فرماید چنین نیست که تو بتوانی هر کسی را که دوست داشتی هدایت کنی و می فرماید تو اصلاً تسلط بر کسی نداری که به سبب آن روی آورد و یا روی برگرداند:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَن أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (القصص، ۵۶)

ترجمه: در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی هدایت کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان دانایتر است.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ * إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ» (الغاشية، ۲۱ تا ۲۳)

ترجمه: پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای * تو بر آنان تسلطی نداری * مگر کسی که روی برگرداند و کفر بورزد»

ب - آری، خدا هدایت می‌کند و خدا گمراه می‌کند. اما معنای این قاعده چنین نیست که همین طوری، اتفاقی، تصادفی، شانسی، دلخواهی و ... هدایت یا گمراه می‌کند که برخی شبهه کنند که پس اولاً ما در گمراهی یا هدایت خود نقش و سهمی نداریم، ثانیاً پس چرا باید معذب یا متنعم گردیم و ثالثاً این با عدل الهی منافات دارد. بلکه معنایش این است که خالق، علیم، حکیم، ربّ و تربیت کننده امور من هستیم، قوانین خلقت را نیز من وضع کردم، به اوضاع و احوال بندگانم نیز من علم دارم، دنیا و آخرت را نیز خودم وضع کردم، ثواب و عقاب را نیز من تعیین کردم، باید و نبایدها را نیز من امر می‌کنم؛ چرا که من می‌دانم بندگانم اگر چه کنند رشد پیدا می‌کنند و اگر چه کنند سقوط می‌کنند. پس این من هستیم که هدایت یا گمراه می‌کنم.

اما چنین نیست که این کار اتفاقی و در واقع غیرحکیمانه باشد، چرا که کار عبث از خدا سرزمی‌زند و چنین نیست که بندگان ندانند شرایط و ایجاب‌های هدایت چیست و علل گمراهی کدام است؟ لذا از سوئی فرمود که «من هدایت و یا گمراه می‌کنم» و از سوی دیگر کاملاً تشریح نمود که «چه کسانی را هدایت می‌کنم و چه کسانی را گمراه می‌کنم». در واقع راه رشد از راه گمراهی را تبیین کرد تا هر کس خودش انتخاب کند در چه مسیری قرار بگیرد و به چه غایتی برسد. اگر کسی (حقیقی یا حقوقی) گفت: من مدرک قبولی یا ردی می‌دهم و بیان داشت هر کس نمره یا معدل مناسب را داشت قبول می‌شود و هر کس زیر آن نمره یا معدل را اخذ کرد ردّ می‌شود، معنایش این نیست که من بدون هیچ هدف، برنامه و ضابطه‌ای رد یا قبول می‌کنم. خداوند متعال نیز بیان داشت که چه کسانی را هدایت می‌کند و چه کسانی مشمول هدایت الهی نمی‌شوند:

خدا چه کسانی را هدایت می‌نماید:

- کسانی که به سوی او بازمی‌گردند:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن أَرَادَ» (الرعد، ۲۷)

ترجمه: و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده است بگو در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر کس را که [به سوی او] بازگردد به سوی خود راه می‌نماید.

- کسانی که دلشان به یاد خداست و کارهای شایسته انجام می‌دهند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ» (الرعد، ۲۸)

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند.

- اهل قرآن - قرآن کتاب هدایت است و هر کس بر آن ایمان آورد و عمل کرد هدایت می‌شود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء، ۹)

ترجمه: قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.

- کسانی که در راه خدا تلاش و مبارزه می‌کنند:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

- کسانی که از هدایت شدگان (رسول اکرم^(ص)، ائمه اطهار^(ع)، مؤمنین صالح و ناصح) تبعیت می‌کنند:

«اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (یس، ۲۱)

ترجمه: از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید.

- کسانی که به قرآن، غیب، نماز، انفاق و آنچه بر پیامبران نازل شده ایمان آورند:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (البقره، ۲ تا ۵)

ترجمه: این است کتابی که در [حقیقت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبندگان است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند * آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند.»

خدا چه کسانی را هدایت نمی‌نماید:

- کسانی که فاسق شده‌اند (فاسق یعنی کسی که از پوسته‌ی بندگی و آدمیت خارج شده است):

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

(المنافقون، ۶)

ترجمه: برای آنان یکسان است (تأثیری به حالشان ندارد)، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود، خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

- کسانی که کفر می‌ورزند (کفر پوشاندن حق است):

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائده، ۶۷)

ترجمه: ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

- کسانی که از هوای نفس تبعیت نموده و بالتبع به خود و دیگران ظلم می‌ورزند:

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (القصص، ۵۰)

ترجمه: و اگر این پیشنهاد را از تو نپذیرفتند پس بدان که اینان تنها از هواهای خود پیروی می‌کنند و آیا کسی گمراهتر از پیرو هوی بدون راهنمایی از خدا هست به درستی که خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

- کسانی که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، ۱۰۴)

ترجمه: در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند خدا آنان را هدایت نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است.

- خدا اسراف کننده و تکذیب کننده را هدایت نمی کند:

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (الغافر، ۲۸)

ترجمه: ... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

- خداوند خائنین را هدایت نمی کند:

«... وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (اليوسف، ۵۲)

ترجمه: ... و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند.

- خداوند کسانی را که دوست نداشته باشد، هدایت نمی نماید و تصریح نمود که کفار، مشرکین، منافقین، الظالمین، فاسقین، فجار، اهل فحشاء، مسرفین، متکبرین ... و خلاصه مجرمین را دوست ندارد. و بیشترین آیات در خصوص عدم هدایت «ظالمین» است، چرا که هر کفر، شرک، نفاق و جرمی، ظلم به خود و دیگران می باشد.

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۱۷: مؤمن به اسلام و ولایت هستم، اما گاه مشکلات اقتصادی ایجاد تشکیک می‌کند. آیا ما مسلمانان باید فقط به آخرت فکر کنیم؟ (۶ اسفند ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: دین خدا با رونق شرایط اقتصادی، جوی، سیاسی یا ... به اثبات نمی‌رسد که با رکود آنها نفی گردد. بلکه یک مقوله ی عقلی و فطری و البته علمی است. اگر غیر از این بود، لازم می‌آمد که مسلمانان در تحریم‌های شدید اقتصادی چون «شعب ابیطالب» که حتی منجر به مرگ یا بهتر بگوییم شهادت بزرگان و عزیزانی چون حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) گردید و یا در دیگر گرفتاری‌هایی چون تحمیل شصت جنگ بزرگ و کوچک طی ده سال بر پیامبر اسلام (ص)، همه از دین برگردند. هیچ پیامبری نیامده است که از ابتدا خود و پیروانش درگیر آزارها، اذیت‌ها و مشقت‌ها قرار نگرفته و در رفاه بوده باشند.

پس باید خدا، اسلام، قرآن و اهل عصمت (ع) را شناخت و به آن شناسایی ایمان آورد و از آنها تبعیت نمود تا دنیا و آخرت آباد گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «دینی که با رجال بیاید، با رجال هم می‌رود»، یعنی دینی که به خاطر شخص، پول، رفاه، مقام و ... بیاید، به خاطر شخص دیگر، پول بیشتر، رفاه فزونتر و ... می‌رود.

الف - تفکر به آخرت، در صورتی صحیح و درست انجام می‌گیرد و نتیجه ی مثبت می‌دهد که به دنیا درست فکر شود. دین برای دنیا آمده است و نه آخرت، بلکه نتیجه ی دینداری در دنیا رسیدن به فلاح در حیات جاوید آخرت است.

در آخرت پرده‌ها کنار رفته و همه [چه اهل بهشت باشند و چه اهل جهنم] به حقایق عالم هستی پی می‌برند. پس دین آمده تا انسان قبل از مرگ از جهالت‌رهایی یابد و بداند از کجا آمده و به کجا می‌رود و چگونه باید عمل کند که رشد یافته و سالم منتقل شود. برای همین فرمود: «الدنيا مزرعة الآخرة - دنیا مزرعه‌ی آخرت است» یا فرمود: «لا معاش له، لا معاد له - کسی که معیشت درستی نداشته باشد، آخرت مطلوبی نیز نخواهد داشت».

ب - در آخرت شرک و بت‌پرستی نیست، نفاق، ظلم و جنایت نیز نیست که دین از آنها نهی کند. نماز، روزه، حج و جهاد هم نیست که دین به آنها امر کند. و همچنین اختیار انتخاب بین «عقل و نفس اماره» نیز وجود ندارد که دین امر به تعقل، تفکر، تدبیر، تهذیب نفس و اخلاق بکند و از تبعیت نفس اماره و حیوانیت بدن نهی کند. حکومت، تجارت، جنگ، صلح، امکان سلطه، استعمار، استثمار، ظلم، ضایع نمودن حق یتیم و ... نیز وجود ندارد که دین احکام فردی و اجتماعی را بیان دارد. پس دین آمده است تا انسان در دنیا درست زندگی کند، رشد کند و به نتایج سعی خود در زندگی جاوید اخروی برسد.

پس کسی به فکر آخرت است که به صورتی صحیح به فکر زندگی مادی و معنوی دنیای خود باشد. با هدف قرار دادن آخرت (لقاء الله)، در دنیا رشد کند، اما به آن تعلق و وابستگی نداشته و مظاهر آن را بندگی نکند.

ج - بدیهی است که وقتی یک بحرانی (چه شخصی و چه اجتماعی) پیش می‌آید، هر کسی [چه حق و چه باطل] می‌خواهد از آن به نفع خود بهره‌برداری کند. به عنوان مثال به عواقب واقعه‌ی اسفبار کربلا اشاره می‌شود. بحران اقتصادی و معیشتی به حدی بود که حتی آب، غذا و امنیت نبود و تهدید جانی نیز به حدی بود که همه را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت بردند. تفکر و جریان حق، از این واقعه استفاده‌ی به حق و روشنگر می‌کند، ظلم و ظالم شناسی و نیز استقامت و ایثار را آموخته و آموزش می‌دهد و همچنین اندیشه و جریان باطل نیز آن را به نفع خود تعریف و تفسیر می‌کند و مسلمین را تضعیف می‌کند که اگر بر حق بودید، لابد پیروز می‌شدید (یعنی همان فلسفه ی اصالت قدرت که امروزه غرب آن را ترویج می‌کند). یزید می‌گوید: «دیدی خدا با برادرانت چه کرد؟» و حضرت زینب (علیها السلام) می‌فرماید: «و ما رأیتُ الاً جمیلاً».

از بحران‌های اقتصادی یا سیاسی امروزی نیز حق و باطل به سود خود استفاده می‌کنند. اندیشه سالم و حق از آن برای دشمن شناسی، پی‌بردن به ضعف برنامه‌ها و مدیریت‌ها، تلاش برای خودکفایی و ...

استفاده می‌کند و اندیشه و جناح باطل نیز آن را ابزاری برای ضد تبلیغ علیه اسلام، مسلمین، استقلال کشور و عزت ملت مورد سوءاستفاده قرار می‌دهد.

د - دقت شود که «بحران اقتصادی» به دین برنمی‌گردد، هر چند که ممکن است ضعف دین شناسی و دینداری ما در حوزه ی «شناخت، ایمان و عمل» در تشدید آن مؤثر باشد.

مگر سقوط اقتصادی و بحران پولی امریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یونان، پرتغال، ژاپن و ...، به خاطر گرویدن آنها به دین اسلام و عمل به آموزه‌های اسلامی بوده است؟! یا آن که به تبعیت از قرآن و التزام به ولایت فقیه یا پذیرش دولت و مجلس ما روی آورده و گردن نهاده‌اند؟!

پس ساده نباشیم و نگذاریم از سادگی ما علیه خودمان سوءاستفاده کنند و بحران‌هایمان را تشدید کنند. این یک بحران جهانی و عمومی است که طبعاً اقتصاد کشور ما را نیز متأثر می‌کند و البته علل دیگری چون «تحریم» و تشدید و روزافزون آن و همچنین «ضعف‌های برنامه‌ریزی مجلس و اجرای دولت» و نیز فرهنگ مصرفی مردم نیز در آن مؤثر است. (۱)

WWW.X-SHOBBHE.COM

شبهه ۱۸ (کارشناسی برق): در وجود خدا شک کردم، مطالب بسیاری نیز خواندم، ولی نتیجه‌ی خاصی نداشت. چگونه او را بشناسم؟ لطفاً کمک کنید. (۲۵ اسفند ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: از مرحوم آیت الله طالقانی شنیدیم، یک نفر به امام صادق (ع) عرض کرد: «هلاک شدم!» پرسیدند: چرا؟ گفت: به وجود خدا شک کردم! ایشان فرمودند: «الله اکبر، هذا أوّل الیقین» یعنی: الله اکبر، این تازه اول یقین است.

پس شک، سؤال، شبهه و تردید چیز بدی نیست، به شرطی که انسان عاقل در شک یا سؤال و تردید خود متوقف نگردد. چنانچه اگر در امری از امور ضروری یا حتی غیرضروری حیات دنیوی خود شک یا تردید کنیم، متوقف نشده و با شک، تردید و ابهام زندگی نمی‌کنیم.

واقعش این است که غالباً نوع ما، تفاوت سؤال، شک، شبهه و تردید را نمی‌دانیم و تا سؤالی به ذهنمان خطور می‌کند و یا برایمان مطرح می‌کنند و پاسخش را نمی‌دانیم، زود گمان می‌کنیم که لابد به اصل وجود خداوند متعال شک کرده‌ایم و شیاطین جنّ و انس نیز این گمان را تقویت کرده و سعی در القای آن می‌کنند.

مرحوم آیت الله علامه جعفری (ره) در تعریف «حیات معقول» می‌فرمود: «حیات معقول یعنی انسان عاقل سؤال دارد، پس کسی که سؤال نداشته باشد، عقل ندارد (مضمون).» پس سعی کنیم به محض این که با سؤال یا شبهه‌ای مواجه شدیم، آن را در همان حدّ سؤال و شبهه دیده و تحقیق کنیم تا برطرف شود، نه این که بمانیم و مستمر به خود القا کنیم: «لابد به اصل وجود حق تعالی شک کرده‌ام».

الف - معرفت خدا اکتسابی نیست که یکی آن را کسب کرده باشد و دیگری نکرده باشد. خدا در دفتر و کتاب و درس و بحث نیز نیست که کسی در کتاب و کتاب‌خانه او را جستجو نماید.

خداوند حکیم و کریم به کسی زحمت و رنج خداشناسی نداده است تا برخی قادر به آن نباشند، بلکه خود را در وجود هر شخص (عقل و فطرت) و نیز در هر جزء جهان پیرامونش معرفی کرده است.

ب - خداوند فرمود و عقل نیز گواهی می‌دهد که همه چیز نشانه‌ی (اسم) اوست. حتی نظریه‌پردازان غربی مانند بودریار نیز می‌گویند: «همه چیز نشانه است»، منتهی از روی لجاجت نتیجه‌ی غلط و انحرافی می‌گیرند که پس هیچ حقیقت ثابتی وجود ندارد. بلکه باید به حکم عقل نتیجه بگیرند که نشانه لابد غیر خود را نشان می‌دهد. غیری که حتماً وجود دارد که نشانه‌هایش هست.

پدیده نشان از پدید آورنده دارد - حیات نشان از حیات بخش دارد (یحیی) - نظم نشان از ناظم دارد (قیوم) - علم نشان از «علیم» دارد - زیبایی نشان از زیبایی بخش دارد (جمیل) - حکمت نشان از «حکیم» دارد، قدرت نشان از «قادر» ... و مرگ نشان از میراننده «مُ میت» دارد.

نشان، همیشه غیر خود را نشان می‌دهد، یعنی «او» یا همان «هو» را نشان می‌دهد. لذا با دیدن نشانه‌ها نتیجه گرفته می‌شود که «هو الحی، هو القیوم، هو العلیم، هو الحکیم، هو الجمیل، هو القادر و ...».

اگر هر چه در این عالم وجود دارد نشانه و اسم است و معلوم و ثابت است که غیر خود را نشان می‌دهند، پس «او» مانند اجزا یا اجسام این عالم نیست و غیر از آنهاست، لذا در این عالم مثل و مانندی هم ندارد، پس نتیجه گرفته می‌شود که او مثلی ندارد «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» - اگر مثل و مانندی ندارد، پس «او» یکی و یکتاست. نه تجزیه و ضرب می‌شود و نه دومی دارد. «هو الواحد - هو الله احد» - اگر همه چیز فانی است، پس او که به غیر از همه می‌باشد باقی است. «هو الباقی».

ج - در این عالم هستی نه فقط خدا، بلکه هر چیزی با نشانه‌هایش شناخته و معرفی می‌شوند. این نشانه‌ها در ادبیات قرآنی، همان «اسم»‌ها هستند. لذا با نگاه به این نشانه‌ها، وجودش آشکار می‌گردد و اسماء‌اش شناخته می‌شود. عالم همه «او - هو» را نشان می‌دهد و می‌شناساند و از ما فقط خواسته شده که با دیدن نشانه‌ها کتمان و تکذیب نکنیم.

با توجه به مطالب فوق و شناخت از طریق نشانه و اسم، به آیات ذیل توجه کنید که چه زیبا خداوند متعال را معرفی کرده است، به نوعی که اثباتش در همین تعریفش شده است. [سعی کنید به ترجمه بسنده نکرده و خود آیه را تلاوت نموده و به تعاریفی که از «او - هو» کرده است دقت نمایید:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، ۲۲ تا ۲۴)

ترجمه: اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده ی غیب و آشکار است اوست رحمنگر مهربان * اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاك سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه ی خود که] نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است] پاك است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند * اوست خدای خالق، نوساز، صورت گر [که] بهترین نامها [نشانه ها] از آن اوست، آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است.

د - چنانچه بیان شد، ممکن است سؤالات بسیاری در ذهن ایجاد شود، اما دلیل نمی شود که در اصل «وجود او» شک و تردیدی حاصل گردد، چرا که به هر چه بنگریم، او را نشان می دهد. لذا فرمود:

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَثُوتَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (ابراهیم، ۱۰)

ترجمه: پیامبرانشان گفتند: مگر [آیا] درباره ی خدای پدید آورنده ی آسمانها و زمین تردیدی هست؟! او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد. (منکران) گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید پس برای ما حجتی آشکار بیاورید.

ه - پس اگر دقت کنیم، نیازی نیست که ما زحمت بکشیم تا خدا را بشناسیم، بلکه اوست که خود را به ما می شناساند. لذا معصوم^(ع) فرمود: بر شما نیست که او را بشناسید، بلکه بر اوست که خودش را به شما بشناساند و بر شماست که به آن شناسایی ایمان بیاورید. (مضمون روایت امام صادق^(ع) - اصول کافی)

چنانچه امام زمان، حضرت حجت^(عج) به ما تعلیم می دهد که در دعا بخوانیم و بخواهیم که «او - هو» خودش و رسولش و حجتش را به ما بشناساند. (از صمیم قلب بخوانید):

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛

پروردگارا! خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی، نمی توانم پیغمبرت را بشناسم.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ [نَبِيَّكَ] فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ [نَبِيَّكَ] لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛

پروردگارا! پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، نمی توانم حجت تو را بشناسم.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

پروردگارا! حجت خود را به من بشناسان، که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه و منحرف خواهم شد. «(الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷)

شبهه ۱۹ (مهندسی/لالیجین): آمده ایم برای عبادت خدا و او نیز می‌داند چه کسانی عبادت نمی‌کنند، پس ما را آورده است تا خودمان بدانیم که عبادت نمی‌کنیم و می‌رویم به جهنم. خوب این چه کاری است؟ اصلاً مگر ضعیف بودن ما تقصیر خودمان است؟ (۲۷ اسفند ۱۳۹۱)

«ایکس - شبهه»: اول دقت کنیم که آیا با خدایی که یا عبادتش نمی‌کنیم یا کم می‌کنیم دعوا هم داریم، یا دوست داریم که او را بهتر بشناسیم و از جایگاه وجودی خود و آنچه باید انجام دهیم بیشتر باخبر گردیم؟!

این سؤال با لحن‌های متفاوتی طرح شده است. دقت کنیم که ما را عادت ندهند تا هر سؤالی را حتماً با لحنی پرخاش‌گونه مطرح کنیم. ساحت مقدس ربوبی منزّه (سبحان) از این لجبازی‌ها و یا به تعبیر دیگری بازی‌ها می‌باشد. چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید که جهان را برای بازی نیافریدم.

اگر فرمود: «جَنِّ و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت»، در آیهی بعد از آن نیز فرمود که از شما رزقی نمی‌خواهم، یعنی هیچ نیازی به شما و عبادتان ندارم، بلکه شما به آن نیاز دارید.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (الذاریات، ۵۶ تا ۵۸)

ترجمه: و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند، از آنان هیچ روزی نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند، خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است»

پس انسان بداند که معنای عبادت، نماز و روزه و ... نیست و جا دارد که در معنا، مفهوم و مصادیق عبادت تفکر و تأمل بیشتر و بدون غیضی بنماید و ببیند آیا اگر عبادت خالق خود و پروردگار عالم را ننماید، می‌تواند حتی هیچ معبود یا ربّ کاذب دیگری را نیز عبادت نکند، یا آن که ذات او بنده است و اگر عبادت حق را نکند، حتماً به عبادت باطل دچار می‌شود؟

الف - عبادت که در لغت به خود کوچک بینی و قبول نیاز و مسکنت است و این اذعان در اطاعت معبود تجلی می‌کند، قاعده‌ی خلقت است. لذا فرمود زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنها هست، خدا را عبادت می‌کنند. بدیهی است هر کس که گمان کند ذاتاً غنی است و نیازی به دیگری در اصل پیدایش، بقا و کمال خود ندارد، خود را فریب داده و دیگران را بندگی و عبادت خواهد کرد. لذا فرمود خلق نکردم، مگر برای این که فقط مرا بندگی کنند.

اگر در این عالم هر چه هست معلول است، پس کل عالم معلول است که همیشه نیازمند علت پیدایش خویش است. پس همه ی اجزای عالم و کلّ عالم نیازمند و فقیر و محتاج غیری هستند که او «غنی و بی‌نیاز» است و به همین سبب معلول، مخلوق و بنده‌ی معلول دیگری نیز نباید باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

ب - پس «عبادت» درک وابستگی به غیری است که او دیگر مخلوق، معلول و نیازمند نیست، بلکه غنی و حمید است. خالق، رازق، علیم، حکیم، قوی، ربّ و مالک است.

از این رو، «عبادت» همان هدف قرار دادن و وابستگی مطلق به کسی یا چیزی است که انسان همه ی کمال و سعادت را در او دیده و سعی می‌کند با انجام اموری که منطبق با این هدف است، به سوی هدف و معشوقش بشتابد. لذا فرمود فقط باید مرا بندگی کند.

بدیهی است که اگر کسی این غیر یا «هو»ی حقیقی را نشناسد، از دو حال خارج نیست، یا خود را غنی و بی‌نیاز فرض نموده و طغیان می‌کند و یا «غیر و هو»ی دیگری (طاغوت) که خودش نیز مانند او مخلوق و نیازمند است را إله و ربّ خود فرض نموده و با اطاعت و بندگی او، سعی می‌کند به او تقرب بجوید.

ج - انسان را خلق نکردم مگر برای عبادت، یعنی در میان تمامی مخلوقات انسان به لحاظ استعدادهای بالقوه و بالفعل، سرآمد است. چرا که نه تنها از تمامی استعدادهای سایر مخلوقات برخوردار می‌باشد، بلکه عقل و نیز قوه‌ی «اراده» و «اختیار» که در «انتخاب» تجلی می‌یابد نیز به او عطا کرده‌ام، پس تجلی کاملتری از من بوده و به همین جهت او را خلیفه‌ی خود نمودم. لذا فرمود که انسان را مانند ملائک، حیوانات، نباتات و جامدات، در دینداری مجبور نیافریدم، چون هم عقل و شعور دارد، هم انبیا و کتاب را فرستادم و هم راه رشد از راه گمراهی برایش کاملاً معلوم و مشهود است. پس اگر به سوی طغیان و طاغوت‌گرایی نرفت، به رشد، کمال و فلاح مستدام می‌رسد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

د - عالم خلقت نظام‌مند و حکیمانه است. نقطه‌ی صفر مرزی دارد که همین دنیا و حیات دنیوی است، اسفل السافلین دارد و اعلیٰ علیین نیز دارد. چنانچه (در مثال) اگر از سطح زمین پایین رود، هر چقدر که فرو رود، به آتش مذاب نزدیکتر می‌شود و اگر از سطح زمین اوج گیرد، هر چه بالا رود، آسمان زیبای لامتناهی است.

به عنوان مثال: دست یک کودک با تمامی مشخصات بالفعلش را می‌توان نقطه‌ی صفر مرزی فرض نمود. اگر تغذیه، پرورش و ورزش این کودک درست و سالم باشد، به تناسب استعدادهایش رشد می‌کند. یعنی دستی زیبا، جوان و قوی می‌شود، اما هرگز مانند پنجه‌ی شیر نمی‌گردد، چون چنین استعداد و قوه‌ای در او نیست. اما اگر همین دست به آتش یا جسم داغی برسد، می‌سوزد، جمع می‌شود، انگشتانش به هم می‌چسبند و یک عمر صاحب آن را معلول و در نتیجه معذب می‌کند.

روح آدمی نیز چنین است. می‌تواند بر اساس استعدادهایش از این نقطه‌ی صفر مرزی رشد کند و به اعلیٰ علیین برسد، اما اگر مال یتیم بخورد آتش خورده است، اگر ظلم بکند خود سوزی کرده است، اگر به کفر و شرک بگردد سیاه و آتش‌زای می‌گردد. و انسان در این انتخاب مختار است.

ه - در مورد «علم خدا» و «عمل اختیاری و ارادی انسان» نیز باید به دو نکته‌ی مهم اشاره نمود: یکی آن که «علم» علت عمل نیست. این که معلم علم دارد دانش آموز او درس نمی‌خواند و نخواهد خواند، دلیل درس نخواندن او نیست. مگر انسان هر خطی که می‌کند به خاطر عدم علم به آن است. آیا علم داشتن به مضرات اعتیاد و یا تباهی‌گری فساد و فحشا علت عدم ارتکاب به آن می‌گردد؟

نکته‌ی دوم آن که علم خدا فقط به نتیجه‌ی کار (بهشت و جهنم) نیست، بلکه او علم دارد که این انسان چقدر استعداد و امکان دارد - علم دارد که چه مواهبی به او عطا شده است - علم دارد که چه اسبابی برای هدایت و رشد در اختیارش گذاشته شده است - علم دارد که چقدر به امکان عقل، اراده و اختیار برای انتخابی آزاد مجهز شده است و نیز علم دارد که از این امکانات «با اراده و اختیار خود» چگونه استفاده می‌کند و به کجا می‌رسد.

و - اما در خصوص مقصر بودن یا نبودن ما در ضعف. البته که در بسیاری از ضعف‌ها مقصر خود ما هستیم، چرا که استعداد (قوه) و امکان برطرف نمودن ضعف و رسیدن به قوت را داشتیم و با بی‌توجهی هدر دادیم. در بسیاری از ضعف‌ها نیز ما مقصر نیستیم، اما خداوند متعال هم حکیم است، هم عادل و هم رحمان و رحیم؛ نسبت به همه‌ی احوالات ما نیز «خبیر و بصیر» است؛ خالق، رب، مبدأ و معاد نیز خود اوست، لذا فرمود به هیچ کسی بیشتر از وسع و توانش تکلیفی نکرده‌ام و بدیهی است در مورد چیزی که تکلیف نیست، سؤال و جوابی هم نیست و انسان فقط در مورد چیزی که اختیار و اراده داشته مکلف می‌گردد و بر اساس آنچه با اختیار و اراده کسب نموده، مؤاخذه می‌شود (نتیجه می‌بیند):

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست... .

حدید:

در محضر استاد - [حجت الاسلام سالک: ترسیم جامعه و حکومت اسلامی / تاکتیک‌های دشمنان](#)

شبهه ۲۰ (لیسانس نرم افزار/ تهران): می‌گویند عزاداری در ایام فاطمیه^(ع) و سیاه پوش کردن با فرهنگ نوروز سازگاری ندارد؟ (۳ فروردین ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: اول باید دقت شود که «فرهنگ نوروز» چیست؟ سعی دارند به ما القا کنند که «فرهنگ ایرانی» - «فرهنگ باستانی» - «فرهنگ شادی، شادابی و نشاط» و بالاخره «فرهنگ نوروز» در میان ایرانیانی که سابقه‌ی فرهیختگی آنان بیش از سایر ملل است، خلاصه شده است در «دایره، تنبک، رقص و آواز!» و این نه تنها یک دروغ القایی بزرگی است، بلکه یک افترای کاملاً کذب نیز هست.

شما امروزه شاهدید که هرگاه می‌خواهند فرهنگ اقوام مختلف ایرانی را معرفی کنند (حتی در رسانه ملی)، از آنها فقط رقص و آواز نشان می‌دهند؟! با صرف صدها میلیون و شاید چندین میلیارد تومان مردمانی را از اقوام مختلف در شمال، جنوب، غرب و شرق این کشور به تهران می‌آورند و وسط خیابان‌های اصلی شهر می‌رقصانند تا مردم با فرهنگ‌های متفاوت این مرز و بوم آشنا تر شوند؟! بعد ناراحت می‌شویم که چرا رسانه‌های خارجی به اذهان عمومی مردم خودشان اطلاع‌رسانی نمی‌کنند که اساساً «فرهنگ و علم» از این سرزمین کهن و پهناور به غرب و شرق عالم صادر شده است؟

الف - فرهنگ نوروز، فرهنگ تازه شدن است. بهانه قرار دادن تازگی در طبیعت برای تازه شدن روح و روان بشری است. فرهنگ نوروز، فرهنگ کنار گذاشتن فرسودگی‌ها و کهنگی‌هاست. نه فقط لحاف و تشک کهنه، بلکه کینه‌های کهنه شده، جهالت‌های کهنه شده، عادات و رسوم غلط کهنه شده، غم‌ها و اندوه‌های گذشته و کهنه شده است؛ نه فرهنگ رقص و آواز و بی‌خودی از خود، به اسم شادی و نشاط در نوروز. لذا مردم ایران از دیرباز (حتی قبل از زرتشت) که سال نو را عید نوروز قرار دادند، با فرارسیدن آن ظاهر و باطن را نو می‌کردند، به دیدار یکدیگر می‌رفتند، قهرها را آشتی می‌دادند، ارتباطشان را با طبیعت سالمتر می‌کردند (که امروزه از سوی غرب رواج داده می‌شود)، از یکدیگر پذیرایی می‌کردند و ... که هیچ کدام با فرهنگ عزاداری برای شهادت معصومین^(ع) منافاتی ندارد.

ب - فرهنگ ملت ما ۱۴۰۰ سال است که فرهنگ الهی و اسلامی است. در این فرهنگ والا، آنچه از فرهنگ ملی و حتی قومی و قبیله‌ای با اسلام منافات و تضاد نداشت، حفظ کرده‌اند و آنچه را منافات داشت [غالباً] کنار گذاشته‌اند. و فرهنگ نوروز به معنایی که بیان گردید، با فرهنگ عزاداری در سوگ شهادت سیده و بزرگ زنان عالم هیچ منافاتی ندارد.

بدیهی است که اگر تقارن دو موضوع تاریخی با یکدیگر منافات داشته باشد نیز، ملت ایران آن که انسانی‌تر، مؤثرتر، سرنوشت‌سازتر، عقلانی‌تر، لازمت‌تر، فرهنگی‌تر و پادشاه مهمتر است را مقدم داشته و می‌دارد. چنانچه شاهدیم چه در نوروز و چه در ایام دیگر، غالب قریب به اتفاق مردم (حتی آنان که تقید زیادی هم ندارند) حرمت این روزها را حفظ می‌کنند و در ایام عزای معصومین^(ع) نه جشن تولد می‌گیرند و نه جشن نامزدی، عقد و عروسی.

اعتقادات اسلامی در فرهنگ غنی ملت مسلمان ایران چنان نهادینه شده است که حتی در چنین ایامی از خرید یا پوشیدن لباس نو نیز اکراه دارند. این فرهنگ ما ایرانیان است.

ج - نباید اجازه دهیم عده‌ی قلیلی که نه برای فرهنگ اسلامی حرمتی قائلند و نه برای فرهنگ ملی و ایرانی ما، و اساساً هیچ وضعی نیز برای مردم ما قائل نیستند، به نام دین، به نام مذهب یا فرهنگ و آداب و رسوم ملی، حتی اظهار نظر کنند، چه رسد به سوءاستفاده ابزاری برای ایجاد اعوجاج، افتراق و ترویج شبهه، آن هم علیه اسلام و مقدسات و محترمت اسلامی.

فرهنگ، یک کتاب نیست، یک کلمه نیست، یک بسته‌ی تزئینی و فروشی نیز نمی‌باشد. مجموعه اعتقادات، باورها و رسوم یک ملت یا یک قوم را فرهنگ آنان می‌گویند. بدیهی است ملتی که به اسلام اعتقاد دارند، به کعبه روی کرده و نماز به پا می‌دارند و به پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع)، ضمن معرفت، عشق می‌ورزند و به آنان تاسی کرده و روز و شب می‌گویند که «به شادی شما شاد و به غم شما مغموم هستیم، با دوستان شما دوست و با دشمنان شما دشمن هستیم»، از کشور دیگری نیامده و یا از آسمان نازل نشده‌اند. همین ملت هستند با همین فرهنگ. لذا کسانی که فرهنگ دیگری دارند، باید که دست کم به فرهنگ عموم و اکثریت احترام بگذارند و رعایت کنند، نه این که معترض شوند و سعی در القای نظرات اقلیتی ناچیز نمایند، که این همان دیکتاتوری است.

آیا اگر یکی از بستگان نزدیک (پدر، مادر، همسر و فرزند) همین افراد در ایام نوروز از دنیا برود، سیاه نمی‌پوشند و مجلس عزای به پا نمی‌دارند و می‌گویند که با «فرهنگ نوروز» انطباق ندارد؟!

شبهه ۲۱ (استرالیا): وقتی خدا به انسان عقل، تفکر و درایت داده تا راه خطا و گناه را بشناسد، لذا نیازی به مکتب‌های دینی باقی نمی‌ماند. (ه فروردین ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: عقل، فطرت، ذهن، اندیشه، درایت، بصیرت ... و سایر نعمات و موهبت‌های الهی به بشر، از جمله «شعور، اختیار، اراده، انتخاب»، هر یک خصوصیات، وظیفه و کاربردی دارند که نه تنها هیچ کدام ضرورت «دین الهی» را نفی نمی‌کنند، بلکه بیشتر به اثبات می‌رساند.

الف - در خصوص واژه و مفهوم «دین»، صرف‌نظر از این که کدام دین باشد، پیش از این مطالب بسیاری درج شده است (۱) و توضیح داده شد که در عالم هیچ احدی بی‌دین نیست و نمی‌تواند باشد. این مخالفت‌هایی که با دین می‌کنند، سوری و تبلیغاتی است و مقصودشان فقط این است که «دین تو نه، دین الهی نه، ولی دین من آری»؛ و توضیح داده شد که از فراماسون و صهیونیسم گرفته تا کاپیتالیسم و لیبرالیسم و ... همه نوعی دین هستند.

دین به مجموعه‌ای متشکل از نوع جهان‌بینی و نگاه به عالم هستی و نیز «بایدها و نبایدها»ی منطبق با آن گفته می‌شود، خواه این جهان‌بینی الهی و اسلامی باشد و خواه مادی یا ماتریالیستی. خواه تعریف مبدأ و مقصد و چگونگی پیمودن راه و رسیدن از سوی خدا بیان و تعلیم شده باشد و خواه از سوی بشر. لذا در اسلام هم از «دین حق» سخن رفته است و هم از «دین باطل».

استاد آیت الله جوادی آملی ضمن ارایه ی تعریف برای دین، ملاک‌هایی برای حقانیت ادیان نیز ذکر می‌کند:

«دین به معنای اصطلاحی مجموعه عقاید و اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره ی امور جامعه ی انسانی و رشد انسان‌ها باشد. گاهی همه ی این مجموعه حق و گاهی همه ی این مجموعه باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد آن را دین حق در غیر آن صورت آن را دین باطل، یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند. دین حق دینی است که عقاید، قوانین و مقررات آن از طرف خداوند نازل شده و دین باطل دینی است که از ناحیه ی غیر خداوند تنظیم و مقرر شده است» (شریعت در آئینه معرفت صفحه ۹۲-۹۵)

ب - اگر به عالم هستی و زندگی خود با تمامی اهداف و کمالاتی که فرض می‌شود دقت شود، معلوم می‌گردد که دو حوزه‌ی «هستی و عمل» وجود دارد که در اصطلاح دینی به یکی «تکوین» و به دیگری «تشریح» گفته می‌شود.

کار عقل شناخت عالم هستی (عالم تکوین) است و کار شرع تبیین بایدها و نبایدها. انسان با عقل می‌فهمد که خدا هست، او واجب‌الوجود است، مثل و مانند و شریک هم ندارد، سابقه ی نیستی و لاحقه ی زوال به او راه ندارد، چرا که هستی (کمال) عین ذات اوست، پس حی، علیم، حکیم ... است و اسمای حسنی همه مال او و معرف اوست.

عقل می‌فهمد که انسان مخلوق است، ناقص است، عاشق کمال است. عقل می‌فهمد که از یک سو انسان بدون علم، آگاهی و اطلاع کامل از تمامی ذرات عالم و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر نمی‌تواند فایده و ضرر و هر چیزی را تشخیص دهد و بهترین‌ها را برگزیند و راه کمال را سالم ببیند؛ و از سوی دیگر بدون «الگو»، «رهبر»، «امام» و پیشوا نمی‌تواند این سفر را به سلامت طی کند، پس خدایی که علیم و حکیم است، نیاز او را به «وحی» و نیز «اسوه، الگو، میزان، امام» را می‌داند و قطعاً بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

ج - عقل می‌فهمد که خدای علیم و حکیم، هیچ‌گاه بندگانش را رها نمی‌کند که به شما عقل دادم پس بروید خودتان طی هزاران سال هلاک شوید تا بالاخره به رموز عالم هستی پی‌ببرید، شاید بالاخره یک روزی درست فهمیدید که چه باید بکنید و چه نباید بکنید؟!

د - آیا صاحبان مکاتب دیروزی و امروزی، نظریه‌پردازان و پیروان این مکاتب عقل نداشتند یا عقلشان حیران‌شان نموده است که این همه نظریه و فرضیه‌ی اثبات نشده در خصوص چگونگی عالم هستی می‌دهند و بایدها و نبایدهای منطبق بر آن را تدوین می‌کنند و سپس خودشان نیز ردّ می‌کنند؟!

اگر عقل از دین کفایت می‌کند، پس بودیسم، هگلیسم، اومانیزم، فرویدیسم، اگزستانسیالیسم، داروینیسم، مارکسیسم، کاپیتالیسم، لیبرالیسم، فمینیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم و ... چرا به وجود می‌آیند و از بین می‌روند؟!

مشکل اساسی اینجاست که نام «عقل» را بردند و زیر پرچم آن به «ظنّ، گمان، تصور، فرض، خیال و وهم» روی آوردند. وگرنه عقل خود گواهی می‌دهد که من نمی‌توانم همه چیز را بشناسم و درک کنم، گاه حتی از درک خود و حقیقت خود عاجزم، چه رسد به درک هموعان و سایر مخلوقات و چه رسد به درک چگونگی تعامل با هر کسی، هر چیزی، هر حقیقت و واقعیتی، هر اتفاقی، هر عملی، هر عکس‌العملی و ... لذا نیاز به راهنمایی دارم که در قالب وحی و رسول وحی (دین) محقق می‌گردد.

عقل و وهم در قرآن:

خداوند متعال در آیات قرآن کریم، انسان را دارایی‌های خودش و از جمله «عقل و وهم» آشنا می‌نماید و می‌فرماید که عقل برای شناختن است و زمین و آسمان و هر چه در آنها هست را نیز برای انسان رام نمودیم تا شناخت عقلی و علمیش بیشتر و کاملتر گردد:

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، ۱۲)

ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست.

همچنین فرمود که بسیاری «عقل و تعقل» را رها کرده و زیر بار احکام عقلی نرفتند، لذا اسیر ظنّ، گمان، وهم و خیال خود شده و بر همان اساس حرکت و عمل کردند:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (التجم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] معرفتی نیست جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

عقل و نفس حیوانی:

چنین نیست که انسان فقط عقل داشته باشد و مانند ملائک فاقد نفس باشد. انسان هم از روح ملکوتی و عقل برخوردار است و هم از جسم مادی و نفس حیوانی (شهووت و غضب). عقل برای این است که انسان بتواند افسار نفس را گرفته و او را کنترل نماید تا بدن ابزار مهار شده‌ی او شود، اما اگر برعکس شد و نفس مهار عقل را در دست گرفت و انسان را به سوی نیازهای مادی صرف کشید چه؟! (همان بلایی که سر بشریت امروز آمده است).

از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده که فرمودند: «عقل» را عقل نامیدند، زیرا زانوی شهوت و غضب را عقال (طنابی که دور زانوی شتر می‌بندند تا بلند نشود) می‌کند و از سرکنشی آن جلوگیری می‌نماید» (تحف العقول، ص ۱۵)

و حضرت امیرالمؤمنین امام علی^(ع) می‌فرماید: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» یعنی: چه بسیار عقل که اسیر امر هوای نفس گردید. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۱)

خداوند متعال می‌فرماید، بعضی حتی هوای نفس را «إله و معبود» خود می‌گیرند و بالتبع دیگر هیچ فرقی با حیوانات ندارند، هر چند که ظاهرشان شبیه به آدم‌های فهیم است:

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۲۳ و ۲۴)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می‌توانی] ضامن او باشی * یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه‌ترند.

پس «عقل»، تفکر و اندیشه برای این است که انسان نسبت به حقایق عالم هستی شناخت پیدا کند و بفهمد که خدایی هست، او انسان را خلق کرده و هدایت می‌کند و باید فقط او را عبادت و اطاعت نمود؛ و برای این است که انسان بفهمد «دین» برای رشد و کمال ضروری است، نه این که به بهانه‌ی موهبت الهی عقل، ضرورت و نیاز به دین را نفی کند.

شبهه ۲۲ (کارشناسی/نهران): واژگان «اکبر و اصغر» یعنی بزرگتر و کوچکتر. مثل این که بگویند خواهر یا برادر اکبر یا اصغر از وسطی. پس وقتی می‌گوییم «الله اکبر»، یعنی باید خدایان دیگری هم باشند؟ پاسخ چیست؟ (۲۰ فروردین ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: ابتدا باید به چند نکته‌ی مهم اشاره شود:

الف - وجود خدا و وحدانیتش با ادبیات و کلمه به اثبات نمی‌رسد که با کلمه و معنای آن نفی گردد یا دست کم بتوان در آن تشکیک نمود. بلکه یک مقوله‌ی عقلی و مشهود عینی است که فقط تبیین آن با کمک گرفتن از کلمات و واژگان در ادبیات‌ها و گویش‌های متفاوت انجام می‌پذیرد.

ب - واژگان «اکبر و اصغر»، صفت تفضیلی «کبیر و صغیر» هستند. لذا معنای آن بزرگتر یا کوچکتر نیست، بلکه بزرگترین و کوچکترین است. مگر آن که در وسط جمله «از» به کار رود. مثل این که بگویند حسن اکبر «از» حسین است. یعنی او بزرگتر از حسین است.

پ - بزرگ و کوچکی الزاماً در شیء خارجی خلاصه نمی‌شود که بتوان استدلال نمود «اگر برادر یا خواهری اکبر و اصغر از وسطی هستند، پس لابد هر سه وجود دارد، لذا «الله»‌های دیگری نیز وجود دارند که «الله جلّ جلاله» بزرگترین آنهاست. بلکه بزرگی و کوچکی به غیر اشیاء و معنای نیز اطلاق می‌گردد. مثلاً می‌گویند: «مقام این آقا بزرگتر (اکبر) از مقام آن یکی است» یا می‌گویند: این معنا بزرگتر از آن است که ذهن و فکر تو بتواند آن را به راحتی درک کند.

ت - انسان هر چه را بشناسد و یا بخواهد بشناساند، حتماً توصیفش می‌کند و این «توصیف» با بیان و کلام در قالب به کار گرفتن کلمات به قصد معنایی و مفاهیم آنهاست صورت می‌گیرد.

شناخت و شناساندن خداوند متعال نیز همین‌طور است. لذا فرمود برای من «اسم»‌های نیکو است. اسم نشانه است و نشانه نیز چیزی است که در عالم خلق وجود داشته باشد. اما هر وجود خارجی نیز با کلام توصیف می‌شود.

اسم‌ها یا نشانه‌های حی، خالق، علیم، حکیم، قیوم، رزاق، رحمان، رحیم و ... نیز وجود، عینیت و تجلی خارجی دارند، نه این که فقط لفظ باشند؛ اما به کلام و الفاظ تعریف و توصیف می‌شوند.

ث - اما گاه کلام و واژگان از توصیف تمامیت یک حقیقت عاجز هستند و گاه حتی از اشاره‌ی نزدیک به یک حقیقت نیز عاجزند، چرا که مقصود از امکان تصور ذهن، قدرت درک و سلطه‌ی عقل بزرگتر است. مثل توصیف خداوند متعال. لذا نمی‌فرماید شما هر چقدر وصف کنید کم گفتید، بلکه می‌فرماید توصیف شما منطبق با درک و شناخت خودتان و به اندازه‌ی عقل و فهم خودتان است که محدود و مغلوب شماست، پس خدا منزله از آن است.

به عنوان مثال کافران یا مشرکان سنتی یا مدرن، توصیفات‌ی از خدا یا خدایان دارند که کلاً خطاست، اما مؤمن هم که می‌گوید خدا واحد، احد، ربّ، رحمان و رحیم است، همه‌ی حقیقت وحدانیت، احدیت، رحمانیت و ... را درک نمی‌کند که بتواند توصیف کند:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الأنبياء، ۲۲)

ترجمه: اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباہ می‌شد پس منزله است خدا پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند.

ج - امام سجاد^(علیه السلام) در شرایطی حساس، موقعیتی عجیب و برهه‌ای خاص «الله اکبر» را معنا کردند تا بابتی برای تعقل و تفکر و نیز پاسخی برای این سؤالات و شبهات باشد.

هنگامی که أسرا را به بارگاه یزید آوردند و بالاخره یزید مجبور شد اجازه دهد ایشان سخن بگویند و سخنان ایشان نیز در مجلس، انقلابی به پا کرد، یزید برای قطع کردن بیانات ایشان دستور داد که اذان بگویند.

مؤذن اذان گفت. امام^(ع) اذان را قطع ننمودند، بلکه هر فراز آن را تفسیر نمودند. لذا تا مؤذن گفت: «الله اکبر»، امام فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». یعنی: الله بزرگتر از آن است که به وصف درآید.

پس او بزرگتر «از» هر وصفی است و نه بزرگتر از اله‌های کاذب یا خدایانی دیگر و سایر مخلوقات و اشیای موجود در عالم.

پاسخ سؤال در روایتی کوتاه:

(توحید صدوق باب ۴۵): یک نفر در محضر امام^(علیه السلام) کلمه ی (الله اکبر) را که تکبیر است بر زبان جاری کرد.

حضرت از او سوال فرمود با این تکبیر خدای متعال را از کدام شی و چه چیز بزرگتر می‌پنداری آن مرد عرض کرد (من کل شیء) من خدا را از کل اشیاء و از همه چیز بزرگتر می‌دانم. حضرت فرمود تو با این گفته‌ات که مورد اعتقاد تو است، ذات کبریائی الوهی را تحدید (حد قائل شدن) نمودی! تو خیال و تصور می‌کنی که اشیاء و موجودات بزرگی در عالم وجود دارند ولی در مقایسه با آنها خدا را از همه آنها و از کل اشیاء اکبر و بزرگتر می‌پنداری و حال این که این تصور تو غلط و باطل است؛ بلکه در واقع کفر و شرک است؛ زیرا در قبال خدا اشیاء و موجودات هیچ رسمیت و استقلال ندارند تا خدای یکتا از کل آن اشیاء بزرگتر (اکبر) تصور گردد.

عرض کرد پس چگونه (الله اکبر) را معنی کنم تا تحدید که لازمه‌اش این فساد در اعتقاد است پیش نیاید و با اعتقادی صحیح و درست خدا را بشناسم و چه بگویم که موحد واقعی باشم؟

حضرت امام صادق^(ع) فرمود: الله اکبر، یعنی «اکبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». یعنی: خدا بزرگتر از آن است که به وصف درآید. به عبارت دیگر عظمت و کبریائی ذات الوهی قابل توصیف نیست.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۲۲ (ارشد ادبیات/ترب): «ولایت تکوینی» را ساده و جامع توضیح دهید؛ آیا بدون اعتقاد به آن می‌توان مسلمان و شیعه بود؟ (۳۱ فروردین ۱۳۹۳)

«ایکس - شبهه»: هر چند ممکن است پاسخ کمی طویل باشد، اما از آنجا که نکته‌ی بسیار مهم و مؤثری در شناخت و اعتقادات است، از کاربران گرامی تقاضا می‌شود که حوصله کرده و با دقت مطالعه نمایند.

ابتدای دقت نمایند که هیچ گاه مسائل و مباحث شناختی را سریعاً با مباحث فقهی نیامیزید. مثلاً به لحاظ فقهی همین که کسی قبول کند که الهی جز الله جل جلاله وجود ندارد و حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) خاتم الانبیاء و المرسلین است، در زمره‌ی موحدین و مسلمین قرار می‌گیرد و همین که به ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اذعان و اقرار داشته باشد، در صف شیعیان قرار می‌گیرد، حتی اگر نماز خواندن را نیز هنوز یاد نگرفته باشد، چه رسد به ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و ... اما اگر شناختی پیدا کرد، اعتقاد و ایمان آورد و سپس ضروریات دین را منکر شد، در اسلام او اشکال وارد می‌شود.

پس اجازه دهید ذهن بتواند مسائل شناختی را مستقل از مباحث فقهی بررسی نماید.

الف - ولایت در اصل به معنای «نزدیکی مرتبط» است، معنای دیگر ولایت چون: محبت، تولیت خاص یا عام که در حکومت تجلی می‌یابد نیز از همان معنای قرب و نزدیکی مرتبط گرفته شده است. این نزدیکی مانند نزدیکی مکانی دو شیء مجزا از هم (مثل نزدیکی دو خودرو، دو شهر، دو لیوان یا...) نیست، بلکه به گونه‌ای است که یکی نسبت به نزدیک یا نزدیکان دیگر سرپرستی دارد. مثل ولایت نفس انسان به قوای درونی خودش (از قبیل فکر، ذهن، قلب، خواهش‌های نفس حیوانی و ...).

ب - معنای کلمه‌ی تکوین که از واژه‌ی «کون» گرفته شده است، «بود یا بودن» است و منظور از «عالم تکوین»، کل نظام خلقت است که بر اساس حکمت و امر الهی «بود» شده است.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (البقره، ۱۱۷)

ترجمه: [او] پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید فقط می‌گوید [موجود] باش پس [فورا موجود] می‌شود.

دقت شود که «قول» خدا، همان فعل خداوند متعال است، نه کلمات، الفاظ، صداها و معانی منطبق بر آنها.

ج - با توجه به نکات فوق، «ولایت تکوینی»، یعنی نزدیکی، سرپرستی، صاحب‌اختیاری و حکومت کلّ عالم هستی که متعلق به خداوند متعال می‌باشد. همه مخلوق، مصنوع، مرزوق، مربوب و محکوم او هستند.

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ» (لقمان، ۲۶)

ترجمه: آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، در حقیقت خدا همان بی‌نیاز ستوده [صفات] است.

«ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاَهُمْ الْحَقَّ اَلَا لَهٗ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاْسِبِيْنَ» (الأنعام، ۶۲)

ترجمه: آنگاه به سوی خداوند مولای به حقشان برگردانیده شوند آگاه باشید که داور (حکم و حکومت) از آن اوست و او سریعترین حساب‌رسان است.

د - وقتی گفته می‌شود چیزی (اسم یا به اصطلاح صفتی) یا قدرتی مال خداست، برخی از روی بی‌اطلاعی و برخی نیز از سوءنیت، گمان یا القا می‌کنند: «معنایش این است که دیگران (مخلوقات) همه فاقد آن هستند و هر کس دیگری را برخوردار از آن بداند، مشرک شده است!» این که برخی می‌گویند: «دعا، توسل، شفاعت و ...، شرک است» از همین گمان‌ها نشأت گرفته است.

اما، اینها توجه ندارند که مگر چه چیزی مال خدا نیست؟ همه چیز مال اوست، همه ی اسمای حسنا متعلق به اوست و هر چه متجلی هستی باشد و «بودن» به آن تعلق بگیرد مال اوست، حیات، علم، قدرت، زیبایی، رأفت، رحمت، کرم ... و خلاصه آنچه کمال نامیده می شود متعلق به اوست، اما نفرموده که به هیچ شکل و مقداری در دیگران تجلی نمی دهد. بلکه عالم هستی تجلی اوست. لذا فرمود مُحیی (زنده کننده) خداوند است، اما حضرت عیسی^(ع) نیز به اذن او زنده می کند - یا فرمود: معجزه دست خداست، اما به دست انبیا انجام می گردد - یا فرمود: شفاعت مختص اوست و شفاعتی نیست، مگر با اجازه ی او، مگر به اذن او - یا فرمود علم مختص اوست، اما نفرمود که به هیچ کس تعلیم نمی دهد - یا فرمود: علم غیب را او می داند، اما نفرمود هیچ کس را از هیچ غیبی مطلع نمی کنم و ...، همچنین فرمود: ولایت مختص اوست، اما نفرمود که در هیچ کس و به هیچ مقداری تجلی نمی یابد.

انسان و ولایت تکوینی:

با توجه به نکات فوق معلوم می شود که مرتبه ی وجودی انسان هرچه بالاتر رود، می تواند به زیرمجموعه ی خود «ولایت تکوینی» داشته باشد و این مغایرتی با ولایت تکوینی الله جلّ جلاله ندارد، بلکه همان قوانین نظام خلقت است.

اگر کسی توانست نفس (روح) خود را رشد دهد، به میزان رشدش بر قوای خود ولایت می یابد، گوش، چشم، زبان، خیال، ذهن، فکر، اعضا و جوارح و ...، همه تحت سرپرستی او درمی آیند. اگر نفس حیوانی کسی رشد یابد و مابقی قوا و استعدادها ی او رشد نیابند، نفس اماره بر سایر قوا ولایت می یابد.

پس هر چه مقام و مرتبه ی وجودی انسان بر اثر علم، ایمان، تلاش، اخلاص و مجاهدت کاملتر شود، به اذن الله بر زیرمجموعه ولایت خواهد داشت و اگر انسان کامل (معصوم) شود، به اذن الله بر تمام کائنات ولایت می یابد و به همین جهت او را «خلیفة الله» و «ولیّ الله» می نامند.

آیت الله جوادی آملی: «ولایت تکوینی یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها، مانند ولایت نفس انسانی بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب، ولایت دارد؛ بر اعضا و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دستور دیدن می دهد، چشم، او را اطاعت می کند و اگر دستور شنیدن می دهد، گوش او می شنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می کند، دستش فرمان می برد و اقدام می کند؛ البته این پیروی و فرمانبری در صورتی است که نقصی در این اعضا وجود نداشته باشد. بازگشت ولایت تکوینی به علت و معلول است. این نوع ولایت، تنها بین علت و معلول تحقق می یابد.» (ولایت فقیه، مرکز نشر اسراء، ص: ۱۲۲)

شبهه ۲۴ (لیسانس/بابل): پزشکی گفت: اگر علائم بیماری را ببینید، اقدام به معالجه می‌کنید، پس چرا باید عالم را فساد بگیرد تا امام زمان (عج) ظهور نماید؟ چرا ظهور نمی‌کند؟ لطفاً جواب کامل با ادله عقلی در این رابطه ارائه فرمایید. (۶ اردیبهشت ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: پزشک محترم باید دقت نمایید که نه تنها در پزشکی یا مهندسی، بلکه در هر مقوله‌ای علوم به هم پیوسته است و فراگیری هیچ مرحله‌ای، بدون اطلاع [دست کم نسبی] از مرحله ی قبلی یا به تعبیری «پیش زمینه‌های علمی - دانش اولیه و ...» ممکن نیست. نمی‌شود یک دانش‌آموز متوسطه یا حتی فارغ التحصیل مکانیک، به ناگاه بپرسد: «با توجه به پیشرفت‌های علم پزشکی، چرا یک دفعه دارویی به همگان تزریق نمی‌کنند تا دیگر هیچ کس سکتی مغزی نکند و یا مبتلا به مرض قند (دیابت) نگردد؟»

یک موقع عوامی سؤال می‌کند «چرا حضرت ظهور نمی‌نمایند؟» خُب پاسخی درست، ولی در سطح خودش به او داده می‌شود، اما یک موقع فردی روشن، تحصیل‌کرده، اجتماعی، فکور و ...، آن هم با چنین مثالی سؤال می‌کند، آن وقت او باید بداند که مسئله ی ظهور و حکومت حضرت (عج)، مستلزم شناختی (هر چند نسبی) از توحید، نبوت، هدایت، ولایت، امامت، خلافت و حکومت می‌باشد. نمی‌شود کسی نه تنها باور، بلکه اطلاعات اولیه را نداشته باشد، یا فقط الفاظ و واژگانی از امام زمان (عج) و ظهور شنیده باشد، به ناگاه با یک مثال و آن هم با آهنگ انکاری بپرسد: «پس چرا ظهور نمی‌نمایند؟!»

البته منظور از مقدمه ی فوق، طفره از پاسخ نبود، بلکه تقریب ذهن به موضوع مورد بحث بود. لذا ذیلًا به چند نکته ی مهم اشاره می‌گردد.

الف - هیچ کس نگفته که باید عالم را فساد بگیرد تا حضرت ظهور نماید. این ترجمه، فهم و تفسیر غلطی از حدیث مربوطه است. بلکه بیان شده «وقتی می‌آید، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است.» وگرنه زمین کی از فساد، ظلم و جنایت پاک بوده که منتظر شویم پر از آنها شود؟!

ب - امام زمان (علیه السلام)، جایی نرفته‌اند که بیایند. هستند و در میان مردم زندگی می‌کنند و به امور و وظایف امامت و ولایت الهی خود می‌پردازند. غیبت ایشان، غیبت از شناسایی ماست، نه غیبت از وجود ایشان. زمین خدا لحظه‌ای از حجتش خالی نمی‌ماند، چنانچه امیرالمؤمنین، امام علی (ع) فرمودند:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا ، لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَّتُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)

ترجمه: آری هرگز روی زمین خالی نمی‌شود از کسی که با حجت الهی قیام کند، خواه ظاهر باشد و آشکار و یا ترسان و پنهان، تا دلائل خداوند و نشانه‌های روشن او از میان نرود.

ج - دقت شود که ما منتظر وجود آخرین امام معصوم (ع) نیستیم، چرا که در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده است و وجود دارد؛ منتظر امامت ایشان نیز نیستیم، چرا که در سال ۲۶۰ هجری و پس از شهادت پدر به امامت رسیدند، بلکه منتظر حکومت ایشان هستیم. پس ظهور یک امر سیاسی به منظور برقراری حکومت است، نه ظاهر شدن برای دیدن و بازدید عمومی.

د - قیام و حکومت حضرت مهدی (سلام الله علیه) نیز برای تهران، قم، مشهد، ری یا در نهایت ایران، عراق و لبنان نیست که با دیدن مسلمانان منتظر بگوییم پس چرا ظهور نمی‌نماید؟ بلکه جهت استقرار «حکومت جهانی» و تحقق وعده‌های الهی مبتنی بر حکومت صالحان بر زمین و اقشار مختلف می‌باشد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد (خلافت الهی را حاکم کنند)، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند

جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بایشان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

ه - باید توجه داشت که «امام» دو شأن و دو وظیفه دارد: یکی «ولایت و امامت» است که هیچ ربطی به مردم ندارد. خدا انتخاب و انتصاب می نماید و او نیز تکالیفش را در این زمینه انجام می دهد، چه مردم بخواهند و چه نخواهند. اما شأن دیگر «خلافت و حکومت» است که به مردم مربوط می شود؛ خلافت بر مردم خواهد بود، لذا باید زمینه ی قیام، زمینه ی انقلاب، شرایط برقراری حکومت و... مهیا گردد که عمده ی آن با خواست مردم محقق می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) نیز در امر «حکومت»، غیبت و ظهور داشتند. چنین نبوده که در مدت ۲۵ سال سکوت و غصب خلافت، «امام و ولی الله» نبوده باشند و فقط چهار سال و نیم این شأن ایشان تجلی یافته باشد، بلکه «حکومت» ایشان چنین محدود بوده است و آن نیز پس از خواست، انتظار، آمادگی و اصرار مردم محقق شد.

پس چنین زمینه ای باید مساعد گردد و اگر ما ظرفیت کسب فیض نداریم، مشکل از ماست. [گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟]. مردم جهان هنوز امید دارند که «ایسم»ها [از بودیسم و هندوئیسم و... گرفته تا نئو لیبرالیسم] و طواغیت متعدد بتوانند کاری برای آنها بکنند و از این فلاکت نجاتشان دهند. هنوز گمان دارند که کشف چند فرمول دیگر، یا ساخت چند صنعت دیگر آنها را وارد حیات و سعادت ابدی می نماید، به آنها القا می شود و آنها نیز به رغم ادعای علم و روشنفکری باور می کنند که اگر رابطه ی جنسی با همجنسان یا سگ و گربه و الاغ و دیگر حیوانات آزاد و قانونی شود، به اوج آزادی و لذت می رسند و اگر سوسک، کرم و انواع حشرات را به سبب غذایی اضافه کنند، فقر و گرسنگی از بین می رود! آیا چنین بشری خواهان و پذیرای حکومت جهانی عدل گستر خواهد بود؟!

البته منظور این نیست که ایشان وقتی ظهور می نمایند که همه موحد، مسلمان، مؤمن و مجاهد شده باشند، خیر. بلکه وقتی اولاً تعداد کافی انسان صالح و واجد شرایط برای استقرار و اداره حکومت جهانی وجود داشته باشد و ثانیاً مسلمانان منتظر تحقق وعده ی الهی باشند و ثالثاً سایر مردمان، یعنی غالب آنها به ناتوانی بشر از هدایت و رشد خود، آن هم در سایه حکومت های جائر و آدم گش پی برده و منتظر فرجی باشند.

و - به پزشک محترم که جامعه را به بیمار و امام زمان (عج) را به پزشک معالج مثال زدند و شاید مثال غلطی هم نباشد بفرمایید: گاه کسی دچار حادثه می شود و دیگران به فریاد او رسیده و او را به اورژانس برده و تحت معالجه ی پزشکان قرار می دهند؛ اما گاه ابتلا به بیماری ناشی از نوعی فرهنگ و خواست شخص است. شما نمی توانید به مردم بگویید: چون علم پزشکی و پزشکی هست، دیگر همگان باید در تغذیه، ورزش و سلامت خود اقدام کنند و دیگر هیچ کس نباید دچار قند یا فشار خون شده یا سگته کند. بلکه شخص باید بخواهد که اصول سلامت را رعایت نماید و اگر مردم نخواهند، وجود علم پزشکی و شخص پزشک، مشکلی از آنان مرتفع نمی نماید.

و البته الحمدلله امروزه نه تنها شاهد بیداری و آگاهی گروه گروه مردم در سرتاسر دنیا هستیم، بلکه گرایش فوج فوج آنها به اسلام را شاهدیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا.
(صدق الله العلي العظيم)

البته غیبت اسرار و حکمت های بسیاری دارد.

جدید:

یادداشت سردبیر: فتنه قبل از انتخابات خواهد بود/ شورای نگهبان هدف حمله ی سه جریان «ناخودی ها»، «آنان که می دانند» و «آنان که نمی خواهند» قرار می گیرد.

شبهه ۲۵: دانشمندان غربی با برهانی تحت عنوان «خدای حفره‌ها» مدعی شدند که با برهان نظم نمی‌توان خدا را به اثبات رساند. پاسخ چیست؟ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۳)

در متن این سؤال آمده که آنها مدعی‌اند: بشر هزاران سال پیش علت بارش باران را نمی‌دانست و می‌گفت لابد «خدای باران» وجود دارد، اما ما اکنون علت بارش باران را می‌دانیم. نظم جهان نیز چنین است، چون علتش را نمی‌دانم می‌گوییم لابد خدایی است و حال آن که ممکن است بعدها علتش را کشف کنیم. ما «حفره‌ها» نادانی خود را با خدا پر می‌کنیم.

«ایکس - شبهه»: به طور کلی اذهان عمومی را با شعارهای جاهلانه فریب می‌دهند و نامش را هم علم می‌گذارند؛ لازم است نکات ذیل را با دقت مطالعه نمایید:

الف - دانشمند به کسی می‌گویند که دانشی دارد و به علمی پی برده است، نه به کسی که چون نمی‌داند، نظریه‌ای می‌دهد که هیچ پشتوانه‌ی علمی ندارد و سپس آن را دانش قلمداد می‌نماید. اگر قرار باشد که «نادانی»ها نیز دانش باشند، همگان دانشمند هستند.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم، ۲۸)

ترجمه: و ایشان را به این [کار] علمی نیست، جز گمان [نظریه همان گمان اولیه است] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.

ب - چگونه است برهان عقلی نظم را برهان نمی‌دانند، بعد نام جهل و حفره‌های نادانی خود را «برهان» می‌گذارند؟! برهان، یعنی دلیل و حجت عقلی. مگر می‌شود به نادانی استناد کرد و نامش را نیز «برهان» گذاشت؟!

ج - نادانی بیشتر آنها این است که گمان دارند اگر قوانین علمی حاکم بر چیزی را کشف کردند، دال بر عدم وجود خداوند علیم و حکیم است. گویی فعل و خلق خدا غیرعلمی بوده و اگر بنا بر علمی چیزی کشف شد، آن دلیلی بر رد و تکذیب خدا می‌شود؟! در حالی که عکس آن صادق است. خداوند متعال علیم و حکیم است و عالم خلقت تجلی اوست. لذا بشر را به مطالعه و تحقیق عقلی، علمی، تجربی و ... امر نمود تا با کشف علم بیشتر، بیش از پیش به وجود «علیم» پی‌برد.

چنان می‌گویند که امروز کشف کردیم علت پیدایش و بارش باران چیست؟ که گویا با این کشف خود، ابر و باد و دما و بارش را خودشان خلق کرده‌اند! در حالی که کشف علم، یعنی پی بردن به آنچه که هست، و نه خلق آن. با کشف علمی چیزی به وجود نمی‌آید، بلکه چیزی که به وجود آمده و هست تا حدودی شناخته می‌شود.

یک حکایت واقعی:

در ابتدای انقلاب گروهک‌های ملحد (به اصطلاح جوجه کمونیست‌ها) به روستاها سفر می‌کردند تا با همین بهانه‌ها در اعتقادات مردم نفوذ کرده و ایجاد اعوجاج کنند.

یکی از آنها وارد روستای کوچکی در منطقه‌ی شهرگرد شد که حتی برای دسترسی به آب آشامیدنی باید ساعت‌ها پیاده می‌رفتند. از کدخدا خواست تا روستاییان را جمع کند. سپس از آنها آتشی، دیگ آبی و یک سینی خواست. آب را روی آتش گذاشت تا جوش آمد و سینی را بالای آن گرفت. آب بخار شد، به سینی رسید و فطرات آن چکید و گفت: به این می‌گویند باران. حال شما هی بگویید که خدا باران می‌فرستد، خدایی نیست! روستائیان متعجب مانده بودند، اما یکی از سالخوردگان آنها بلند و با همان لحنی ویژه‌ی آن روستا گفت: این سینی را تو در دست نگه داشته‌ای، سپس [آسمان را نشان داد و ادامه داد]، آن سینی را چه کسی نگه داشته است؟! جوجه کمونیست درماند و از آن روستا فرار کرد.

د - دانشمندانی که به رغم پیشرفت‌های علمی خودشان اذعان دارند که ناشناخته‌هایشان (حتی در همین عالم طبیعت) به مراتب بیشتر از شناخته‌هایشان می‌باشد، چگونه با قاطعیت تمام، هم دانش خود و

هم نادانی های خود را دلیل و برهان برای تکذیب وجود حق تعالی قلمداد می کنند؟! چه کسی می تواند ادعا کنند که ما «حفره های نادانی» بسیاری داریم و همین دلیل و برهان بر عدم وجود خداست؟! از کی تا به حال ندانستن یا نشناختن دلیل بر نبودن شده است؟!

حکمای اسلامی می گویند: «عدم الوجودان لا یدلّ علی عدم الوجود» یعنی: نشناختن دلیلی بر وجود نداشتن نمی باشد.

ه - به تعبیری، نه برهان نظم اثبات وجود خدا می نماید و نه برهان علیت و نه برهان حدوث و قدم و نه برهان حرکت و محرک و ...، بلکه هر کدام به عرصه ی خود توجه داشته و غایت خود را اثبات می کنند. یعنی برهان نظم اثبات می کند که نظم بدون ناظم محال است و حتماً ناظمی دارد، برهان علیت اثبات می کند که همه چیز معلول است و علتی دارد و سلسله علل نمی تواند بی انتها باشد و حتماً به علت العلل یا علت غایی ختم می شود، برهان حرکت ثابت می کند که هیچ حرکتی بدون محرک نیست و باید ختم به محرکی گردد که خود دیگر متحرک نیست و نیاز به محرک ندارد، وگرنه دور تسلسل پیش می آید که باطل است و

نظم موجود در عالم اثبات می کند که عالم هستی حتماً ناظمی دارد و سپس چگونگی این نظم، ناظم را معرفی کرده و می شناسد و آن حفره های نادانی را پر می کند.

به عنوان مثال: دیدن یک ظرف غذا روی میز دال بر آن است که لابد ناظمی داشته و این مواد به خودی خود و مبتنی بر نظمی بی شعور با هم ترکیب نشده اند. و کسی با چشیدن یک غذای سالم و خوشمزه، نتیجه نمی گیرد که لابد ناظم آن مهندس مکانیک بوده است، بلکه نتیجه می گیرد که لابد ناظم از علم آشپزی برخوردار بوده است. یعنی نظم خود گواهی علم ناظم است.

کسی با دیدن این غذا نتیجه نمی گیرد که لابد ناظمش آن را برای بازی فوتبال درست کرده است، بلکه به حکمت تهیه ی آن، که خوردن و فایده و لذت بردن است نیز پی می برد.

با دیدن این غذا معلوم می شود که ناظم آن فاقد چشم، دست و پا، حس بویایی و چشایی و سایر اعضا و اعصاب بدن نبوده است و

تردید نیست که، چه حفره هایی از جهل بشر با کشف علمی پر شود و چه همچنان خالی بماند، وجود نظم در عالم قابل انکار نیست، پس وجود ناظم نیز قابل انکار می باشد.

* اگر نظم هست، پس ناظم نیز هست، لذانتیجه می گیریم که «او» هرچند نشناسیمش «هست» - «هو الحی».

* اگر این نظم عالمانه و حکیمانه است، پس آن ناظم عین علم و حکمت است. «هو العلیم - هو الحکیم».

* اگر نظم عالم به رعم حرکت و تغییر مدام، همچنان ثابت است و خللی به آن راه ندارد، پس «او» پی که ناظمی حیّ است، نگهدارنده نیز هست. «هو القیوم».

* اگر برقراری چنین نظمی به غیر از علم و حکمت، قدرت هم می خواهد، پس «هو القادر» - اگر این نظم زیباست و عالم زیباست، لابد ناظم زیباست «هو الجمیل».

* نظم یعنی ارتباط معقول و منطقی بین اجزا برای رسیدن به هدف معین - پس اگر نظم عالم هستی یکپارچه و معنادار و به هم پیوسته است، پس معلوم می شود که ناظم چند نفر نمی باشد. «هو الاحد» و اگر فقط یکیست، پس مثل و مانند ندارد «لیس کمثله شیء» و

حال ما در ادبیات اسلامی و قرآن، به این ناظمی که وجودش غیر قابل انکار است و در ضمن حی، علیم، حکیم، جمیل، قادر، متعال، واحد، احد و بی مثل و مانند است، می گوئیم «الله»، فارس زبان ها می گویند «خداوند»، انگلیسی ها می گویند «God» و ...، و آن ها نیز هر چه می خواهند نامش را بگذارند و یا اصلاً وجودش را انکار کنند و در حفره های جهل و نادانی باقی بمانند و متکبران این جهل و نادانی را دلیل و برهان عدم وجود خدا بخوانند. در هر حال نام حفره های نادانی، علم و برهان نیز نیست.

حدید:

یادداشت سردبیر: [فاطمه \(علیها السلام\) گنج لایزال الهی و افتخار ماست.](#)

س ۲۰۳: [با توجه به شخصیت علمی، سیاسی، دینی و ولایت مداری آیت الله مصباح بزدی، آیا نظر مثبت و حمایت ایشان از آقای دکتر باقر لنگرانی برای ریاست جمهوری کافی است؟](#)

شبهه ۳۶: چرا از ما برای خلق کردنمان سؤال نشد، شاید من دوست نداشتم که خلق شوم؟!

(۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: توجه لازم به غلط بودن این سؤال، خود به نوعی پاسخ را نیز معلوم می‌نماید. وقتی شما نبودید، از چه کسی باید سؤال می‌شد؟ مگر از عدم سؤال می‌شود؟

آیا تا به حال دستگاهی درست کرده‌اید، بذری کاشته‌اید، نثری یا شعری سروده‌اید - به اصطلاح خلق صنعتی یا هنری داشته‌اید؟ آیا قبل از تصمیم و اراده به تحقق تصمیم خود، از آنها اجازه گرفته‌اید؟ آیا اساساً «فاعل از فعل خودش اجازه می‌گیرد»؟! حال اگر فاعل «فعل ما بپش» بود و هر چه هست فعل او بود چه؟

دقت شود که گاه انسان دچار خودبزرگ‌بینی و تکبر شدید می‌گردد؛ این تکبر سبب می‌گردد که او تار ضخیمی از «منیت» به دور خور بتند، و مستمر بر ضخامت آن بیافزاید، تا آنجا که نه تنها مانع از دیدن حقایق عالم هستنی گردد، بلکه اصلاً به جز «خود» را نبیند.

این همان انحراف نهفته در «ابلیس» بود. ابلیسی که به خاطر عبادتش در صف ملائک قرار گرفته بود، اما در یک امتحان، انحرافش ظهور یافت، خود را باخت و اقرار کرد که این نافرمانی به خاطر «تکبر» و خود بزرگ‌بینی‌اش گردیده است.

عقل و وحی (ادیان الهی و در نهایت اسلام) برای بیداری، هوشیاری، بصیرت و تعقل موهبت شده است و همه ی دستورات الهی نیز برای این است که تمامی قوای انسان در اختیار عقل و اراده‌اش قرار گیرند، نه این که مغلوب نفس شوند.

اسلام آموزش و تعلیم می‌دهد که انسان اگر خدا را فراموش کند، خودش را هم فراموش می‌کند و به جای خدانگر و خداگرا بودن، خودنگر و خودگرا می‌گردد و یادش می‌رود که مخلوق و بنده است، تا آنجا که گمان می‌کند حتی خدا برای خلقت او، باید با او بی که نبود، مذاکره و مشورت کرده و کسب اجازه می‌نمود. این همان خودفراموشی است که معلول و محصول و نتیجه ی خدافراموشی می‌باشد. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.

خداوند متعال تصریح می‌نماید که هم ابلیس از فرمان سرپیچی کرد و هم ظالمین، او و اولادش را به جای من عبادت می‌کنند، در حالی که هر چه را به غیر از من بپرستند، مخلوق من است و من نیز برای خلقتم نه کسی را شاهد گرفتم و نه با کسی مشورت کردم و نه از کسی اجازه گرفته و می‌گیرم و نه کسی را به یاری خوانده و می‌خوانم، به ویژه مخلوقات نادان و گمراه را.

«مَا أَشْهَدْتَهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَّخِذِ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» (الکھف، ۵۱)

ترجمه: [من] آنان را نه در آفرینش آسمان‌ها و زمین به شهادت طلبیدم و نه در آفرینش خودشان و من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم.

ما که مخلوق، ضعیف و نیازمند هستیم، برای مشورت، اجازه گرفتن و یاری طلبیدن، به سراغ عالمتر، قویتر، غنیتر و برتر از خود می‌رویم، پس چگونه انتظار داریم که خدا به سراغ مخلوقش بیاید و از او اجازه یا کمک بگیرد؟!

اگر خدا در اموری (ظاهراً فقط در انتخاب) تا حدودی به انسان اختیار داده است، معنایش این نیست که او در همه چیز مختار است و یا باید باشد. خداوند متعال علیم و حکیم است و نیازی به سؤال برای بیشتر دانستن ندارد - قادر و فعال ما بپش است و نیازی به یاری گرفتن ندارد - متکبر، جبار و مالک الملک است و نیازی به مشورت و کسب اجازه ندارد ...، اینها همه نیازهای مخلوق است و نه خالق.

از این رو، ادعای «شاید من دوست نداشتم خلق شوم» به هیچ لحاظی وجهی ندارد. انسان باید به خود بگوید: اولاً نبودی که دوست داشته باشی یا نداشته باشی که خلق شوی - ثانیاً شاکر باش که خلق شدی و اکنون هستی و می‌توانی چیزهایی را دوست داشته باشی و چیزهایی را دوست نداشته باشی - ثالثاً معلوم، مشهود و فطری است که «هستی» را دوست داری - رابعاً اکنون چه دوست داشته باشی و چه نداشته باشی، خلق شدی و هستی، پس به فکر کمال و سعادت خودت باش و نه لجبازی با خالقت؛ و بدان که اگر مقابل او تکبر کنی، نه تنها رشدی (که عاشقش هستی نمی‌یابی)، بلکه از همین مقام و جایگاهی که هستی نیز هبوط می‌یابی و از جرگه‌ی عبادالرحمن اخراج می‌شوی و در نتیجه با عبادت خودت یا دیگران، به هلاکت می‌رسی. این نتیجه‌ی حتمی تکبر است:

«قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الأعراف، ۱۲)

ترجمه: فرمود چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ گفت من از او بهترم مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (الأعراف، ۱۳)

ترجمه: فرمود از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.

www.x-shobhe.com

شبهه ۲۷ (دیلم/دزفول): فرد صالحی امروز می‌میرد و در برزخ تا قیامت از باقیات الصالحات بهره می‌برد و صالح دیگری تا قیامت زنده می‌ماند و مدت زیادی در برزخ نمی‌ماند، آیا این در عدل خدا خللی وارد نمی‌کند؟! (۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: اگر کسی خدا را باور ندارد، باید سؤال و تحقیق را از جای دیگری شروع کند، نه از افعالی که فاعلش را قبول ندارد؛ و اگر کسی به خدا شناخت و ایمان دارد، نباید عدل خدا را زیر سؤال ببرد و خیالش از این بابت نیز راحت باشد و بداند که حتی فرض ظلم در مورد خداوند متعال معنا ندارد.

وقتی باور کردیم که عالم هستی مبدأ و معادی دارد که الله جل جلاله می‌باشد، یقین می‌کنیم که نه تنها طول عمر در برزخ، بلکه هیچ امری در عدالت او خلل وارد نمی‌نماید. چرا که هر نوع خللی از نقص و نیستی که به خدا راه ندارد؟ او منزّه (سبحان) از نیستی، نقص و کاستی است.

پس همیشه باید در سؤالات و شبهات دقت نمود. یک موقع کسی می‌پرسد که تکلیف این گروه یا آن گروه در برزخ یا قیامت چه می‌شود؟ خوب این یک سؤال منطقی است؛ اما یک موقع کسی می‌پرسد که آیا به عدالت خدا خلل وارد نمی‌شود؟! اینجا باید گفت که اگر وارد شود چه می‌شود؟ خدایی که عادل نباشد، نه تنها ظالم است، بلکه علیم و حکیم نیز نمی‌باشد، آیا اساساً چنین موجودی می‌تواند خدا باشد؟! یا فرض نقص و نیستی در علم و حکمت و عدل در مورد خدا جایز است؟!!

الف - اما راجع به برزخ. ما اصطلاحاً می‌گوییم که افرادی تا روز قیامت زنده هستند، اما منظورمان تا پایان دوره ی حیات در زمین می‌باشد. و هیچ کس نگفته که به محض پایان این دوره، آنآ قیامت برپا می‌شود. شاید هزار سال یا ده هزار سال فاصله داشته باشد که البته این فاصله و سال تعبیر ماست و نه روزگار مبتنی بر گردش زمین و خورشید. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید در روز قیامت ملائکه و روح در روزی که در حساب شما پنجاه هزار سال است بالا می‌روند:

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (المعارج، ۵)

ترجمه: فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.

ب - دقت شود بهره‌مندی از صواب (کار خیر) و رسیدن به ثواب (پاداش)، به ازدیاد سیب و گلابی نیست، بلکه در اصل به بالا رفتن درجه است. حالا یکی هزار سال پیش از دنیا برود و به واسطه صوابی درجه‌اش بالا رود و یکی امروز بمیرد و درجه‌اش بالا رود، چه فرقی دارد؟ مضافاً بر این که این درجات، فیزیکی نیست که محکوم قوانین دنیایی باشد و یا خدا نیز در آن مجبور باشد. او به قابلیت مقام هر بنده‌اش اشراف دارد و البته با نظر رحمت و کرم نگاه می‌کند.

چند مثال:

فهم موضوع با بیان چند مثال راحتتر می‌شود. فرض کنید جوانی ۲۰ ساله از دنیا رفت و خیلی هم مؤمن بود، و فرد دیگری ۷۰ ساله رفت و او نیز مؤمن بود. پس نفر اول به اندازه ی او فرصت چند دهه عبادت بیشتر را نداشته است، حالا تکلیفش چه می‌شود؟!!

اینجا قوانین الهی، علم الهی، حکمت الهی و عدل الهی تجلی کرده و هر دو را به نتیجه ی مطلوب می‌رساند.

یا مثال دیگری بیاوریم: فرض کنید یکی مسجدی می‌سازد و مردم هزار سال در آن عبادت می‌کنند و این باقیات الصالحات وی می‌شود، دیگری هم مسجدی می‌سازد و پس از یک سال دشمن اسلام و مسلمین بمبی روی آن می‌اندازد و ویرانش می‌کند؛ حال آیا بهره ی او همین یک سال بود؟ از کجا معلوم که همین ویرانی توسط دشمن، آثاری در بیداری مردم داشته باشد که فایده‌اش از هزار سال نماز در مسجد باقیمانده نیز بیشتر باشد؟

دقت کنیم که در حساب الهی، همه چیز تعدادی، متری، کیلویی و چرتکه‌ای محاسبه نمی‌شود، بلکه در اصل «نیت»ها و میزان خلوص است که در ترازوی میزان قرار می‌گیرد. چنانچه در آیه‌ای می‌فرماید از قربانی‌های شما گوشتش به من نمی‌رسد، بلکه این نیت و عمل خالص و صالح شماست که می‌رسد.

ج - پس کافست باور کنیم که خداوند متعال عادل، عالم، حکیم و البته رحمان و رحیم است و به احدی به اندازه ی مثقالی ظلم نمی‌شود. حال او چه می‌کند و یا چگونه عدالت را برقرار می‌کند، نه کار ماست و نه مشکلی از ما حل می‌کند. آن روز «یوم تبلی السرائر» است، یعنی اسرار و پنهانی‌ها بیرون می‌ریزد و آشکار می‌شود. لذا باید خداشناس و خداپاور و خداپرست بود و به معادل ایمان آورد. کسی که خدا را بشناسد، می‌داند که از او ذره‌ای ظلم صادر نمی‌گردد:

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (الأنبياء، ۴۷)

ترجمه: و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم پس هیچ کس [در هیچ] چیزی ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هم وزن دانه ی خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.

شبهه ۲۸ (خرم شهر): آیا در قیامت محاکمه برقرار می‌گردد، آیا متهمین می‌توانند از خود دفاع نموده و
 احیاناً خود را تبرئه کنند؟ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۲)

«ایکس - شبهه»: البته که در قیامت محاکمه برقرار می‌گردد. وقتی ابلیس نافرمانی کرد، خداوند متعال همان جا محاکمه برقرار کرد تا او دلیل و حجت خودش برای نافرمانی را بیان دارد و به او گفت:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی برتر و ارجمندی داشتی؟

او هم پاسخ داد که «من از او برترم»، یعنی گواهی داد که تکبر نموده است و به همین دلیل از آن مقام والا هبوط یافت. در قیامت نیز همین‌گونه است و محاکمه و سؤال و جواب برقرار می‌شود. یکی از اسامی روز قیامت «یوم الحساب» است. منتهی محاکمه ی قیامت با محاکمات دنیایی تفاوت‌های بسیاری دارد که سبب می‌گردد هر چند مجرم از خود دفاع می‌کند، اما تبرئه نمی‌شود. چرا که:

الف - در محاکمات دنیوی، فرد مورد محاکمه «متهم» است و در دادگاه یا تبرئه می‌گردد و یا مجرم شناخته می‌شود، اما در قیامت و در محضر الهی هیچ کس متهم نیست. بلکه یا قطعاً «مجرم» هست و یا نیست. مجرم نیز یعنی کسی که حتماً جرمی را عمداً انجام داده است. لذا دفاعیات او هیچ سودی به او نمی‌بخشد. مگر آن که به دلایلی مورد عفو واقع گردد.

در قیامت مجرمین را از صف غیرمجرمین جدا می‌کنند و مورد مؤاخذه و محاکمه قرار می‌دهند. ابتدا خداوند متعال به ریشه و علل همه ی جرم‌ها که بندگی نکردن او و بندگی کردن شیطان است پرداخته و خطاب به آنها می‌فرماید:

«امْتَاوَا الْيَوْمَ آيَهَا الْمُجْرِمُونَ * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس، ۵۹ تا ۶۱)

ترجمه: و ای گناهکاران امروز [از بی‌گناهان] جدا شوید * ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست * و این که مرا بپرستید این است راه راست.

ب - شناخته شدن مجرمین به صورت:

از تفاوت‌های اصلی دنیا و آخرت این است که آن روز و آنجا همه ی اسرار بیرون ریخته می‌شود. یکی از اسامی قیامت «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - روز بیرون ریخته شدن پنهانی‌ها» می‌باشد.

در این دنیا نه تنها مؤمن و کافر، صالح و مفسد، سالم و مجرم و ... همه یک شکل هستند، بلکه چه بسا قیافه، پوشش یا ظواهر انسان‌های مجرم بسیار آراسته‌تر هم باشد. چنانچه شاهدیم سران کفر، ظلم، فساد و جنایت همه ظواهری آراسته‌تر از مظلومین دارند. در این دنیا شاکي و متشاکي و قاضی همه یک شکل هستند، اما در قیامت نقش و تأثیر جرم در صورت و شکل مجرمین پدیدار است:

«يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ سِيَمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَفْدَامِ» (الرحمن، ۴۱)

ترجمه: تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند.

ج - اسناد و شاهدین:

سند و شاهد، دو محور بسیار مهم برای اثبات وقوع یا عدم وقوع جرم است.

سند هر چیزی می‌تواند باشد، مثلاً در قتل از آلت قتاله گرفته تا اثر انگشت یا دی‌ان‌ای یا عکس و فیلم و ... همه سند هستند و شاهد نیز کسی است که گواهی به دیدن مستقیم خود می‌دهد و نه به دانستن.

در محاکمات دنیا پنهان کردن سند، جعل سند، سوءاستفاده از سند و ... ممکن است، اما در آخرت این اسناد اوراق محضری نیستند که قابل اختفا یا جعل باشند، بلکه عین واقعیاتی می باشند که به همراه افراد هستند و شاهدین نیز نمی توانند غیبت کرده یا شهادت دروغ بدهند، مضافاً بر این که در آخرت زبان دروغگو بسته می شود و اعضا و جوارح و دست و پا نیز علیه مجرم شهادت داده و اقرار می کنند:

«الْيَوْمَ نَخِيْمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس، ۶۵)

ترجمه: امروز بر دهان های آنان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند.

مجرم از این حال تعجب می کند، چرا که در دنیا اعضا و جوارح در کنترل خودش بودند، اما اکنون نه تنها از کنترل خارج شده، بلکه سخن هم می گویند. لذا با تعجب از اعضای خود می پرسند شما چگونه به سخن آمده و علیه ما شهادت می دهید؟!

«وَقَالُوا لِيَجْؤُدِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (الفصلت، ۲۱)

ترجمه: و به پوست [بدن] خود می گویند چرا بر ضد ما شهادت دادید می گویند همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می شوید.

د - قاضی:

البته تفاوت های بسیاری بین دادگاه های دنیا که توسط ما مردم برگزار می شود با دادگاه عدل الهی وجود دارد و از جمله مهمترین این تفاوت ها این است که در دادگاه دنیا به قول معروف «قاضی، جاهلی است بین دو عالم». یعنی شاککی و متشاککی هر دو از حقیقت موضوع خبر دارند، اما قاضی تنها بی خبر این دادگاه است که باید با استماع ادعاهای طرفین، اسناد، شهود و ... به علمی برسد، اما در آخرت، قاضی، خود عالم به آشکار و نهان است:

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (الأعام، ۳)

ترجمه: و او در آسمان ها و زمین خداست نهان و آشکار شما را می داند و آنچه را به دست می آورید [نیز] می داند.

در محاکم دنیوی، قاضی شاهدین را به جایگاه احضار می کند تا خودش علم حاصل کند. اما در قیامت شاهدین احضار می شوند تا بر خودشان اتمام حجت شود، مضافاً بر این که قاضی خودش شاهد است و شاهد جرم خودش داور و قاضی است. لذا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تذکر می دهند که عالم محضر خداست، او شاهد سرّ و نهان است، پس در آخرت شاهد خودش داور، قاضی و حاکم دادگاه است:

امام علی (علیه السلام): «إِنِّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»؛

ترجمه: دوری و اجتناب کنید از معصیت های الهی، حتّی در پنهانی، پس به درستی که شاهد خودش حاکم (دادگاه) است. (نهج البلاغه ابن عبده، ج ۳، ص ۳۲۴)

ه - بخشش ممکن است، اما تبرئه ای در کار نیست:

پس در قیامت هیچ کس به خطا متهم نمی شود که با دفاعیات تبرئه گردد و مجرم نیز راه فراری ندارد. لذا بخشش به هر دلیل و بهانه ای بسیاری از جرم ها و مجرمین را شامل می گردد، اما تبرئه ای وجود نخواهد داشت. از این رو مجرمین با دیدن حقایق عملکرد سوء خود و نیز با دیدن جهنم و باور کردن آن، کاملاً از هر گونه بهانه و فراری ناامید می شوند:

«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» (الروم، ۱۲)

ترجمه: و روزی که قیامت برپا شود مجرمان نومید می گردند.

شبهه ۲۹ (مهندسی متالوژی / شیراز): به کسی که خداپرست است ولی دین ندارد چه می‌گویند؟

(۴ خرداد ۱۳۹۲)

«**ایکس - شبهه**»: می‌گویند کسی که خودش را با الفاظ و اوهام فریب می‌دهد و بالتبع خداپرست نیز نمی‌باشد و بدتر آن که این انحراف و خودفریبی به نظرش جلوه کرده و گمان می‌کند که خیلی هنر کرده و بهترین راه را می‌رود! او از همه گمراهتر است.

دقت کنیم که خداوند متعال در خصوص این گونه افراد و انحرافات ذهنیشان چه می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»
(الکھف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

ترجمه: بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم * [آنان] کسانی‌اند که کوشششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

باید دقت داشته باشیم که نه خداپرستی لفظ است و نه «دین» اسم‌هایی چون اسلام، مسیحیت و یهودیت می‌باشد. ظاهر این اسم‌ها، همه نشانه است برای شناخته شدن جهت، راه و قالبی که فرد در آن قرار گرفته است یا خود را منتسب به آن قلمداد می‌نماید. اما باطن دین، راه و رسم و روشی است که انسان منطبق با آن زندگی می‌کند.

پس کسانی که مدعی خدانشناسی و خداپرستی شده، اما می‌گویند دین نداریم، فقط در حرف عبادت می‌کنند، یا بهتر است بگوییم که لفظ را عبادت می‌کنند. در فراز و نشیب‌ها بنده‌ی این و آن شده و به خسران (از دست دادن اصل و فرع) می‌افتند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (الحج، ۱۱)

ترجمه: و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر اساس حرف [لفظ بدون عمل] می‌پرستد پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد (چنین کسی) در دنیا و آخرت زیان دیده است، این است همان زیان آشکار.

الف - پرستش (عبادت و بندگی) نماز، روزه، زکات، حج و سایر احکام در اسلام، یا صلیب به گردن انداختن و به کلیسا رفتن در مسیحیت، یا ریش و کلاه گذاشتن و مقابل دیوار ندبه در مسجدالاقصی خم و راست شدن نمی‌باشد؛ بلکه اینها همه اعمال و رفتارهای متناسب با معبودی است که پرستش می‌شود و قوانین دینی «راه و باید‌هایی» است که برای رسیدن به مقصود وضع شده و عمل می‌شود.

ب - پرستش خدا فقط قبول داشتن این که عالم هستی خالق دارد نیز نمی‌باشد، این را که بسیاری از کفار هم قبول دارند. هر عقل سالمی اگر کمی تفکر کند، به این نتیجه می‌رسد که باید عالم هستی خالق علیم، حکیم، قادر و سبحان (منزه) از صفات و خصوصیات مخلوقات و ماده باشد.

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (یونس، ۳۱)

ترجمه: بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند خواهند گفت الله، پس بگو آیا پروا نمی‌کنید.

ابلیس نیز خدا را می‌شناخت و قبول داشت و حتی به بسیاری از علوم و حقایق عالم ملکوت نیز علم داشت، اما به جای اطاعت و بندگی خدا، تکبر کرد و نفس خود را «إله» گرفت و با گفتن این که من چنان که

تو فرمودی عمل نمی‌کنم، بلکه چنانچه خودم تشیخص می‌دهم عمل می‌کنم، به دین خودش گروید و از مقام بندگی هبوط یافت.

ج - پس قبول داشتن وجود خدا، با «پرستش» و عبادت خدا بسیار متفاوت است. این که انسان قبول کند کسی یا چیزی هست، دلیل نمی‌شود که به سوی او برود؛ چه رسد به آن که او را هدف و معبود خویش قرار دهد.

پرستش، عبادت یا بندگی، یعنی «هدف» قرار دادن او و «وابسته شدن» به او و «رفتن» به سوی او (هدف). لذا یک بُعد نظری دارد که آدمی در عقل و فکر خود به وحدانیت او پی برده و دیگران را هدف نگیرد و یک بُعد عملی هم دارد، که باید به سوی معبود حرکت کند.

همگان به سوی اهداف و هدف نهایی خود حرکت می‌کنند و آن هدف نهایی‌شان است که معبود واقعی آنهاست، نه آنچه به لفظ می‌گویند. خواه این معبود «الله جل جلاله» باشد، خواه طواغیت یا هوای نفس ...؛ و بدیهی است که این حرکت، رفتن و شدن است که در قالب «دین» محقق می‌گردد. خواه اسلام باشد، خواه ادیان دیگر الهی باشد، خواه اصلاً اسمش را دین نگذارد، بلکه مکتب یا ... بگذارد.

دین یعنی قوانین، راه و روش زندگی برای رسیدن به هدف (معبود، محبوب و إله).

نتیجه: پس کسانی که می‌گویند: «من خدا را قبول دارم، اما دین ندارم»، هنری نکرده‌اند، آنان فقط قبول دارد که خدایی هست، ولی قبول ندارد که باید او را بندگی کنند و این انحراف به خاطر آن صورت می‌گیرد که فقط خدای خالق را به عنوان مبدأ خلقت قبول کرده‌اند و اعتقادی به معاد و بازگشت به سوی او ندارند و علت آن نیز جهل به همان خدایی است که گمان می‌کند قبولش دارند. او را علیم و حکیم نمی‌شناسند و بالتبع ربّ و هادی به سوی خود نمی‌دانند و خلقت را عبث فرض می‌کنند، پس بی‌دین می‌مانند.

آن عده‌ای که می‌گویند: «خدا را پرستش می‌کنیم، ولی دین نداریم» نیز دروغ می‌گویند و خودشان را فریب می‌دهند. آنها نیز إله‌های کاذب درونی و بیرونی مثل طواغیت زمان یا هوای نفس را پرستش می‌کنند و دینشان نیز همان راه و بایدها و نبایدهای رسیدن به امیالشان است؛ هر چند که خودشان ندانند و منکر دین داشتن باشند. هیچ کسی بی‌معبود و إله نیست و بالتبع هیچ کسی هم بی‌دین نیست، منتهی معبودهای مورد پرستش و دین‌ها متفاوتند. از این رو در سوره ی کافرون به کفار می‌فرماید که نه شما معبود مرا پرستش خواهی کرد و نه من معبود شما را، دین من برای خودم و دین شما برای خودتان «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ».